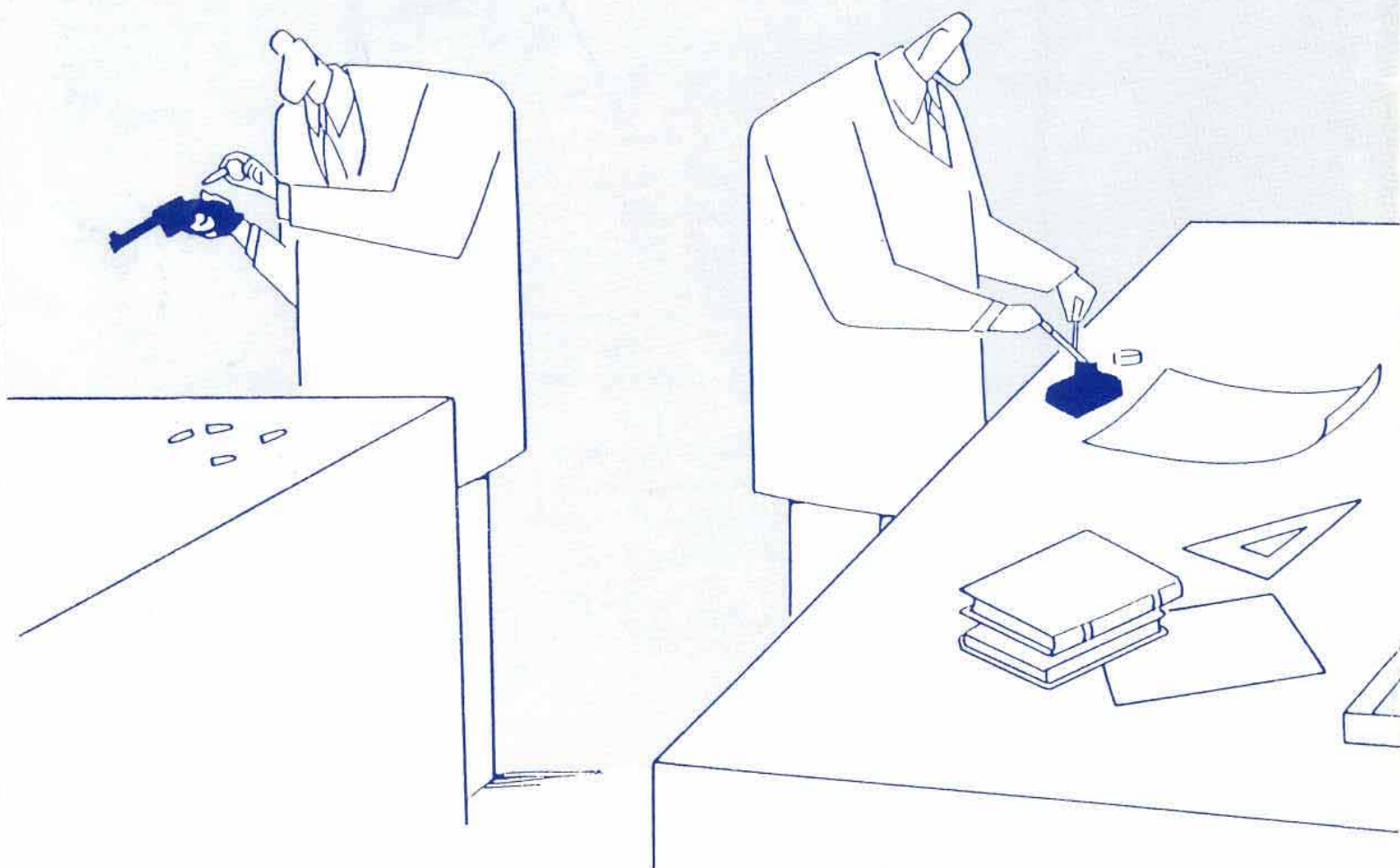


گفتگو با دکتر احسان یارشاطر ● شکوه انتفاضه و تنهایی يك ملت : تراب حق شناس ● خدمت یا خیانت رضاشاه به ایران ؟ : محمود بیگی ● ای کاش متولد نمی شدیم : مسعود نقره کار ● حذف واحد بررسی کتاب در ایران : م . پیوند ● اسلامی نویسی در ادبیات کودکان : الف . سیف ● تاریخچه ادبیات آذربایجان : سلیمان اوغلو ● سالروز مرگ فرهاد سمنار : مهدی خاننابا تهرانی ● نگاهی به آثار دکتر غلامحسین ساعدی : حسین دولت آبادی ● طرح و داستان : کاروالوراموس ، ولفگانگ برشیرت ، کیان وش شمس اسحاق ● شعر : م . آزرم ، یدالله رویایی ، م . سحر ، ی . ص . گیلراد ، مریم غفاری ، مجید شهرتی ، حسین آرزو ، ش . آقایی ، اریش فرید (ترجمه بهار) ، سیاستگزار برلیان ● ورزش ● و ...



## آن دل‌های جوان...

از چنین گفت زرتشت (نسخه بازنگریسته تازه)

فریدریش نیچه

ترجمه داریوش آشوری

دریفا، آنچه تا چندی پیش درین چمن سبز و رنگین ایستاده بود، اکنون پژمرده و خاکستری‌ن‌افتاده است. و چه بسیار شهد امید که من از اینجا به کنوهای خویش برده بودم!

آن دل‌های جوان اکنون همه پیر گشته اند - و نه تنها پیر، که خسته و بی بها و تن پرور: آنان این را چنین می نامند: «ما دیگر بار دیندار گشته ایم». چندی پیش بود که ایشان را می دیدم که بامدادان با پاهای بی باک بیرون می روند: اما پای دانایشان خسته شد و اکنون از بی باکی بامدادی خویش نیز بد می گویند!

براستی، روزگاری بسا کس از ایشان پاهای خویش را بسان رقاصان برمی کشید و نوشخند فرزانشان برایش دست می گرفت: آنگاه از کار باز ایستاد و هم اکنون دیدمش که خمیده پشت - به سوی صلیب می خزد.

روزگاری همچون پشکان و شاعران جوان گرد نور و آزادی گردان بودند، هرچه پیوتر، سردتر: و اکنون تارک اندیشانند و وردخوانان و گوشه نشینان. آیا دل‌هاشان ازینکه تنهایی مرا چون نهنگی بلمید ترسان شد؟ یا آنکه گوشه‌اشان بیهوده دیری با اشتیاق انتظار من و صدای صور و ندای مَناذیم را داشته است.

دریفا! همیشه چه کم اند آنانی که دلشان بی باکی و بازیگوشی دیرپای دارد و چانشان نیز شکبیا می ماند. جز اینان دگر همه بیم دارند. جز اینان - همه بیشینگانند، بی بهایان، زایدان، بس بسیاران - اینان همه بیم دارند!

اما آن که از نوع من است با تجربه های نوع من رویارو می شود: چنانکه نخستین همراهانش می باید نعلها و دلقکها باشند.

و اما دومین همراهانش - خود را گرویدگان او خواهند نامید: یک خیل سرزنده، سرشار از عشق، سرشار از جنون، سرشار از بزرگداشت نوجوانانه. اما آن که در میان آدمیان از نوع من است دل به چنین گرویدگان نبندد. آن که نهاد بیمناک و ناپایدار نوع بشر را می شناسد، بدین نویهاران و چمنزاران رنگین نگرود!

آنان اگر جز این می توانستند، جز این می خواستند. ناتمامان هر تمامی را تباه می کنند. چه غم که برکها می پژمرند! بگذار بریزند و بیفتند، ای زرتشت، غم مدار! همان به که با بادهای دمان در میانشان وزان شوی.

زرتشت، در میان این برکها وزان شو تا پژمرده‌گان همه هر چه بشتابتر از برابرت گریزان شوند!



مدیر مسئول: پرویز قلیچ خانی

دبیر تحریریه: مهدی فلاحتی (م. پیوند)

## مقالات

- ۴ - حذف واحد بررسی کتاب در ایران و مسئله آزادی قلم مهدی فلاحتی (م. پیوند)
- ۶ - خدمت یا خیانت رضاشاه به ایران ؟ محمود بیگی
- ۸ - شکوه انتفاضه و تنهایی یک ملت تراب حق شناس
- ۱۲ - ای کاش متولد نمی شدیم مسعود نقره کار
- ۱۸ - اسلامی نویسی در ادبیات کودکان الف . سیف
- ۲۴ - به بهانه سالروز مرگ فرهاد سمنار مهدی خانبابا تهرانی
- ۲۸ - عدد هفت در ادبیات فارسی محمود هیدری
- ۲۹ - گلاسنوست ایرانی ترجمه ژاله فرجی
- ۳۰ - نگاهی به تاریخچه ادبیات آذربایجان سلیمان اوغلو
- ۳۲ - منشاء اسامی گوران - شیطان و ماد - زاگرس ج . مفرد

## گفتگو

- ۱۴ - با دکتر احسان یارشاطر / زبان، ظرف فرهنگ هر ملت است.

## شعر

- ۲۶ - یدالله رویایی ، م . سمر ، ی . ص . گیلراد ، مریم غفاری ، مجید شهرتی ، حسین آرزو ، ش . آقایی ، اریش فرید (ترجمه بهار) ، سیاستگزار برلیان

## کتاب

- ۳۴ - نگاهی به آثار دکتر غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) حسین دولت آبادی
- ۳۹ - یادداشتی بر کتاب "پسوک ورامینی" دکتر شاپور مشعوف
- ۴۲ - معرفی کتاب امیر شمس

## طرح و داستان

- ۳۷ - اشیانه قناری کاروالوراموس - ترجمه مجتبی کولیوند
- ۳۸ - در این سه شنبه ولفگانگ برشرت ترجمه منیر میرمحمدی
- ۳۹ - بودن کیان وش شمس اسحاق

## ورزش

- ۴۰ - خاطره کوتاهی از البرتو خوان توره نا
- ۴۰ - شهامت یک قهرمان

- همکاری شما آرش را پربرتر خواهد کرد.
- برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید.
- در مورد مقالات ارسالی چند نکته گفتنی است:
- طولانی تر از سه صفحه مجله نباشد.
- کنجایش هر صفحه آرش ۱۱۰۰ کلمه است.
- همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.
- آرش در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.
- پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

نشانی

ARASH  
6 S.Q. Sarah Bernardt  
77185 LOGNES FRANCE  
Tel : 40. 09. 99. 08

## برگ اشتراك

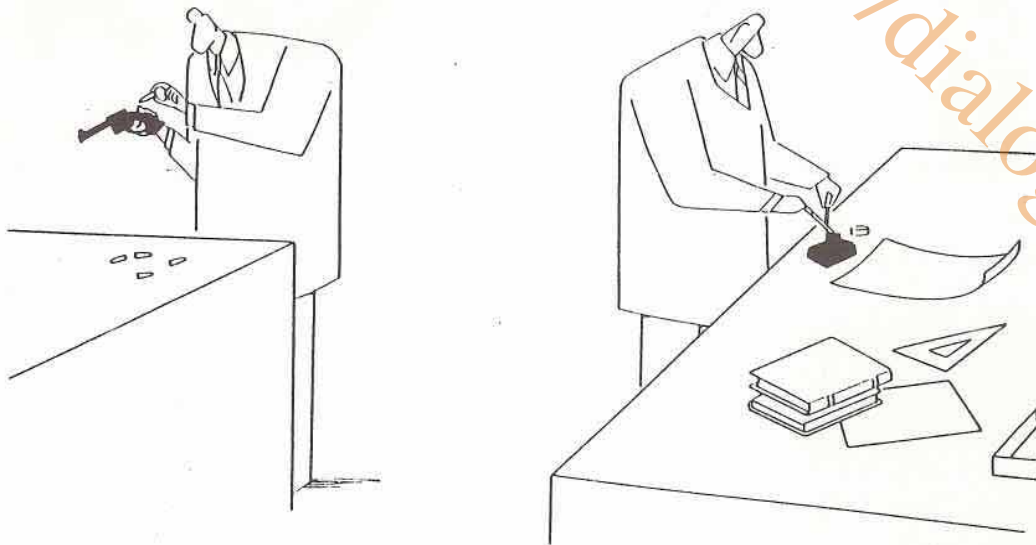
آرش ماهنامه ای ست فرهنگی، اجتماعی، ورزشی که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (توریه ۱۹۹۱) منتشر شده است. در آرش علاوه بر مقالات ادبی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، معرفی و بررسی کتاب، آخرین خبرهای فرهنگی داخل و خارج را می خوانید.

با اشتراك آرش، انتشار نشریه خود را تضمین کنید.

مایلم که با پرداخت ۱۵۰ فرانک فرانسه (برای افراد) یا ۲۵۰ فرانک فرانسه (برای مؤسسات و کتابخانه ها)، آرش را از شماره ... برای یکسال مشترکشوم.

وجه اشتراك را به صورت حواله پستی و برگ پرشده اشتراك را به نام و نشانی آرش بفرستید.

بها ... فرانک فرانسه



## حذف واحد بررسی کتاب در ایران

### و مسئله آزادی قلم

آنجا از نویسنده بخواهد که فلان واژه و فلان سطر و فلان پاراگراف را تغییر دهد یا حذف کند یا مطالبی برخلاف میل و نظر نویسنده، اضافه کند. یعنی، ناشر - به مراتب بیش از خود نویسنده - نقش دایره ی سانسورها ایفا می کند، با این تفاوت که هیچ مینا و کارکرد حقوقی و قانونی ندارد و خودش همیشه در هراس برخورد با سد ارکان های قانونی و پلیسی است.

**ثانیاً -** نیروهای انتظامی که قرار است با حذف دایره ی سانسور وزارت ارشاد، «کتب ضاله» را جمع آوری کنند، کسانی جز پاسداران نیستند؛ یعنی، سپاه پاسداران؛ یعنی معتمدترین نیروی انتظامی حکومت؛ اوین و سازمانهای تابعه. بدین ترتیب، نویسنده و ناشر کتاب «ضاله» سروکارش مستقیماً با اوین و سازمانهای تابعه خواهد بود. مرجع تشخیص «ضاله» بودن کتاب هم بدیهی است اوین و امت تابعه هستند. این طرح، قرار بوده است به مدت ششماه به طور آزمایشی اجرا شود. اما در همان آغاز، این دوره آزمایشی نتیجه داد:

۱- کیهان (۲۲ مهر) نوشت: «در اواسط ماه جاری توسط شعبه ۲۱ دادیاری دادستانی انقلاب اسلامی تهران، انتشار گویون ممنوع اعلام شد» (۲).  
شعبه ی ۲۱ دادیاری دادستانی انقلاب اسلامی تهران، شعبه ای است از اوین که به جرائم سیاسی رسیدگی می کند. و مسلم است که هر نویسنده و ناشر غیروابسته، به نوعی مجرم سیاسی است، زیرا در نظام بی عدالتی ها نمی تواند دست کم، گاه و ای بسا ناخواسته، از چارچوب بیرون نزند و گذارش به دادیاری دادستانی انقلاب اسلامی نیفتد.

۲- مجله ای غیردولتی، فرهنگی، و یکی از پیر تیراژترین ها در تهران، در شماره ی مهرماه خود با

شگفت تر از آنست که باورکردنی باشد. بدین خاطر است شاید که مدیرکل مرکز چاپ و نشر وزارت ارشاد، در همان نشست و در پایان اعلام حذف سانسور اظهار می دارد: «البته» در صورتی که کتابی خلاف ضوابط، قوانین، و مشی جمهوری اسلامی ایران باشد، از سوی نیروهای انتظامی جمع آوری خواهد شد و ناشر مورد مواخذه قرار خواهد گرفت! یعنی:

اولاً - تا حال، مرجعی بود که قلم می داد و قلم می گرفت و بر کار چاپ و نشر نظارت می کرد، و اگر کسی یا ارگانی، از کتابی یا مجله و مقاله ای شکایت می کرد، اتکاء به قانونیت آن مرجع (وزارت ارشاد) می توانست نقش مدافع «مجرم» را ایفا کند. یعنی، چارچوبی بود که در آن قلمزن و ناشر می توانستند حرکت کنند و اگر هم بیرون از آن چارچوب می زدند، پنجه ی سانسور، یقه شان را می چسبید و به درون چارچوب، هکشان می داد. از امروز، هیچ مرجع قانونی و مشخص برای سانسور نیست اما بدیهی است که هم ارگان ها و مسئولان حزب الهی بسیار مؤمن هستند و هم امت تابعه؛ که خود تصمیم به سانسور می گیرند و خود اجرا می کنند. و نویسنده و ناشر برای آنکه با اینان درگیر نشوند، ناچارند برای خود، چارچوبی تنظیم کنند و از آن، بیرون نزنند. اما چگونه؟ مگر می شود معلوم کرد کدام کلمه و چگونگی، به تریخ قبای فلانی برمی خورد؟ ... و چنین است که خود سانسوری، به طرز وحشتناکی شدت می گیرد. و تازه، بعد از همه ی سانسورهایی که نویسنده، خود بر خویشتن روا می دارد، کدام ناشر را می تواند بیاید که سرمایه اش را با چاپ و انتشار کتاب او به خطر اندازد؟ نتیجه، این می شود که ناشر، برای اطمینان هرچه بیشتر نسبت به سرمایه اش، اینجا و

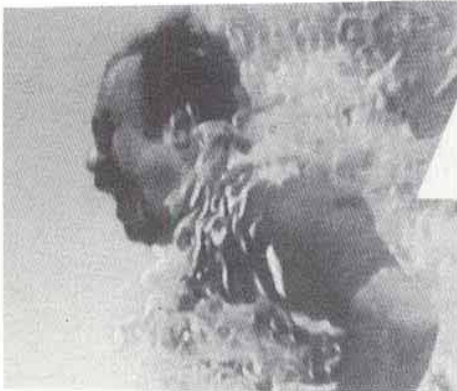
مهدی فلاحتی (م. پیوند)

در این نوازده سال، عجایب ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را فراوان دیده ایم، اما این شگفتی اخیر (حذف دایره ی سانسور کتاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) همه ی آن عجایب نوازده سال را انگار در یک کفه ی ترازو گذاشته و خود در کفه ی دیگر نهشته است!

روزنامه ی دولتی کیهان (۹ مهر) نوشت: «مدیرکل مرکز چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در نشست با ناشران کشور داشت، اعلام کرد واحد بررسی و ممیزی کتاب در وزارتخانه ی مربوطه حذف شده است و ناشران برای چاپ و انتشار کتاب، نیازی به کسب مجوز از آن وزارتخانه ندارند.»

درجهانی که نهاد اعمال سانسور به اشکال و شیوه های مختلف - در اغلب کشورها - وجود دارد و هیچ دولتی آن را کتمان نمی کند، جمهوری اسلامی - با آن تاریخچه ی قلم شکنی ها و توقیف مطبوعات از همان سال ۵۸ تا امروز و با آنکه هنوز سلمان رشدی «مهدورالدم» است و مترجمین آیه های شیطانی دره چین و ماچین» به قتل می رسند - دایره ی سانسور کتاب را در ایران به کلی منحل و اعمال سانسور را ملغی می کند! «۱» بروغ، هرچه گنده تریاشد، کمتر کسی باور می کند. و شگفتی، اینبار،

# افول



نیوشا فرمی، هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، روزیکشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۷ درس آنجلس به عنوان «اعتراض به حضور رئیس جمهوری اسلامی در سازمان ملل، سیاست خارجی ریگان و عملکرد شاه الهی ها» خود را به آتش کشید و درگذشت.

## بمناسبت خود سوزی نیوشا

آتش خاموش شد. در ایلا نودی بجا ماند که فضا را تیره کرد و در پائین انسانی سوخته که هیچکس را یارای بوسه زدن بر آن نبود چرا که زغال آن لب را سیاه می کرد.

بسیاری گریستند و هیچکس از خود نپرسید چرا؟ بعضی ها در میان حق و گریه شعارهایی را تکرار کردند، شعارهایی که مفهوم خود را از دست داده اند. مرده خورها نیز برای نشخوار خویش خوراکی تازه یافتند.

در میان حق و مهمه کسی ندل از خود پرسید: آیا این ستاره صبح سیاهکل نبود که چون شهاب ثابت در شب لس آنجلس خاموش شد؟ اما چه کسی این تهورا دارد که پایان يك آغاز اعلام کند؟ آخریایان يك آغاز یعنی مرگ، میتوان مرگ يك نفر را باسانی پذیرفت، میتوان ایستاد و سوختن يك انسان را نظاره کرد: سوختن و مردن يك انسان پایان زندگی جمع نیست، پایان زندگی من که نیست. اما اینکه اعتراف کنیم زندگی يك نوران به آخر رسیده است، زندگی يك جمع به آخر رسیده است، زندگی من به آخر رسیده است، این دیگر جسارتی انسانی میخواید. بیایید ببینید پس از مرگ ادای زندگی را برنیاریم که در اینصورت تنها زمین و هوا را آلوده کرده ایم. باور نکنید اگر کسی گفت از خاکسترشعله برخواید خاست. برای آتش افروختن باید همه ما بروی هم انباشت و سنگ چخماق ها را برهم زد. باید مبارزه کرد؛ و مبارزه مرگ نیست: مبارزه زیستن است، آموختن زیستن و آموزش زیستن است؛ مبارزه هنر بودن، هنر ماندن و هنر ادامه دادن است: هنری که باید آنرا آموخت.

همه ما را برهم بچینیم، سنگ چخماق ها را برهم زنیم، آتشی تازه برافروزیم و زندگی را جانی تازه بدیم: از نو آغاز کنیم...

ممیزی نیست، بلکه باید «راه سوم» سلامت آینده کتاب را مشخص کند، که این باز به عهده وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و در نهایت شورای محترم انقلاب فرهنگی است تا برای این مهم به چاره ای اساسی بپردازند.

با هیچ استدلالی نمی توان، اینگونه سلب مسئولیت و واگذاری کامل امر حرفه ای قلم و چاپ و نشر را به دیگرانی که از ضرورت های حیاتی این حرفه هیچ نمی دانند و از آن صرفاً برای تداوم حیات سیاسی خود استفاده می کنند، توجیه کرد. هر قدر هم برخی از مسئولان حکومت بگویند تا جدال را رنگ تند سیاسی زنند و دامچاله ای برای اهل قلم فراهم کنند تا آزادی قلم - چون يك ضرورت حرفه ای و صنفی - در محاق رود، اما آنچه در منظرمان است، جدال آزادی قلم است و نه حتی آزادی های دیگر؛ که امروز به طور برجسته در بودن یا نبودن نهادی برای بررسی کتاب و تعیین کارکرد آن، تجلی یافته است. قطعاً چنین نهادی برای بررسی علمی و تخصصی کتاب در هر جامعه ضروری است؛ اما کیست که نگاه سالم به اطراف داشته باشد و در داوری میان هر خوب و بد، تخصص داوورا در زمینه ای مربوطه، مهمترین معیار نداند؟ و کدام فرهنگ پرداز اهل قلمی است که مسئله ای کتاب را نه به اهش، که به دیگران واگذارد؟

و با این نگاه، چگونه است که «چاره اساسی» برای «سلامت آینده کتاب» را به جای آنکه به جمعی از ناشران برگزیده ای خود آنان و متخصص ترین نویسندگان و شاعران واگذاریم، صرفاً در اختیار بییش و کوشش وزارت ارشاد اسلامی بدانیم؟ کدام فرهنگ پرداز اهل قلمی است که درباره مسائل مربوط به حرفه اش از خود به کلی سلب اختیار کند و از وزارتخانه ای (با آن نمونه های کارکرد پیش گفته) بخواهد قلم به دست اهل قلم بدهد و قلم از دست اهل قلم بگیرد؟

صرف نظر از تجربه ای جهان پر آشوب معاصر، آیا تجربه ای همین سیزده سال اخیر کشور خودمان کافی نیست تا هیچ شکی نداشته باشیم که هرگونه ای آزادی، اعطا شدن نیست، گرفتنی است؛ و آزادی قلم نیز؟ مباد آنروز که زمزمه کنیم: (پاسخ تمامی این پرسش ها را) همه می دانیم، همه این قضایا را به هم می گوئیم. اما... به قاضی القماس میکنیم. به وکلای مجلس متوسل می شویم. از دولت تقاضای عدل و داد داریم... زیرا... (۵).

(۱) البته دولت اسلامی ایران هم مانند همه ای دولت ها، بر طبق قانون اساسی کشور، این اقدام را صورت می دهد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم مانند اغلب قوانین اساسی دیگر، اظهار عقیده (بیان و قلم) آزاد است مگر آنکه...! مگر آنکه خلاف ضوابط، قوانین، و مشی نظام باشد.

(۲) تا پیش از اعلام تشکیل «هیئت منصفه مطبوعات» منظور از کتب خلاف ضوابط، قوانین و مشی نظام جمهوری اسلامی، در واقع، هنر نوشتاری ام از کتاب یا مجله و روزنامه بود. بعد از توقیف کردن، هیئت منصفه ای مطبوعات «اعلام حضور کرده است.

(۳) سخنرانی آیت الله جنتی، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی در نماز جمعه ای قم - اسفند ماه ۶۹.

(۴) سخنرانی آیت الله خامنه ای در نماز جمعه تهران - شهریور ۱۳۷۰.

(۵) از مقاله ای با عنوان «گل هایی که در جهنم می رویند»، نوشته روزنامه نگار مقتول: محمد مسعود.

استناد به اطلاعیه ای از وزارت ارشاد اسلامی، نوشته: «این وزارتخانه، به احتمال یقین (به احتمال یا به یقین؟!)، یکی از معدود ارگانهای دولتی در میان تمام ملل و بولاست، که برای اولین بار به دفاع قاطع از اهل قلم برآمده است. وزارتخانه ای که در دیگر کشورهای جهان سوم، وظیفه منع و منکوب و سلب کار و بار و راه اهل قلم را به عهده دارد، در ایران دقیقاً موضع خود را با اهل قلم صدیق و دلسوزانه مفرض، موازی نشان می دهد».

اینهم يك شگفتی دیگر!

باری؛ به نقد، آغاز دوره ای شش ماهه ای آزمایشی، دوتیجه ای روشن داده است: نخست، پلیسی شدن و خشن تر شدن سانسور؛ و نه تنها سانسور فلان مقاله و فلان سطر و کلمه، که توقیف و بگیر و ببند و گستراندن وحشت (تشدید خود سانسوری). دوم، سپاسگزاری شگفت انگیز از وزارت ارشاد و تقدیس آن توسط مجله ای معتبر و فرهنگی و غیر دولتی؛ که انصافاً باید از گردانندگان این مجله به خاطر شناساندن چنین وزارت خانه ای (یعنی چنین دولتی) به مردم، عمیقاً سپاسگزاری کرد!

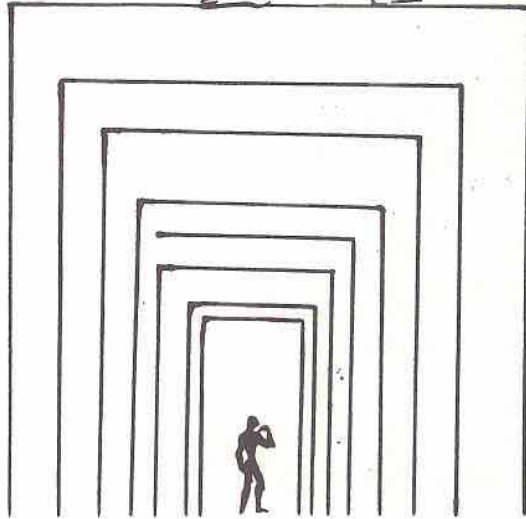
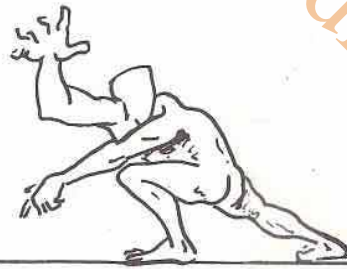
□□□□

دوره ای شکست جنبش های اجتماعی، سیاسی و عدالتخواهانه است. شکستی چندان سخت که آرمانخواهی، مسابری جهالت و عقب ماندگی تسخر انگیز، انگاشته می شود. اما بی تردید، تا انسان هست، جدال نابرابر در جهان وحشیگری، برای رهایی انسان و ارزش های انسانی نیز هست. جدال

نابرابری که در هر دوره ای تاریخی و به تناسب هر موقعیت ویژه ای، شکل و شیوه ای ویژه می گیرد. و امروز در ایران ما بدیهی است اگر خون سیاست در دیگر فرهنگ تزریق می شود و جدال سیاسی به حیطه ای فرهنگی انتقال مییابد. بر همین بستری ویژه است که از اواخر سال ۶۹، «خطر تهاجم فرهنگی غرب» در کشور خطر عمده «اعلام می شود و نسبت به» حرکت خرنده ای که در بعضی جشنواره ها و مجلات به راه افتاده «مشادرمی دهند (۳).

بر همین بستری ویژه است که رهبر جمهوری اسلامی، (۴) اظهار می دارد «تهاجم دشمنان انقلاب و اسلام در زمینه فرهنگی با حرکت حساس شده ای سعی در استحاله فرهنگ اسلامی جامعه دارد»؛ و پیرو سخنرانی آیت الله خامنه ای، کمیته ای ویژه «مامور بررسی ابعاد تهاجم فرهنگی می شود» و «شورای امنیت ملی» برای تصمیم گیری علیه این «تهاجم»، تشکیل جلسه می دهد. و بر همین بستری ویژه است که «بعضی مجلات» فرهنگی غیر دولتی، برای چاره اندیشی آینده کتاب و قلم، به وزارتخانه ای که «بعضی مجلات» فرهنگی غیر دولتی دیگر (آرمان) و کلیه ای آثار سعیدی سیرجانی را قانوناً ممنوع الانتشار اعلام کرده، متوسل میشوند.

دوره، اگرچه دوره ای شکست و وحشتناک است اما در همین دوره نیز مانند هر دوره ای واقعی دیگر، واقعیت های سخت در برابر خویش قلبی ها و خیال های شیرین و خوش نیتی ما قد می افزانند و روز به روز معیارهای دفاع از ارزشهای انسانی را تراشخورده ترمی کنند. این، واقعیت آشکار و آسان یابی است؛ با این وجود اما چگونه است که دوستانمان در مجله ای که با انتشار چهل و چند شماره، اعتماد دست کم دو نسل از روشنفکران میهنمان را به خود جلب کرده و از مطبوعات معتبر فرهنگی ما است، در مقاله ای که به «مشکلات بعدی» حذف واحد بررسی کتاب می پردازد، می نویسند: «مشکلات را باید پیش بینی کرد، و این پیش بینی ها دلیل بر بازگشت به دوره بررسی کتاب و



## خدمت یا خیانت رضا شاه به ایران ؟

شرایط چنان شده است که پاسخ به سؤال راه بهروزی مردم ایران چیست را کسانی مصرانه با یاد آوری اقدامات و سیاست های شاهانه می دهند : بویژه با تکیه بر دوره سلطنت رضا شاه. طی این نوسه سال اخیر، مقالات بی شماری در این زمینه نوشته شده که مقاله تیمسارمزمین مندرج در کیهان لندن شماره ۲۵۵ در این شماره است. در نقد توضیحات تیمسارمزمین ، مقاله ای درباره رضا شاه و اقدامات او تهیه و برای کیهان لندن ارسال کردم که متأسفانه بیش از یکماه است آن روزنامه به چاپ این مقاله اقدام نکرده است. در شماره ۵ آرش ( خرداد ۱۳۷۰ ) نیز مقاله ایست با عنوان « مدرنیته از کدام دیدگاه ؟ » از آقای محمد آشنا. ایشان در دفاع از رضا شاه و اقداماتش در ایران انعام میدارد که در دوران پهلوی اول نوات مدرن پایه گذاری شد و هم چنین مدرنیزاسیون در همه زمینه ها پیشرفت کرد ولی شهریور ۲۰ شیرازه این امورها از هم گسست و بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدرنیزاسیون در ایران امرانه گردید.

با آنکه این مقاله پاسخی است به آقای مزین ولی فکرمیکم که بنظرات آقای آشنا نیز جوابگو باشم و چون مقاله ایشان در ماهنامه آرش بچاپ رسیده ، من نیز مقاله ام را برای درج در این مجله ارسال می کنم.

آخن ۹/۹/۹۱

محمد بیگی

اگر قبول کنیم که حکومت اسلامی تحفة لاهوتی و برکت آسمانی نبوده و از آسمان بر زمین نازل نگشته، باید سرمنشأ این حکومت قسط الهی را در تاریخ ایران، بخصوص تاریخ نوین جستجو کرد تا به روشنی مشاهده نمود که تا راج دست آورده های مشروطیت ایران، سرکوب نیروهای آزادیخواه، و بریدن زبان ملت در زمان رضاشاه را، دیالکتیک سخت زمینی، بشکل حکومت جمهوری اسلامی بروداده است .

یکی از دست آورده های انقلاب مشروطه ایران تفکیک قوانین عرفی و شرعی از یکدیگر بود و زمانیکه مجتهدان خواستار نظارت علماء بر قوانین عرفی شدند، مشروطه خواهان با گرفتن سه ایراد یا نکته، خواست علماء را عقیم ساختند . این سه نکته عبارت بودند از : اولاً نظارت شرعی مغایر اختیارات مجلس ملی است؛ ثانیاً وکلای مجلس نماینده مردمند و نمیتوانند دیگری را به جای خود بگذارند؛ ثالثاً اگر نظارت شرعی لازم باشد، علمای هیأت نظار را باید به رای ملی انتخاب کرد . با این سه ایراد اساسی، که در واقع جواب مکنفی به مشروعه خواهان بود، نه تنها قوانین عرفی را تعیین کننده قلمداد کرده و تفکیک دین از سیاست را بار دیگر تلویحاً بیان نمودند، بلکه همچنین به خواسته ملت مشروطه خواه و حکومت قانون جامه عمل پوشاندند . طبیعی بود که این مهم نمی توانست به مزاج اکثریت ملایان که کار گزار استعمارگران انگلیسی بودند، خوش آید و از همان بدو مشروطه سعی آنان و همراهانشان، بر آن بود که بنحوی از انشاء از اقتدار ملت در قدرت دولتی کاسته شود، و بار دیگر دست متجاوزین را، زیر علم احکام الهی برهستی مردم مستولی گردانند . کودتای ۱۲۹۹ بر رهبری سید ضیاء انگلیسی، اولین گام را برای تغییر قوانین عرفی و تسلط احکام شرعی با آوردن حجاب اسلامی و منع مسکرات برداشت و با واگذاری سلطنت به رضاشاه و تغییر قانون اساسی بشف مشروعه خواهان « اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام » و قانون شریعت اسلامی مقام برتر را در برابر قوانین عرفی کسب کرد و رضاشاه آنچه را که شیخ فضل الله نوری نتوانسته بود بکرسی بنشاند، بعمل درآورد، و با این اقدام، بتمام خواسته مشروطه طلبان که میگفتند « قدرت نزد ملت است » ، پشت کرد و در تمام مدت سلطنت تنها نیروئی که در تصمیم گیری اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران غایب ماند، همانا ملت بود . رضاشاه نشان داد که او را با آزادیخواهی سرو کاری نیست و او همان رضا خانی است که در کودتای صفیور محاصره تبریز، رهبری فوج قزاق را، علیه آزادیخواهان بعهده داشت .

از آن جهت که در قوانین شرعی، شاه سایه خداست ، رضاشاه این امکان را یافت که در پیرو قوانین شرعی، هر آنچه را که مشروطه خواهان در ارتباط با ملت و آزادیخواهی بدست آورده بودند، بتساراج داده ، و در پناه همین قوانین توانست شاهنشاهی پهلوی را مستقر سازد . او همیشه پیرو مذهب ، آنهم در مهجورترین شکلش بود . زمانیکه سردارسپه است فوج قزاق را اجباراً و می دارد که در دسته های سینه زنی شرکت کند و خود پابرهنه و کلاه ریزان بر سر، در جلوی صف قزاق ها در مراسم مذهبی شرکت میکند . حتی زمانیکه مدرنیسم را علم کرد و منع قرآن و شرعیات را در مدارس فرمان داد، باز هم جزوه ای از تصایح قرآن و کلمات حضرت علی را گردآوری کردند و در مدارس بتدریس گزاردند . شیرینکاری او را در مبارزه با مذهب ( با تبلیغ ناسیونالیسم افراطی اش، که از هر آنچه که ضد عرب بود، بهره میگرفت ) تنها با اشاره به يك نکته می توان دریافت که او روح ایرانی گری و ایران دوستی بشکل شوینیسم را، آئینه فلسفه وجودی اش

اعلام می کرد و با دفاع از حضرت علی بعنوان دوستدار ایرانیها رابطه ای بین دفاع خود از مذهب شیعه و ایرانیت برقرار میکرد؛ غافل از اینکه علی تنها یکبار فقط یکبار در نهج البلاغه از ایرانیان سخن رانده و آنها بدین ترتیب که خداوند از ایرانیها (عجم) منتفر است!

رضاشاه با نقض قانون اساسی، در روزها را چارطاق پروی مشروعه خواهان گشود و برای این قشریت جزم گرا، شرکت در امور دولتی را باریکتر میساخت. این عمل در زمان پسرش ابعاد بزرگتری بخود میگردد، بطوریکه بعد از اصلاحات ارضی، دانشگاه محقول و منقول برپا میشود و با تشکیل سپاه دین و فرستادن این اجامریاقصا نقاط کشور، دست مشروعه خواهان را در تبلیغ نظریات بغایت ارتجاعی باز می گذارد و خود محرکی برای حکومت مشروعه خواهان می شود. محمدرضاشاه رهبر مشروعه خواهان، یعنی آیت الله خمینی را از ایران تبعید میکند ولی طرفداران او را راهی دهات ایران میسازد تا در پرتو این خواسته خمینی که «حکومت اسلامی نه استبداد است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است؛ البته نه مشروطه بمعنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد؛ مشروطه از اینجهت که حکومت کنندگان براه و اداره مفید یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم تعیین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت شود. از اینجهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است»، پایه های حکومت آینده ایران یعنی جمهوری اسلامی را محکم سازند. آقای مزین یکی از اقدامات رضاشاه را تشکیل ارتش مرکزی میداند. قبل از آنکه اعمال این ارتش را مورد مذاقه قرار دهیم، عنایت به توضیح مختصری لازم است. روشن است که استقرار سرمایه داری در هرجامعه و توسعه آن منوط میشود به حداقل امنیت؛ که تشکیل ارتشهای منظم در غرب خود دلیل این مدعاست. ولی آنچه که اهمیت دارد آنستکه آیا ارتش این امنیت داخلی را برای تقویت سرمایه ملی، رشد بازاری ملی و دفاع از ملت بوجود میآورد و یا برعکس بخاطر دفاع از منافع استعمارگران و نیروهای ارتجاع داخلی، «تیغ کش» آنان میشود.

شرح آنچه که به رضاشاه و ارتش او مربوط میشود، در ذیل خواهد آمد ولی ناگفته نپیداست که این ارتش در مصاف با دشمن خارجی چنان تو زرد درآمده است که هنوز خاطرات شهریور ۲۰ زیانزد خاص و عام است که چگونه این ارتش پشت بدشمن و رو به میهن!! فرار را بر قرار ترجیح داد.

انقلاب مشروطه ایران با قبول ابتکار خلق و اداره کشور توسط ملت و طرح انجمن های ایالتی و ولایتی پایه یک حکومت مرکزی منمطف را بعیان آورد که طبیعی بود نمی توانست مورد پسند استعمارگران و مدافعین داخلی آنان باشد. هرچه حکومت های ایران از ملت دور میشدند، بهمان اندازه به مشروعه خواهی

سرکوب توده ها روی میآوردند. رضاشاه بجای مدافع قوانین مشروطه باشد، بر شدت قلدریاز، می افزود در زمان تصدی وزارت جنگ به طهماسب رحمان میدهد که دستورهایی والی آذربایجان یعنی در مصدق را ندیده گرفته و حتی ارتش او به جمع آوری مالیات و ارسال آن به صندوق ارتش مبادرت میورزد، یعنی دولتی در دولت میسازد. موقعیکه مورد بازخواست مجلس قرار میگیرد باصطلاح از خود انتقاد میکند ولی زمانیکه شاه می شود، با ایجاد سیستم استانداری و امیرالشرکی و تمرکز طلبی از نوع ساتراپ منشی، نشان میدهد که انتقاد از خودش برای رد کم

کردن بوده است و او همان رضاخان است که با پرورش در مکتب خانه قزاقها، ترکودتای صغیر سرکوب مخالفان پرداخته بود. و بهمان اعمالی دست یازید که عمال انگلیس خواستار آن بودند.

آن، کارگزار انگلیس در نامه ای به نایب السلطنه هندوستان مینویسد: «رضاخان مخالف انگلیسها نیست و اگر زمانی حکومت مرکزی تشکیل دهد بفتح انگلیسیهاست زیرا او لا ما دیگر مجبور نیستیم از عشایر محلی دفاع کنیم و بایستی آنها را قربانی کنیم، ثانیاً در این مسئله بی طرف می مانیم، ثالثاً رضاخان قول داده که بعضی از تعهدات موجود در معاهده ۱۹۱۹ را با کمک مستشاران انگلیسی باجرا گذارد، رابعاً بخشی از مخارج را میتوانیم بدولت ایران سرشکن کنیم و چون هنوز ایرانیها از اصول دموکراسی دور هستند معتقدم که حکومت مرکزی را حتی با اعمال قوه قهریه بایستی انجام داد» آقای مزین حتماً میداند که قرار داد ۱۹۱۹ را یکی از عمال انگلیس، یعنی وثوق اللوله امضا نمود. این قرارداد که در واقع دنباله قرارداد ۱۹۰۷، اما اینبار بدون روسیه تزاری بود، میبایست تنها بوسیله انگلیس باجرا گزارده میشد. مفاد اساسی این قرارداد و اگذاری مالییه به انگلیس، و سپردن ارتش ایران به مستشاران آنان بود که با بر ملا شدن مفاد آن شکست خورد ولی انگلستان هیچگاه از آن چشم نپوشید. یکسال بعد از تاجگذاری رضاشاه، در کابینه مستوفی الممالک، و وثوق اللوله انگلیسی وزیر مالییه شده و مالییه ایران را با منافع انگلستان منطبق میکند، و فروغی، عامل دیگر انگلیس وزیر جنگ میشود و از انگلستان در برپائی ارتش مرکزی کمک می طلبد. از اینرو رضاشاه بازوی عملی مغز ارتجاع انگلیس میشود. بدین ترتیب کشته شدن صوت اللوله سردار معزز، خزعل و دیگران را که آقای مزین از اقدامات رضاشاه ارزیابی میکند، در واقع در منافع آزمندانه انگلیس می باید جستجو کرد چنانکه تاریخ بارها نشان داده که انگلیسیها برای منافع شان، چه بسیار یاران صدیق شان را به تیغ جلا سپرده اند. یکی از خواستههای مشروطه طلبان آزادی قلم و بیان و اجتماع و احزاب بود و رضاشاه با تصویب قانون ۱۳۱۰ بر تمام این خواستها قلم بطلان کشید و ارتش را محافظ این قانون سیاه گردانید. هزاران انسان با اتهامات واهی در زندانهای سراسر مختاری و با آمپول پزشک احمدی بقتل رسیدند. در یکی از بندهای قانون سیاه می خوانیم: «هر کس بصحوی از انشاء برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال ایران اقدام نماید، به حبس ابد یا اعمال شاقه محکوم میشود». و تنها کسیکه با استقلال و تمامیت ارضی ایران با عقد عهد نامه سعدآباد لطمه وارد نمود، شخص رضاشاه بود. با تصویب عهد نامه سعد آباد بین نول ایران، ترکیه، عراق و افغانستان، واقعاً انگلستان بیکی از خواسته های دیرینه اش یعنی تضعیف ایران، و تقویت همسایه ها دست یافت. با عقد این پیمان، نواحی آزارات شرقی بکشور ترکیه ضمیمه شد و رضاشاه فرمودند که نیایستی بخاطر چند کوه بی آب و علف کورت نوات همسایه را باعث شد. توسط همین پیمان، ایران نواحی خانتین، کرکوک و شط العرب را بعراق واگذار کرد و قسمتی از سیستان و بلوچستان و هیرمند را بافغانستان سپرد و با این بذل و بخشش های ناصرالدين شاهی حتما درصدد بود که خاطر مبارک همسایگان را ملول نسازد. آقای مزین برحالیکه یکی از اقدامات رضاشاهی را دستگیری و زندانی افراد حزب کمونیست میداند ولی درباره تجزیه ایران جایز دانسته مهر سکوت را از لب برنگیرد. در دوران سلطنت

رضاشاه قرارداد داری بمراتب سنگین تر وقت با رتتمدید میشود:

اگر امتیاز داری حق استخراج و بهره برداری را در پنج استان (خراسان، استرآباد، آذربایجان، گیلان و مازندران) در برداشت، رضاشاه با گشاده دستی این پنج استان را نیز برای بهره برداری در اختیار کمیانی قرارداد. در قرارداد داری حق الامتیاز ایران در هرتن نفت، شش شلینگ بود در حالیکه این حق الامتیاز در تمديد قرارداد به چهار شلینگ در هرتن تنزل یافت.

قرارداد داری بمدت ۶۰ سال با مضاء طرفین رسید و در آن قید گردیده بود که بعد از اتمام این مدت، تمام اموال شرکت متعلق بایران است. در زمان تعدید قرارداد، ۵۲ درصد اموال کمیانی متعلق بایران بود و رضا شاه با تعدید قرارداد تا سال ۱۹۹۲، در واقع اموال متعلق ب مردم را، دوباره بشرکت غاصب نفت هدیه کرد و با این عمل مبلغ ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ میلیون ریال بایران خسارت وارد ساخت.

کمیانی از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۲ مبلغ ۱۹/۹۹۸/۵۰۹ لیره عوارض گمرکی را بایران باز پرداخت نکرده بود و رضا شاه این مبلغ را به کمیانی هدیه کرد.

در عهدنامه داری قید گردیده بود که کمیانی میباید ۱۶ درصد از درآمد فرعی خود را بایران دهد و چون کمیانی از پرداخت این مبلغ شانه خالی میکرد، این موضوع همیشه مسئله منازعه بین ایران و کمیانی بود. رضا شاه با انداختن پرونده مربوطه در آتش بخاری، سبب شد که حتی بعدها ایرانیان نتوانند این حق پایمال شده شان را از نولات انگلیس، در دادگاههای بین المللی خواستار شوند.

در تعدید قرارداد قید گردید که متن آن به نوزبان فارسی و انگلیسی نوشته شود ولی در مراجعت به دادگاههای بین المللی، فقط زبان انگلیسی معتبر است.

در حالیکه میزان غارت نفت از زمان قرارداد (۱۲۸۰) تا کودتای ۱۲۹۹ بالغ بر ۵۵ میلیون بشکه میگردد، مقدار غارت در زمان رضاشاه به ۹۶۰ میلیون بشکه رسید (فقط در سال ۱۳۱۸، هفتاد و هشت میلیون بشکه نفت ایران بگارت رفت). در حالیکه درآمد ایران (نه سود) در اینمدت به ۲۵ میلیون لیره بالغ میگردد، کمیانی مبلغی برابر با ۸۷ میلیون لیره در همین مدت سود برده بود. لطایف الحیل این موضوع یعنی شاهکار رضا شاهی در این خلاصه میشود که تا سال ۱۳۱۴ با آنکه میلیونها تن نفت ایران بگارت میرفت، ولی ایران نفت مصرفی اش را از یاکو وارد میکرد. و هنگامیکه قرارداد فروش نفت را کمیانی با ایران امضاء کرد، باز هم نفت را به قیمتی گرانتر نسبت بسایر خریداران بدولت ایران میفروخت. و ارتش ایران با توجه به قوانین اسارت با رتتمدید قرارداد، بابریا کردن جشنها، باصطلاح باین شاهکارهای ضد انگلیسی، مهر صحت گوید.

در حین جنگ بین الملل دوم، رضاشاه با استفاده از مشطله انگلیس و شرایط جنگ، دو بار قیمت نفت را بالا برد ولی همینکه انگلیسیها ایران را اشغال کردند، بار دیگر مهره قدیمی آنان یعنی فروغی نخست وزیر شد و وزیر کابینه او با تصعید نرخ پوند از ۸ تومان به ۱۲/۵ تومان، وجوه پرداختی انگلستان را جبران کرد. امور داخلی نوران رضاشاه را در سه مورد کشاورزی، صنعت و فلسفه سیاسی میشکافم: اگر ترکودتای ۱۲۹۹، سید ضیاء انگلیسی، قول تقسیم خالصجات را بدهقانان داد ولی آنرا وابسته به تشکیل ارتش مرکزی نمود؛ در دوران رضاشاهی ارتش مرکزی ایجاد گردید و این ارتش در پناه سرنیزه، رضاشاه را بیکی از بزرگ مالکین ایران مبدل کرد، طوریکه در زمان خلع ید از سلطنت، صاحب هزاران هکتار زمین بود. درست

# شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت

تراپ حق شناس

در این عکس که بارها در مطبوعات مختلف دنیا چاپ شده دقت کنیم : کودکی در هر دو دستش سنگ گرفته اما اول کوچکتر را پرتاب میکند. به نظر میرسد لباس به تنش کوچک شده و سردش می شود. به چهره اش نگاه کنیم که با چشمانی سرشار از اندوه و تنهائی و ملامت به ما می نگرد. در چهره اش آثار پیری دیده می شود و چشمت خرد او از وسط مایل شده تا سنگ را هر چه دورتر پرتاب کند. مسلمانمی ترسد اما آیا فکرمی کنید از این ببعد هم نمی ترسد ؟ آیامی توان تصور کرد که روزی آرام و بی دغدغه بازی کند ؟ از ته دل بپندارید ؟ آیا او هم مثل بچه های دیگر از تاریکی و گرگ می ترسد ؟ چه شده که امروز وضع او چنین است ؟ زندگی او چگونه تأمین می شود ؟ آینده اش چیست ؟

(نقل از کتاب : « نسل انتفاضه » نوشته سیلوی منصور - بیروت ۱۹۹۰)



عام قرار می گیرد. از ۱۸۷۸ گروه‌های آزیمودیان به سوی فلسطین مهاجرت می کنند و این آغاز پروسه ای است که به استعمار فلسطین می انجامد. در ۱۸۹۶ در آستانه نوره امپریالیسم ، تئودور هرتزل کتابی تحت عنوان « بوات یهود » در لندن منتشر می کند و در آن می نویسد : « مادر آنجا (فلسطین ) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. يك برج دیدبانی تمدن علیه وحشیگری بسازیم. » « اولین کنگره جنبش صهیونیستی که در شهر یال ( سوئیس ) تشکیل شد هدف خود را چنین بیان می کند : «

جوانب منفی و مبارزه پرافت و خیزو تجربه های تلخ و آموزنده که در سطور زیر به آنها - بازیه اختصار - اشاره می کنیم تا روی اول سکه نیز برای خواننده علاقه مند روشنتر شود :

## زمینه های تاریخی تا امروز

تا اواخر قرن ۱۹ یهودیان بصورت اقلیتی « دینی - نژادی » در کشورهای مختلف دنیا پراکنده اند و غالباً از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند. جامعه بسته این اقلیت مورد ستم و تحقیر و تبعیض است و گاه مثلاً در روسیه تزاری یا شرق اروپا در معرض قتل

ژان لوک گودار، کارگردان برجسته سینمای فرانسه ، در توصیف یکی از فیلم هایش (ساعت ۷۵) می گوید : « این فیلم بیان تنهائی و بی کسی است. نه فقط يك فرد، بلکه يك شهر، يك جامعه ، يك ملت هم می تواند تنهائی باشد. » مفهوم « تنهائی يك ملت » با وضع فلسطینی ما قابل انطباق است.

چهار سال تمام است که انتفاضه (Intifada)، قیام عمومی توده های فلسطینی برداخل سرزمین های اشغالی ( جریان دارد و در ۹ دسامبر ۹۱ وارد پنجمین سال خود می شود. قیامی بدیع و پیگیر و روز به روز با ابعاد گسترده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود ، متشکل در کمیته های خلقی، هدایت شده و سازمان یافته آنها علیه شرایط بسیار سخت نظامی و سیاسی و تاریخی... خیراز معجزه ملتی می دهد که برای نیل به آزادی خود از اشغال و استعمار و وطن گزین اسرائیل می رزمند و تجربه ویژه خود را می آفرینند. قربانی دادن هر روز ، محاصره اقتصادی، منع عبور و مرور چند ماهه ، نفی بک و زندان و کار شکنی ها و خنجر آبیشت... راتحمل میکند و راهی را که خود ، علیه دشواری های بی حساب ، به شیوه ای نسبتاً دموکراتیک برمی گزیند ادامه می دهد.

در حال حاضر بیش از نیمی از کل فلسطینی ها در خارج از میهن خود بسر می برند و طی چند دهه گذشته مبارزه آنها برای بازگشت و وادار کردن اسرائیل به عقب نشینی، عمدتاً بر محور فعالیت از خارج به سوی داخل حرکت می کرده است. این فعالیتها بدون شك دستاوردهای بزرگی برای فلسطینی ها داشته که از همه مهمترین وجود سازمان آزادیبخش فلسطین (بعنوان جبهه ای دربرگیرنده اکثر سازمانهای مبارز) که تنها نماینده مشروع این ملت در عرصه ملی و جهانی است اما در نیمه نوم ۸۰ دهه محاصره ها و سرکوبهای مستمر علیه ساف و برچیده شدن پایگاه هایش در کشورهای همجوار اسرائیل، مبارزه فلسطینی ها با رکود و بن بست رو برو گشت. در ماه نوامبر ۸۷ کنفرانس سران عرب در امان ( اردن ) تشکیل شد و قضیه فلسطین را بصورت امری ثانوی و تحت الشعاع جنگ ایران و عراق ارزیابی نمود و فریاد سازمان آزادیبخش جهت کمک همه جانبه اعراب ، از هر زمان دیگر، کمترگوشی شنوا یافت. احساس تنهائی و بن بست مبارزان داخل و خارج را از پیش به فکر چاره انداخته بود. زمینه های عینی و ذهنی برای درگرفتن يك قیام عمومی برداخل آماده شده بود. کشتار چهار کارگر فلسطینی در غزه که شامگاه از سرکار خود به خانه بازمی گشتند توسط اسرائیلی ها در ۹ دسامبر ۸۷، بمثابة جرقه ای قیام را شعله ور کرد. انتفاضه که نطفه اش در تاریخی سرشار از ستم و تحقیر بسته شده و ادامه اعتراضات و قیامهای متعدد پیشین است با استمرار برخوردهای دموکراتیک و حساب شده اش تاکنون توانسته است یکبار دیگر قضیه فلسطین را مسأله روز و کلید حل مشکل خاور میانه نشان دهد.

آنچه به اختصار در سطور بالا گفته شد ، روی روشن و درخشان سکه است. روی دیگر سکه عبارتست از تاریخ استعماری و حقوق پایمال شده يك ملت ، مشکلات و



در فلسطین ، يك وطن برای ملن یهود ایجاد شود که توسط حقوق عمومی تضمین شده باشد . « در ابتدا پیشنهادهای دیگری هم مطرح بود که مثلاً این وطن در آفریقا ( اوگاندا ) یا سرزمینی در روسیه تزاری یا کانادا برگزیده شود ولی چه به دلایل تاریخی و دینی یهود و چه به خاطر اهداف استعماری ( ۲ ) که قدرتهای مسلط غربی در خاورمیانه داشتند ، فلسطین برای این منظور برگزیده شد . ناگفته نگذاریم که دلسوزی نیروهای مترقی و چپ اروپا نسبت به یهودیان ، موجب شد که جنبش صهیونیستی تا حدودی از حمایت جنبش چپ اروپا که طبعاً مخالف نژاد پرستی بودند ( و یا مثلاً برپائی کیبوتس ها را نوعی زندگی اشتراکی ارزیابی می کردند ) ، برخوردار باشد و این حقیقت از دیده ها پنهان بماند که تاوان ستم بر یهودیان را ملتی دیگری محروم شدن از کلیه حقوق انسانی و ملی اش خواهد پرداخت .

فلسطین در آن روزگار ، مانند دیگر مناطق عربی از مصر و شمال آفریقا گرفته تا حجاز ( سعودی امروز ) جزئی از متصرفات امپراطوری عثمانی بود . جنگ جهانی اول و شکست عثمانی این متصرفات را بین دو دولت فاتح انگلستان و فرانسه تقسیم کرد و طبق قرارداد « سایکس - پیکو » لبنان و سوریه به فرانسه رسید و فلسطین و اردن و مصر و عراق - به انگلیس . مرزهای دلخواهی که بین این مناطق ( کشورها ) - بنا به مصالح دو دولت فاتح - کشیده شد ، همیشه مایه درگیریها و جنگهای فرساینده بوده و تا آینده ای دور خواهد بود . ملت های عقب نگاه داشته شده این منطقه که گرفتار مناسبات پیش سرمایه داری و یوغ استبداد بودند ، بیاری مقابله با تهاجم غرب و سیاست مهاجرت یهودیان را نداشتند . فنودالهای ترک و عرب ، به طمع پول ، زمینهای فلسطین را به یهودیان می فروختند و بعد از جنگ اول هم که فلسطین تحت الحمایه انگلیس قرار گرفت انواع فشارها برای مصادره زمینها ، به بهانه عدم پرداخت مالیات و غیره ، بر ضد اعراب اعمال گشت و زمین ها به یهودیان داده شد و راه برای اسکان مهاجران پیش ازین فراهم آمد . شایان ذکر است که برخی از کارگزاران انگلیس در منطقه نیز به این امر کمک می کردند . مثلاً معروف است که سید

ضیاء الدین طباطبائی ( همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹ ) طی سالها اقامت خود در فلسطین ، زمین ها را بعنوان واسطه ( چون مسلمان بود ) از مالکان می خرید و سپس به یهودیان می فروخت . دولت تحت الحمایت فلسطین برای خود تمپرستی و پول مشخص داشت که به دو خط عبری و عربی نام فلسطین و مبلغ معین را روی آن چاپ کرده بودند . بین این دولت فلسطین و دیگر کشورهای روابط دیپلماتیک برقرار بود و دولت ایران نیز در ۱۲۲۴ شمسی سفیری بنام آشتیانی در آنجا داشت . اعراب فلسطین قرنهای سابقه تاریخی دارند . با وجود مهاجرت و اسکان یهودیان ، هنوز جمعیت یهودیان نسبت به کل جمعیت فلسطین در اقلیت است اما استدلال صهیونیستها از ابتدا تا امروز ( که نمونه اش نطق اسحاق شامیر در کنفرانس مادرید می باشد ) این بوده است که « فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین ! »

سیاست استعماری انگلیس منطبق با خواست صهیونیستها منجر به صدور بیانیه ای شد که به « وعده بالفور » معروف است . بالفور وزیر خارجه انگلیس در ۱۹۱۷ از طرف دولت پادشاهی انگلیس تعهد می کند که تمام تلاش خود را جهت ایجاد يك « میهن برای ملت یهود » به کاربرد . اعراب در فلسطین و دیگر مناطق با این اقدام مخالفند و مبارزات متعددی بصورت تظاهرات و شکایت به جامعه ملل و شورش و اعتصاب

و درگیری های مسلحانه انجام می شود . تهدید ناشی از اشغال موجب بیداری بیشتر توده ها ، تشکیل جمعیت و احزاب و سازمانهای گوناگون میگردد . ناسیونالیسم عربی که از زمان جنگ جهانی اول بر ضد سلطه عثمانی به وجود آمده بود هرچه بیشتر تقویت می گردد و این بار حول حفظ فلسطین از اشغال یهودیان شکل می گیرد . اما این تلاش ها به هیچوجه نمی تواند در یک نبرد نابرابر با قدرت سیاسی - نظامی و فرهنگی غرب که مصمم است اسرائیل را در منطقه به وجود آورد به پیروزی برسد . رهبری مبارزه فلسطینی ها در دست يك روحانی مالک بنام حاج امین الحسینی است که خود مجتهد بزرگ بیت المقدس است . او که از هرتلاشی ( برقالب اندیشه خویش ) برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان و از این اشغال خرنده نومید شده در مخالفت با انگلیس ، حتی با نازیها تماس می گیرد و از آنها کمک می خواهد ! مبارزه اعراب علیه نیروهای انگلیسی و قیامهای متعددی که در آنها رهبران برجسته ای چون عزالدین القسام ، عبدالقادر الحسینی و حسن سلامه کشته شدند و امکان به خطر افتادن منافع انگلیس در بقیه مناطق عربی ، این دولت را مجبور می کند که در مقابل مهاجرت یهودیان موانعی به وجود آورد . اما یهودیان به کمک محافل استعماری دیگر ( منجمله سرویس مخفی دولت فرانسه ) گروههای تروریستی تشکیل میدهند و بنام مبارزه با استعمار انگلیس دست به فعالیت گسترده ای می زنند و نه تنها برخی از مقامات انگلیسی بلکه نماینده وقت جامعه ملل ( کنت برنات ) را ترور می کنند . گشتار عام دهکده های دیر یاسین و کفر قاسم یادبود ننگین گروههای تروریستی هاگانا و اشتراک است . شامیر نخست وزیر کنونی اسرائیل و مناهیم بیگین نخست وزیر سابق از سران این گروهها بودند . مصون ماندن این گروهها از هرگونه مجازات ، همدستی خود انگلیس ها با آنان را نشان می دهد و ادعای « جنگ ضد استعماری صهیونیستها » را علیه انگلیس نقش بر آب می سازد . در ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد طرحی را تصویب کرد ( قطعنامه ۱۸۱ ) که بنابر آن دو دولت یهودی و عربی در فلسطین تشکیل شود . اعراب رضایت نداشتند و در جلسه شرکت نکردند ولی یهودیان پذیرفتند و دولت خود را تشکیل دادند و پا را از محدوده طرح تقسیم نیز فرا تر گزاردند مناطقی دیگر را ضمیمه دولت خود کردند . این دولت در ۱۹۴۸ رسماً برپا شد و مورد شناسائی سریع شوروی و آمریکا و دیگر قدرتهای غربی قرار گرفت . ( ۲ )

دولتهای عرب که همگی دست نشانده انگلیس بودند عمدتاً تحت فشار توده ای به کمک مردم فلسطین و برای جنگ با دولت نوپای اسرائیل لشکر کشی کردند ولی به دلیل عقب ماندگی مفرط و بخاطر آنکه نمی خواستند بجنگند ( ۴ ) ، شکست خوردند . این اولین تجربه تلخ فلسطینی ها و تنهائی شان بود . صدها هزار نفر آواره شدند و به ساحل غربی رود اردن و یا کشورهای همجوار فرار کردند . وجود آوارگان تا آنجا که نیروی کار ارزان را هدیه بورژوازی نوپای عرب میکرد ( مثلاً در لبنان و کویت ... ) مورد استقبال قرار می گرفت و اگر می شد از وجود فلسطینی ها در کشورهای بعنوان حمایت از آنان ، مشروعیتی برای خود به دست آورد و مبارزات داخلی را سرکوب نمود ، عیبی نداشت اما اگر آوارگان بدنبال بازپس گیری حقوق خود بودند مسلماً با سرکوب شدید مواجه می گشتند . اقدامات سرکوبگرانه اردن طی سالهای ۶۰-۱۹۵۰ در این مورد نمونه است .

فلسطینی ها در همان سال ۱۹۴۸ ( در سپتامبر ) مجلس موسسان و دولتی را در غزه به وجود آوردند ولی با وجود آنکه کشورهای عرب ( باستثنای اردن ) آن دولت

را به رسمیت شناختند دوام نیافت و غزه تحت کنترل مصر قرار گرفت . ساحل غربی هم طبق يك سازش و تقسیم استعماری به اردن داده شد و فلسطین از نقشه جغرافیای جهان حذف گشت . اسرائیل و هندستان بین المللی آن ، منکر وجود ملت فلسطین شدند و اکنون ۴۳ سال است که فلسطینی ها به انواع وسایلی برای اثبات همین هویت ملی و احقاق حقوق ملی شان مبارزه می کنند .

ضربه سختی که از این رهگذر به اعراب وارد آمد احساسات ملی و میهن پرستانه را در سراسر منطقه عربی بیدار کرد . احزاب و جمعیتهای مختلف به وجود آمدند و برای مقابله با این خطر که مدام آنها را تهدید می کرد به تحرك وسیع دست زدند . رژیم های فاسد و دست نشانده سابق یکی پس از دیگری سقوط کرد و حکومتهای کودتائی با شعارهای ملی و آزادیخواهانه پیروزه برای آزادی فلسطین برپا شد . در مصر ، ناصر بر سر کار آمد و دوره جدیدی را در تاریخ این منطقه گشود . در همه جا بورژوازی نو پا با شعارهای پوپولیستی و سوء استفاده از خواستههای توده ها آنان را بسیج می کرد . هیچ جا نمی توانست از اختیار و تصمیم توده ها سخنی در میان باشد . همه جا دیکتاتوری و سرکوب ( و قتل از همه علیه کارگران و کمونیستها و نیروهای دموکرات ) بیداد می کرد . ناصر در آغاز تثبیت قدرت خود ، چند تن از رهبران جنبش کارگری مصر را اعدام کرد تا از همگان زهر چشم بگیرد . رفرمهائی انجام می شد ولی سرانجام به خدمت تثبیت یا روی کار آمدن این یا آن باند از افسران و احزاب بورژوازی تمام می شد . باید

گفت که قدرتهای استعماری ، از این تحولات گاه راضی نبودند و سقف « استقلال طلبی » بورژوازی نو پای عرب با تسلط استعماری در تضاد قرار می گرفت چنانکه در ۱۹۵۶ پیش آمد . پس از ملی کردن کانال سوئز ، لشکر کشی فرانسه و انگلیس و اسرائیل به مصر رخ داد . سینا اشغال شد هر چند مصریان مقاومت جانانه کردند اما با تهدید دخالت شوروی بود که جنگ به پایان رسید و بعد اسرائیل عقب نشینی کرد . در ۱۹۵۸ ، در لبنان شورشی وسیع علیه پیمان بغداد صورت گرفت که آمریکا ناگزیر برای حفظ رژیم ، نیروی دریائی اش را در بیروت پیاده کرد . در همین سال رژیم سلطنتی در عراق سقوط کرد و با خروج عراق از پیمان ضد شوروی بغداد ، نام این پیمان به سنتو بدل شد .

پس از شکست سال ۴۸ که وطن و ملتی را متلاشی کرده بود فلسطینی ها هنوز نمی توانستند روی پای خود بایستند . اتحادیه عرب به ابتکار ناصر پشوتانه او در سال ۱۹۶۴ سازمان آزادیبخش فلسطین ( ساف ) را در بیت المقدس ( که آنروز جزء اردن بود ) تشکیل داد . اما برای اولین بار در آغاز سال ۱۹۶۵ بود که يك سازمان فلسطینی توانست با اتکاء به خود و بدون کمک رژیم های عرب ابراز وجود کند . سازمان الفتح اولین عملیات مسلحانه اش را آغاز کرد . این اقدام چون « دیگی بود که برای رژیم های عرب نمی جوشید ، » مورد تحقیر و اتهام رسانه های رسمی قرار گرفت و حتی به سنتو نسبت داده شد !

جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که از طرف اسرائیل پیشگیرانه و نامود شد ، در واقع جز اجرای سیاست توسعه طلبی این دولت نبود . اسرائیل با کمک بی دریغ غرب مناطق جدیدی ، از جمله باقی مانده فلسطین ، را اشغال کرد تا قسمتهای اشغال شده قبلی از یاد برود . ( ۵ )

شکست رژیم های عرب ( مصر ، سوریه ، اردن ) فشار را از سر الفتح و سازمانهای متعدد فلسطینی که از پیش مخفیانه تشکیل شده بودند تا حد زیادی برداشت و امکان بسیج گسترده توده ای برای جنگ

چریکی علیه اسرائیل را در اختیارشان گذارد. هرژی می برای تثبیت خویش و کسب مشروعیت کوشید. براین موج سوارشود ولی این سوء استفاده با تضاد و درگیری با سازمانهای فلسطینی انجامید. این سازمانها بتدریج دریک سازمان وزیر یک چترچپه ای که همان نام سازمان آزادیبخش فلسطین را داشت ولی رهبری و بسیاری از شیوه های عمل و نظرس تغییر کرده بود جمع شده بودند و می کوشیدند سرنوشت خود را به دست گیرند. در لبنان (۱۹۶۹) و در اردن (۷۱-۱۹۷۰) درگیری های سخت پیش آمد و فلسطینی ها را با واقعات بیشتر آشنا کرد. اما بدلیل نداشتن منطقه پایگاهی و زمینی که برآن بایستند و فعالیت خود و زندگی بیش از ۲ میلیون آواره را سازمان دهند، فلسطینی ها را همواره درنوعی سیاست بساز و بسوز حبس کرده و می کند. مبارزه حق طلبانه فلسطینی ها و شرایط عینی آنان برای اعتراض و شورش و انقلاب و پیوند تاریخی و فرهنگی ملی شان با دیگر ملت های عرب و تحرك و سطح دانش و تجربه کارسیاسیشان و وجود کانون داغ سرزمین های اشغالی، عواملی بوده اند که وجود فلسطینی ها را برای طبقات حاکم درکشورهای عرب غیرقابل تحمل کرده است. نه شهروند درجه دوم بودن درکویت و... نه ممانعت از ورود به مصر و سرگردانی بین این کشور و آن کشور < ۶ >، نه زندان در سوریه و نه ۱۵ سال جنگ داخلی در لبنان نه فشارهای اقتصادی، نه ۴۰ سال زندگی و صبر در جاده های آوارگی و محصور آبادها موجب نشده است که بازگشت به وطن از یاد ایشان برود و بهمین دلیل است که اردوگاهها و لانه های فقر و شکنجه فلسطینی ها دائماً از سوی اسرائیل بمباران شده و هنوز در لبنان می شود. مقرماندهی ساف از کلیه کشورهای همجوار فلسطین برچیده شده و به نقطه ای نوردست در تونس تبعید شده است. در تونس هم توسط هواپیماهای اسرائیلی (که از سوی ناوهای امریکائی مدیترانه برخاسته اند) بمباران شده و دست تروریستهای اسرائیلی و خیانت رژیم های عرب رهبرانی چون ابوجهاد و ابویاد را تور کرده است. تنهائی فلسطینی ها را بپوذه پس از اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل و محاصره بیروت < ۷ >، کشتار صیرا و شاتیل، محاصره اردوگاهها توسط سازمان شیعیان امل، طرد عرفات از سوریه، محاصره و به توپ بستن اردوگاههای فلسطینی در شمال لبنان توسط سوریه (در حالیکه خود عرفات آنجا بود) موضوع فلسطین را تحت الشعاع جنگ ایران و عراق تلقی کردن توسط کنفرانس سران عرب (۱۹۸۷) و عدم دریافت هیچگونه تلگرام پشتیبانی در مجلس ملی فلسطین منعقد در الجزایر (سپتامبر ۹۱) می توان به وضوح دید. اما اینکه در عرصه جهانی از حقوق بشر صحبت می شود و شامل حال انسان فلسطینی نمی گردد، اینکه طی یک شبانه روز مثلاً لیتوانی می تواند استقلال پیدا کند و به رسمیت شناخته شود ولی برای فلسطینی ها حق تعیین سرنوشت و حق استقلال قائل نمی شوند، اینکه هر تجاوزی حق مشروع و قانونی اسرائیل محسوب می گردد ولی فلسطینی ها از حقوق ابتدائی و مشروع خود هم محروم هستند و سیاست «یک بام و دو هوا» در مورد آنان اعمال می گردد، ابعاد دیگری از مساله است. بر برابر این فشارهای بی حد است که انواع عکس العمل ها (از اقدام به عملیات انتحاری و انتقامجویی گرفته تا یاس و راضی شدن به حداقلی که امکان چانه زدن و بدست آوردنش فراهم باشد) بطور طبیعی دیده می شود. با وجود این و به رغم همه این فشارها، فلسطینیها توانسته اند با به کار گرفتن انواع مختلف مبارزه، در هر مرحله، (از عملیات

چریکی شهری گرفته تا دشمن را در هر جای دنیا تعقیب کردن، از درگیری در مرزها تا تشکیل نهادهای آموزشی، خدماتی و سندیکائی مختلف، تا فعالیت گسترده فرهنگی و سیاسی و دیپلماتیک و پی ریزی مؤسسات دولتی و پارلمان برای اداره امور یک ملت... هويت انسانی و ملی خویش را بازسازی کرده آنرا به دوست و دشمن تحمیل کنند و ثابت کنند که ملتی هستند با هويت مشخص و دارای حقوق و با صلاحیت برای بعهده گرفتن وظایف خویش. مسلم است که آنها نیز از طبقات و اقشار اجتماعی معینی تشکیل می شوند که چشم انداز همیک از آنها نسبت به آینده با دیگری فرق می کند. دولتی که یک کارگر و زحمتکش فلسطینی می خواهد همان چیزی که سرمایه دارش می خواهد نیست اما امروز همگی در مبارزه ضد استعماری و ضد اشغال شریکند.

### گهواره انتفاضه

طی بونجگ ۱۹۶۸ و ۱۹۶۷ قسمت اعظم مردم فلسطین آواره شده اند و بخش کمترین آنها در داخل فلسطین توانسته اند باقی بمانند.

۶۵۰ هزار نفر در مناطقی که در سال ۴۸ اسرائیل نام گرفته بعنوان شهروند درجه ۲ < ۸ > زندگی می کنند و بیش از ۱/۵ میلیون در غزه و ساحل غربی رود اردن که در سال ۶۷ اشغال شده است بسر می برند. در این قسمت اخیر است که انتفاضه پا گرفته و ادامه دارد. اسرائیل تمام تلاش خود را به کار برده تا این مناطق را تابع خود گرداند، تولیدات محلی را از بین ببرد و بتدریج همه هويت مادی و معنوی این ملت را در خود هضم نماید. فلسطینی های داخل زیر بار کمر شکن مالیات، بیکاری، بسته بودن دانشگاهها و مدارس، و نبود اعتبار مالی جهت خدمات شهرداری ها و کارشکنی یا ممانعت از سرمایه گذاری و یا صدور کالا های محلی... رنج بسیار برده اند ولی با کمک ساف کوشیده اند تا حدی مانع به شورشیدن سیاستهای دشمن گردند. روزانه حدود ۶۰ هزار نفر از کارگران غزه برای فروش نیروی کار خود به اسرائیل می روند و مجبور هستند بخاطر الزامات امنیتی دولت یهودی شب به خانه های خود بازگردند. < ۸ > چون کارگاه های محلی ورشکست شده اند، ساف ناگزیر است برای جلوگیری یا جبران ورشکستگی صاحبان کارگاهها به آنها کمک کند. در اینجا برخلاف تصور رایج، کمک به کارگر (برای آنکه در محل باقی بماند و ناگزیر به مهاجرت نشود) از کانال کمک به سرمایه دار می گذرد. شاید پیچیدگی مساله فلسطین ایجاب می کند که گاه کوتاهترین فاصله بین دو نقطه خط مستقیم نباشد! مقامات اسرائیلی به انواع وسایل و بهانه ها باعث نابودی کشاورزی فلسطین می شوند تا زمین ها متروکه و مصادره شود. هزاران خانه تا کنون بمنوان تنبیه از طرف ارتش یا بمب منفجر شده و صدها دهکده با بلندوز صاف و از روی نقشه حذف گردیده است. زندانها که همواره انباشته از فلسطینی هاست کافی نیست چندین اردوگاه اضافی برای نگهداری زندانیان درست شده است. در گزارشهای سالانه عفو بین الملل اندکی از حقایق بسیار در این مورد را می توان مشاهده کرد.

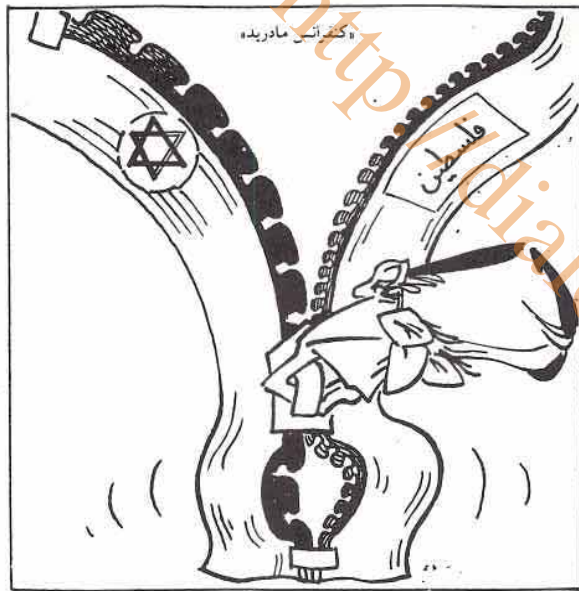
فلسطینی های داخل، مأیوس از اتکاء صرف به فعالیت ساف، خود ابتکار عمل را به دست گرفتند بدون آنکه ابعاد این حرکت اجتماعی و سیاسی تا این حد قابل پیش بینی باشده داخل نقش عمده را عهده دار شد و طبق قانون ظروف مرتبطه، سطح جنبش را که رو به افست داشت، ارتقاء داد. جمعیتها و کمیته های توده ای که از ماه ها پیش با هدفهای ظاهراً رفرمیستی و غیر قهرآمیز تشکیل شده بود (مانند کمیته های تحریم

کالاهای اسرائیلی) به کمیته های اعتصاب و تظاهرات و کمکهای دستجمعی تبدیل شد. با توجه به تجارب پیشین، اشکال جدیدی از سازماندهی و متناسب با شرایط به وجود آمد و همه زیر رهبری واحدی که متشکل از نیروهای سیاسی موجود (باستثنای اسلامی های افراطی) است قرار گرفتند و هم اکنون چهار سال است که کلیه فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مناطق اشغالی را اداره می کند و در کنار قدرت نیروی اشغالگر عملاً یک قدرت توده ای موازی به وجود آمده است. این قدرت موازی که با ساف کاملاً در هماهنگی قرار دارد و خود را جزئی از آن معرفی می نماید نه تنها پشتوانه محکمی برای ادامه حیات ساف بوده و آنرا ازین بست پیشین خارج کرده بلکه موجب تغییرات مهمی در استراتژی ساف شده است که یکی از آنها قبول وجود دو دولت (اسرائیل و فلسطین) توسط پارلمان فلسطین است. انتفاضه با درست داشتن یک نقطه قوت، اعلام آمادگی می کند که حاضر است با دشمن بر سر میز مذاکره بنشیند و موجودیت اسرائیل بر قسمتی از خاک فلسطین را - که هرگز بر رسمیت نشناخته بود - به رسمیت بشناسد. انتفاضه فقط قیام داخل نیست قیام کل مردم فلسطین، قیام ساف تنها نماینده مشروع این مردم است و این نکته ای است که در مذاکرات صلح « صادرید (۲۱ اکتبر ۹۱) بخوبی نمایان بود. ساف توانست به امریکا بقبولاند که اگر قرار است راجع به فلسطین صحبتی بشود و تصمیمی اتخاذ گردد در غیاب فلسطینی ها، در غیاب ساف امکان ندارد. در اینجا مجال شرح دستاوردهای انتفاضه نیست. تنها به این نکته اشاره می کنیم که انتفاضه موجب تحولات مهمی در جامعه سنتی فلسطین شده و در مسائل مهمی مانند دموکراسی، حقوق کارگران، حقوق زنان و ذهنیت جامعه نسبت به این مسائل پیشرفتهای قابل توجه حاصل شده است.

### کنفرانس مانرید : مدافعان و مخالفان

امریکابنا به مصالح خاص خویش در عرصه جهانی خواستار « حل و فصل » کشمکش اعراب و اسرائیل است، بشرطی و بنحوی که اسرائیل بعنوان قدرت مسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی منطقه برآید و دارای روابط عادی با کلیه کشورهای منطقه باشد. امریکا با ایجاد دولت مستقل فلسطین که جاه طلبی های اسرائیل را محدود کند و احتمالاً تا سالها شکلی از کانون شورش و نا آرامی بماند مخالف است لذا « حقوق ملی ملت فلسطین » که بالاخره پس از سالها مبارزه و امتیاز دادن های سیاسی اعراب به زبان چرخش آمد، چه بسا از حد یک خود مختاری داخلی که در قرارداد کمپ دیوید پیش بینی شده بود تجاوز نکند. امریکا اسرائیل را تحت فشار محدودی قرار می دهد و این بچه « لوس » خود را با دادن امتیازهای فراوان به سرمایه ز مذاکره می آورد تا « آشوب اعراب » برای همیشه (؟) بخوابد.

نکته دیگر اینکه قدرت صنعتی، نظامی و سیاسی عراق اگر قبل از داغان شدن در جنگ خلیج، نتوانست کفه ترازو را به نفع اعراب سنگین کند (و برای آنکه چنین نشود توسط امریکا و متحدان بمباران شد و صدها هزار کشته و مجروح و گرسنه برجای گذارده است) اما بطور غیر مستقیم در تغییر توازن قوا تاثیر گذارد. رسیدن موشکهای عراقی به تل ابوب نشان داد که برخلاف تز اسرائیل دائر بر تضمین امنیت خویش در چهار چوب مرزهای هرچه گسترده تر، امنیت آن درگرو روابط عادی با کشورهای عرب می باشد. ظی رغم وقاحتی که امریکا و متحدانش در اجرای بویگانه قوانین و حقوق بین المللی نسبت به اعراب و اسرائیل از خود نشان می دهند سیاست « یک بام و دو هوا » ی آنان



از مجله شریفه درنگ

روشن نیست، اینست که هر دو طرف با احتیاط قدم برمی دارند. موافقان کارشان سخت تر است و طبعاً قدرت تحرك و مانور بیشتری دارند و بسیاری از اصول پیشین را بعنوان پراگماتیسم واقع گراشی پشت سر گذارده اند. مخالفان هم با توجه به سخت سربوهای دشمن و تکیه بر اصول، روی امتیاز ندادن به دشمن یا فشاری می کنند. هر دو دسته با ادامه انتفاضه که مهمترین دستاورد و سلاح و نقطه قوتشان است موافقت می کنند. اگر در پیرویه ای دموکراتیک ( طبعاً نسبی ) انتخاب این ملت برادامه مذاکره یا ترک آن باشد طبعاً باید به آن احترام گذاود. ۲۰ اکتبر در تهران کنفرانسی تحت عنوان «کنفرانس بین المللی حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین» تشکیل شد که هدف از آن ضربه زدن به سازمان آزادیبخش فلسطین و جایگزین کردن کلیه نقطه نظرات و نهادهای لائیک این سازمان با افکار و نهادهای اسلامی بود. آنهم با درک رژیم ایران از اسلام تحت رهبری خامنه ای، مصرف داخلی این کنفرانس و جنجال به پا کردن حول حمایت ایران از فلسطین احتمالاً عده ای را فریب دهد ولی بعید است که فلسطینی ها پس از آنهمه تجربه، حق تعیین سرنوشت خود را به دست ایران یا هرکس دیگر بسپارند. آنها حق تعیین سرنوشت و اعمال اراده مستقل خویش را به قیمت ده ها سال مبارزه خونین و همه جانبه به دست خودشان گرفته اند و دیگر حاضر نیستند به میل این و آن بسپارند تا برایشان نسخه رهائی پیچیده شود. دموکراتیسم ما در حمایت از این حق آنان معنا می دهد.

۲۹ نوامبر، روز جهانی همبستگی با ملت فلسطین



۱- ماکسیم رودسسون : عرب و اسرائیل ترجمه رضا براهنی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶، ص ۲۹.  
 ۲- برای اطلاع از این اهداف استعماری و تاریخ دخالتهای قدرتهای غربی رجوع شود به: Henry LAURANS : Le Grand Jeu , Orient arabe, Ed . Armand Colin, Paris, 1991

۳- رژیم ایران هم آنرا به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت. مصدق که بر سرکار آمد شناسایی اسرائیل را پس گرفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً موضوع ایران به حال سابق بازگشت.

۴- رژیم پادشاهی عراق لشگری برهبری عبدالکریم قاسم (که از شورش و احتمال کودتا از طرف اومی ترسید) روانه فلسطین کرد. عراقیها در آنجا وارد عمل نشدند و دلیلشان این بود که «ماکو اوامر» یعنی دستور نرسیده است! این نکته بین اعراب ضرب المثل شده است. عبدالناصر در کتاب فلسفه انقلاب مصر مکتبیسیم این عدم تمایل رژیم های عرب را شرح میدهد.

۵- و این سیاستی است که امروز نیز دنبال می کند و لذا احتمال وقوع يك جنگ دیگر با توجه به توازن قوای بین المللی و محلی، که پیوژه پس از جنگ اخیر خلیج، بنفع اسرائیل است، نمی توان بگلی منتفی شمرد.

۶- رجوع شود به نوشته محمود درویش تحت عنوان « فرودگاه » ترجمه یوسف قریب، آدینه شماره ۲۲- اول اردیبهشت ۶۷

۷- در محاصره بیروت و مقاومت چنانچه فلسطینی ها، قذافی به عرفات پیام داد که خود کشی کند! لوموند دیپلوماتیک، ۸۷ دسامبر (ترجمه شده با چند مقاله دیگر تحت عنوان « فریاد در گلو فشرده فلسطینی ها » انتشار هواداران سابق پیکار

موافقان با آنکه اطمینانی به نتیجه کار ندارند ولی آنرا بعنوان يك تجربه ناگزیر و گاه با اندکی خوش بینی دنبال می نمایند. آنها می گویند طبق تجارب تاریخی پیشین، هر جا از فلسطین صحبت می شود باید ما باشیم، کسی به غایبین حق نمی دهد. مجلس ملی ( پارلمان ) فلسطین که در اواخر سپتامبر در الجزایر برای بررسی همین موضوع تشکیل جلسه داد پس از مذاکرات و طرح نظرات موافق و مخالف، با اکثریت آراء تصویب کرد که بشرط حفظ پرنسپهای اصلی ساف، در کنفرانس شرکت کنند و در واقع جواب « آری ولی... » را داد. در داخل فلسطین هم تقریباً وضع چنین است. در طرح نظرات برخورد دموکراتیک به چشم می خورد و غیر از کسانی که در کنفرانس تهران جمع شده بودند تا کنفرانس مادرید را محکوم کنند و برای فلسطین « راه حل انقلاب اسلامی » تحت رهبری خامنه ای ارائه دهند، کسی اعمال خشونت را علیه شرکت کنندگان در کنفرانس مادرید مطرح نساخت. موضعگیری ها می سرسختانه اسرائیل و حمایت های آمریکا و غرب از آن، البته کمتر جانی برای خوش بینی باز می گذارد مثلاً فرانسه که با اصطلاح مورد انتقاد اسرائیل است و متهم به جانبداری از اعراب، یا نوعی کوتاه آمدن و اجرای قطعنامه های ملل متحد را به اسرائیل توصیه می کند، موافقت کرده

است که نیم میلیارد دلار برای ساختن آبدیهای مهاجرنشین به اسرائیل کمک کند. مخالفان کنفرانس صلح شعارهایی می دهند که توسط همه فلسطینی ها سالها تکرار شده است. مثل آزادی کل فلسطین و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد کلیه راه حل های موقتی و مبتنی بر سازش و غیره. این شعار لائیکهای مخالف است اما اسلامی ها هم که با کنفرانس صلح مخالفند معتقدند که یهودیان را اسلام می تواند از فلسطین بیرون کند. آنها ساف را قبول ندارند و در آن شرکت نمی کنند و اخیراً به کمک گرفتن از ایران روی آورده اند. اسلامی ها اگر این حرفها را صرفاً در مخالفت با ساف هم بزنند و قصدشان مطرح شدن بیشتر خودشان باشد - که تا حدی چنین است- اما واقعیت اینست که هر چه ساف - بعنوان يك جریان لائیک - در کار خود ناکام بماند مردم بیشتر به سوی اسلامی ها روی می آورند زیرا علت برآمد اسلام شکست ایدئولوژیهای دیگر چه سوسیالیسم و چه ناسیونالیسم است نه کارائی اسلام. آینده این دو تاکتیک، چه قبول کنفرانس صلح و چه رد آن، کاملاً

رسوا شده است اما پس از جنگ خلیج برای آمریکا دشوار بود که در مورد اجرای قطعنامه های ملل متحد از طرف اسرائیل سخنی نگوید و همچنان به حمایت یکجانبه و آشکار خود از اسرائیل ادامه دهد و به حل و فصل کشمکش هر چند بنوعی ظاهر الصلاح نکوشد. با فروپاشی بلوک شرق و بروز قدرت بلامنازح آمریکا و تلاش همه جانبه جهانی برای فرو خواباندن جنبش های ضد امپریالیستی و تقویت سلطه آمریکا در منطقه، نیاز امپریالیسم به اسرائیل بعنوان يك پایگاه مقدم ( و یا بقول ریگان بمثابة « ناو هواپیما بر آمریکا در منطقه » ) کمتر از پیش شده است و باید تا حدی آنرا مهار کرد مبادا زیاده روی های آن موجب برآمدی انقلابی در آینده شود و درد سرهائی تازه که از کنترل خارج است پدید آید.

فلسطینی ها هم این تحولات بین المللی و هم سلب مسئولیت هر چه بیشتر رژیم های عرب نسبت به مسأله فلسطین و هم گرفتاری روز افزون توده های عرب در مشکلات روزمره و بدنبال آن کم توجهی به مسائل بزرگتر نظیر موضوع فلسطین را می بینند و نتیجه گیری می کنند که اگر روزی فلان کشور هم جوار فلسطین را پشت چپبه و « هانوی » خود آرزو می کردند واقعیت امروز چنین نیست. آنها در جهان عرب، در واقع، تنها هستند. هر کشوری بسیار آسانتر از پیش می تواند روی آنها فشار بیاورد. برای مثال هم اکنون صدها هزار نفر از کشورهای خلیج و سعودی به اردن رانده شده اند. آنها کارشان را از دست داده اند، خانواده هاشان چه در داخل سرزمینهای اشغالی و چه در اردن درآمدی ندارند. از طرف دیگر زمان بنفع اسرائیل حرکت می کند. هر چه حالت نه صلح، نه جنگ، بیشتر ادامه یابد و سیل مهاجرت افزوده شود تنها عاملی که تا امروز بنفع فلسطینی ها بوده ( یعنی عامل جمعیت ) به ضررشان تغییر پیدا خواهد کرد و فلسطینی ها در وطن خویش نیز در اقلیت خواهند افتاد و آنوقت آرزوی تحقق هویت ملی و استقلال، حتی در پاره ای از سرزمین اصلی خویش نیز به فراموشی تاریخی سپرده خواهد شد.

واقعیات فوق، یکسان، برای همگان قابل مشاهده است، اما مخالفان و موافقان کنفرانس صلح از آن دو نتیجه جدا گانه می گیرند و گمان نمی رود که بتوان یکی از این دو گروه را تابع ایدئولوژی و منافع طبقاتی واحدی نشان داد. کسانی که مخالفند در مجموع می گویند که هیچ نتیجه ای از این کنفرانس حاصل نمی شود و ما شکست و تسلیم خود را باید امضا کنیم ولی



## ایکاش متولد نمی شدیم

مسعود نقره کار

خشونت را دارد. در سال ۱۹۸۵ حداقل ۲۹ کارتون جنگی در هفته نیز از تلویزیون نمایش داده میشد، که امروزه این رقم به ۲ برابر افزایش یافته است. شبکه تلویزیونی ABC با صرف میلیون ها دلار در سال سرپالهایی می سازد که جز آموزش جنگ افروزی و کشتار، و زنده نگه داشتن فضای وحشت و احتمال بروز جنگ، دستاورد دیگری نداشته و ندارد، دستاوردی که توجیه کننده گرمی و پرکاری همان کوره های گفته شده است. گفته ها و شادمانی خلبانانی که از مأموریت بمباران های شهرهای عراق، بویژه بغداد، برمی گشتند، خود گویای عمق فاجعه است: «همه چیز درست مثل صحنه های فیلم های تلویزیونی و سینمایی بود»، «بغداد مثل آتش بازی های بزرگ مراسم ژانویه نورباران بود» و ...

درصد چشمگیری از توان مالی کشورهای جهان، بویژه کشورهای فقیر عقب نگه داشته شده را، جنگ و جنگ افروزی و ساخت و خرید سلاح به هدر میدهد، و این بر تمامی شئون زندگی، بویژه زندگی کودکان جهان، تأثیری عمیق دارد.

روزانه در جهان ۲/۵ میلیارد دلار صرف هزینه های تسلیحاتی می شود، که در دهه ی آینده بر این هزینه ها و اعتبارات نظامی افزوده خواهد شد. انکا به «سیاست صرفه جوئی» به منظور کاهش هزینه های برنامه های اجتماعی و اختصاص بخش بزرگی از بودجه به هزینه های نظامی، سیاست مورد قبول کشورهای جهان شده است. خریداران سلاح، بویژه کشورهای فقیر، قربانیان «سیاست تسلیح به جای رشد» هستند، کشورهایی که بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار به بانک جهانی بدهی دارند و علیرغم بخشش های جنجالی و تبلیغاتی، برخی از آن ها سالانه ۱۲ میلیارد دلار بهره رده می دهند، بدهی هایی که ۸۰ درصدشان بخاطر خرید مهمات و سلاح است. این کشورها، نه فقط هزینه و بهره خرید مهمات و سلاح، که باج جنگ افروزی های آمریکا و عراق را نیز می باید بپردازند؛ آن ها می باید بخشی از یک پنجم هزینه ی ۱۶۰ میلیارد دلاری جنگ خلیج فارس را نیز بپردازند. و این ها همه در حالی ست که وضعیت، سلامتی کودکان و میزان مرگ و میر آنان - بنظر یکنواخت

میگردد که به هنگام جنگ جهانی دوم ۲۲ سال داشت می گوید: «... هرگز نباید فراموش شود که ما چه کشیده و می کشیم... جنگ تمام شد اما من خواب های وحشتناک می دیدم، اندوه هایم روز به روز بیشتر می شدند. وقتی یکی از همسایه ها برآیم تعریف کرد که مادرم در آخرین لحظه زندگی اش چه گفت، به گریه افتادم... صورت خندان او و پدرم گاه در برابرم ظاهر می شدند، چهره مادرم که چگونه بدون آنکه کسی به او شود زنده زنده در آتش سوخت بروح و جسم ام تأثیری عمیق گذاشته است. چه شب ها که در خواب گریستم، و نه فقط «میگو»، بچه های سوگوار مرگ، همبازی هایشان، که جنگ و پیامدهای آن جان آن ها را گرفته است، لحظه ای از یادآوری آنچه دوستان و همبازی هایشان کشیدند، دست بر نمی دارند، همانهایی که نوشته ی حک شده بر پایه سنگی یادبود کودکان «در هیروشیما را سرود کرده اند»؛ این فریاد ماست، این دعای ماست، که صلح را در این جهان برقرار کنیم».

و پیامدها فقط پرپر شدن و آوارگی میلیون ها کودک، و آنچه بر سره میگو، هاند نیست: «جنگ با سلاح های گوناگون علیه کودکان ادامه دارد».

تجار جنگ با اجیر کردن کارشناسان و روانشناسان مزبور خبره، بگونه ای دلخواه و برنامه ریزی شده، بر شخصیت رفتاری و روانی کودکان تأثیر می گذارند. آن ها بر این «لوح سفید» بذرتربیتی و فرهنگی خاصی می پاشند تا کودکان پشتوانه گرمی و پرکاری کوره های اسلحه سازی و جنگ باشند. ساخت و عرضه ی کامپیوترها و اسباب بازی های جنگی، ساختن فیلم های تلویزیونی و سینمایی به سیاق «رامبو و راکي»، نشر مطبوعات مصور جنگی، تدوین و بکارگیری سیاست های آموزشی و ورزشی خشونت زا و جنگ افروزان و ... در چنین راستایی ست، و ادامه همان نهضت ارتجاعی فرهنگی - ایدئولوژیک ریگانیسم است. در امریکا در سال ۱۹۸۶ یک میلیارد و سیصد میلیون دلار هزینه ی ساخت اسباب بازی های جنگی شد، رقمی که در سال ۱۹۹۰ نزدیک به دو برابر افزایش یافت. در این کشور از ۲ اسباب بازی ساخته شده، بیش از ۱۲ اسباب بازی زمینه ی آموزش و بکارگیری

امروز - همچون روزهای دیگر - جنگ، فقر و گرسنگی جان بیش از ۴۰ هزار کودک زیر پنج سال را می رباید، و شاید هم به گونه ای استثنائی کمتر از ۴۰ هزار، درست مثل روز میلاد مسیح که گفته شد: «۲۸۲۰۰ کودک بر اثر فقر جان دادند». «در روز جهانی کودک»، در سال که «سال گرسنگی» نام گرفته بود، و بر آغاز دهه ی شادی آفرین «که دهه ی سقوط اقتصادی» و عمیق تر شدن شکاف میان فقرو ثروت است، در آغاز دهه ای که پدر خویولان سلویتی «برزیلی، یاری رسان هزاران کودکی که برای رهایی از فقر و گرسنگی خود و خانواده به فحشا رو آورده اند، اعلام می کند: «هیچ تلاشی برای اندیشیدن به زندگی کودکان صورت نمی گیرد»، و آنگونه که «هکتور کانستیلو» نیز درباره کودکان فقیر مکزیک گفته است، تراژدی ادامه خواهد داشت، و «تراژدی این است: کودکان در میان زیاده ها به دنیا می آیند، همانجا رشد می کنند، و همانجا می میرند».

«ارنا م. یوهانس» در کتاب «ایکاش متولد نمی شدم» از «کودکان در جنگ» می گوید:

«جنگ با سلاحهای گوناگون علیه کودکان ادامه دارد. او نه فقط از قربانیان شمارش شده - که گاه هر روز به مسلخ جنگ برده می شدند می شوند - از میلیون ها قربانی شمارش نشده و از رنج بی پایان بازماندگان می گوید: «میلیون ها کودک شمارش نشده در جنگ های قرن شانزدهم و معلول و آواره شدند، بی پیکره یادبودی و بی سنگ قبری که خاطره آن ها را زنده نگه دارد».

آن ها آیا فراموش شده اند؟  
امانه قربانیان شمارش شده، نه شمارش نشده، و نه زنده ماندگان هرگز فراموش نخواهند شد، حتی اگر بخشی از مردم جهان در عمل - برخلاف خواست انسانی «صندوق بین المللی کودک»، «یونیسف» - کودکان را کمتر از سود و سرمایه دوست داشته باشند. سوزسوک و رنج بچه های «مدرسه زینبیه میانه» و «دبیرستان مدرس» و کودکان پناه برده به پناهگاههای بغداد و دهها سرزمین جنگ زده را چگونه می توان از سینه بیرون ریخت، و مگر کودکان زنده مانده می گذارند؟

از شاخص های مهم بهداشتی و درمانی جامعه و بیانگر وضعیت اجتماعی - زیستی آن جامعه، جز در انگشت شمار کشورهای جهان، استفادۀ رنج آور است.

در ده سال آتی ۱۰۰ میلیون کودک بر اثر سوء تغذیه، فقدان بهداشت و ابتلا به بیماریهای قابل پیشگیری و درمان پدید خواهند شد، حتی برخی از آنها این رقم را ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون اعلام کرده اند. از میان این میلیون ها قربانی سالانه ۲/۵ میلیون کودک در اثر ابتلا به یک اسهال ساده و قابل درمان می میرند، اسهالی که بهای درمان آن به ۲۰ تومان هم نمی رسد. سالانه ۱/۵ میلیون کودک قربانی سرخک می شوند، ۶۰۰ هزار مبتلا به سیاه سرفه، ۸۰۰ هزار مبتلا به کزاز، و صد ها هزار دیگر مبتلا به انواع بیماریهای قابل پیشگیری و درمان می شوند. هر روز ۶ هزار کودک بر اثر ابتلا به بیماریهای حاد تنفسی می میرند، در حالی که دسترسی به آنتی بیوتیکی ارزان جان ۹۰ درصد آن ها را نجات خواهد داد. سالانه ۲۵۰ هزار کودک نابینا متولد می شود که ۱۰۰ هزار از آنان بر اثر کمبود ویتامین A است، و در افریقا در سالهای آتی ۱۰ میلیون کودک یکی از والدین خود را بر اثر ابتلا به «ایدز» از دست خواهند داد. در این «دهه ی شادی آفرین» بر تعداد ۱۴ میلیون خانواده ای که به عزای کودکان خود می نشینند افزوده می شود، چرا که میزان مرگ و میر کودکان رو به افزایش خواهد داشت.

در آمریکا از حدود ۲۵ میلیون نفری که پائین تر از سطح فقر زندگی می کنند، ۱۲/۶ میلیون کودک هستند، و پیش بینی می شود در آینده ای نزدیک از هر ۴ کودک آمریکایی یک کودک به چنین وضعی دچار شود. (خط فقر ۱۰۹۸۰ دلار در سال برای خانواده های چهار نفره است، و این در حالی است که هر خانواده چهار نفره آمریکایی بهایی بین ۲۶۲۴ تا ۴۲۸۸ دلار برای جنگ خلیج فارس پرداخته است). در این کشور بیش از ۱۰ میلیون کودک از خدمات پزشکی محروم اند، و به نوشته ی «واشنگتن پست» ۲۰ میلیون کودک و نو جوان آمریکایی زیر ۱۷ سال حتی در طول عمرشان نتوانسته اند به دندانپزشک مراجعه کنند، و بیش از ۲۲ میلیون نفر نیز بهیچوجه بیمه نیستند. در آمریکا میزان مرگ و میر کودک کان ۹/۷ در هر ۱۰۰۰ کودک است، اما در بسیاری از شهرهای نرخ مرگ و میر کودکان در حد مرگ و میر در کشورهای فقیرمانده است. در محله های آواشنگتن بسیاری از کودکان دچار سوء تغذیه اند و سرخک، که واکنس آن فقط «۱۵ سنت» می ارزد، جان بسیاری از آنان را می گیرد. در برخی از کشورهای اروپای جنوبی و اروپای شرقی - بویژه رومانی و ترکیه و بلغارستان و پرتغال - وضع از آنچه گفته شد بهتر نمی نماید.

در میهنمان نیز گفته شده است: «هر ۱۵ دقیقه یک خانواده ایرانی به سوگ کودک زیر پنجسال خود می نشیند، کودکی که بر اثر ابتلا به اسهالی قابل درمان جان داده است»، و میزان مرگ و میر ناشی از اسهال قابل پیشگیری «۲۴ هزار کودک زیر پنجسال» اعلام شده است، در حالی که آمارهایی که ارقام بالاتری را نشان می دهند نیز وجود دارد. گفته شده است که، میزان مرگ و میر کودکان از ۱۵۰ هزار به ۴۵۰ هزار رسیده است، یعنی «در زمره کشورهای درآمدم که در زمینه بهداشت و درمان به موفقیت های چشمگیر دست یافته اند» اما همزمان صحبت از شیوع بیماریهای چشمی، پوستی، دیفتری، تراخم و کچلی در خوزستان می شود (بهمن ماه ۱۳۶۹، یونس محمدی نماینده خرمشهر در مجلس شورای اسلامی)، و به نظر نمی رسد که وضعیت بچه های گیشندان، و گیشندان ها، همان بچه هایی که «ظاهری ۶ ماهه دارند

اما ۳ ساله اند و روزی یک استکان شیریز می خورند، و آرمهایش بیش از ۵۰ کیلو وزن ندارند» (گفت و گوی بخشدار چاسک با روزنامه جمهوری اسلامی ۱۱ تیرماه ۱۳۶۶) فرق چشمگیری کرده باشد. و دریفا که جنگ ایران و عراق، گاه روزانه ۶ میلیون دلار هزینه بلعید، جنگی که سبب شد نزدیک به ۶۰ سال درآمد کل نفت ایران و عراق صرف آن شود.

اجلاس دوروزه سران ۲۴ کشور از ۸۰ کشور جهان (۲۹ و ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۹۰)، که سبب شد تا اعلامیه جهانی حقوق کودک، پس از ده سال بررسی مقدماتی، سرانجام تائید و تصویب شود، کوچکترین تأثیری بر زندگی جانکاه ۱۴۰ میلیون کودک زیر ۱۵ سالی که روزانه تن به کارهای خشن، و «بیگاری» می دهند تا شکم خود و خانواده شان را نیمه سیر کنند، نداشته و نخواهد داشت. هر روز به خیل کارگران خردسال - بردگان خردسال - در جهان افزوده می شود، خردسالانی که غیر انسانی و جانکاه در شهرها و روستاها به کار گرفته می شوند، و «این جرم در زمره وحشیانه ترین، بی رحمانه ترین، شوم ترین، دیوانه کننده ترین، و در یک کلمه، نفرت انگیزترین جرائم است. جرم این است: غارت سلامتی و نیروی زندگی کودکان، غارت شادی آنها، غارت امکان آموزش آنها و نابودی تن و روان آنها»، همان هایی که سازمان بین المللی کار برزئو تعدادشان را رقم احتمالی ۳۰۰ میلیون کودک، طرح کرده است، و طبیعی است که با توجه به فقر آمار و عدم اطلاع دهی کارفرمایان به مراجع قانونی این رقم درست تر باشد. از این تعداد فقط ۶۰ تا ۱۰۰ میلیون کودک ۶ تا ۱۴ سال، با مزدی که در بیشترین موارد خوراک محقر روزانه آن هاست، در هند کاری کنند، حتی کودکان ۴ ساله نیز در کارخانه های کبریت سازی هند به کار گرفته می شوند. (دولت هند تعداد کارگران خردسال را حدود ۲۰ میلیون اعلام کرده است). در آسیا و آمریکا لاتین بیش از قاره های دیگر دختران خردسال برای تأمین زندگی خود و خانواده تن به خود فروشی، و یا به قول گزارشگر اشپیگل «بردی مدرن» می دهند. نه فقط در آسیا و افریقا و آمریکا لاتین، بندگان خردسال آمریکایی شمالی و اروپا نیز خیل عظیمی هستند. در ایتالیا نیم میلیون کودک در کشاورزی، چرم سازی و نساجی به «بیگاری» مشغولند، و این بیکرهای نحیف نه فقط فرسوده بیگاری، که قربانی فقدان ایمنی در محیط کار نیز می شوند. در انگلستان، اتحادیه سندیکای کارگری گزارش داده است که «از هر ۵۰۰ سانحه در حین کار که منجر به مرگ شده، یک مورد کودک قربانی بوده است».

(بر میهنمان گفته شده که ۱۱ درصد سوانح حین کار به کودکان اختصاص دارد، یعنی ۲۲۰۰ کودک در سال، و روزانه بیش از ۱۰ کودک فقط قربانی فقدان و کمبود ایمنی در محیط کار می شوند و ...).

سازمان ملل متحد بر این باور است که: «ما در یک دور تسلسل عقب افتادگی هستیم، کودکان مجبورند کار کنند تا با درآمد حاصل از کارشان خانواده خود را قادر به ادامه زندگی کنند. بسیاری از کارفرمایان با سوء استفاده بی شرمانه از حضور بیگاری ارزانترین نیروی کار را انتخاب می کنند، که به این ترتیب نیز نیروی کار ارزان کودکان دستمزد هاراپائین می آورد، و... کودکان در این نظام غیربشری در پائین ترین سطح جامعه قرار دارند و به نظرمی رسد امکانی برای خروج از این بن بست نمی یابند»، و این همان گفته ایست که «نیوزویک» از قول نوجوان فرانسوی می نویسد: «من به پدرم نگاه می کنم، کاری کند و همه بر سرش داد می کشند، من مایل به انجام چنین کاری نیستم اما اگر این کار را نکنم، چه کنم؟ نابود خواهیم

شد چون کاری دیگری وجود ندارد».

و این واقعیت هراسان کشورهای شرکت کننده در اجلاس دوروزه «می دانند، با این حال، به تأیید و خواست آن ها، و اعوان و انصارشان در دهه ۹۰ بر میزان ۲/۵ میلیارد دلار هزینه ی روزانه ساخت تسلیحات افزوده خواهد شد، بی آنکه در عمل چاره ای برای رهایی «برندگان خردسال» از بردگی و بیگاری بیابند.

درسی و دومین اجلاس سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۷۹ استراتژی جهانی «تأمین بهداشت برای همه تا سال ۲۰۰۰» تدوین شد، و درسی و چهارمین اجلاس، در ماه مه ۱۹۸۱ در ژنو، این استراتژی مورد تصویب و تأیید قرار گرفت. اهداف تصریح شده و مورد نظر اینها هستند: ۱- کلیه افراد هر کشوری در جهان، مراقبت های بهداشتی و امکانات بهداشتی لازم در اختیارشان قرار گیرد، ۲- مردم سراسر جهان جهت تأمین مراقبت های بهداشتی خود، در مسئولیت های دولت هاشریک و سهیم باشند، ۳- کلیه افراد جامعه در امر مراقبت از خود و خانواده هایشان و اقدامات همگانی جهت پیشبرد امر بهداشت در جامعه تاسرحد امکان شرکت فعالانه خواهند داشت، ۴- کلیه دولت ها در سراسر جهان مسئولیت کلی بهداشت مردم خویش را به عهده خواهند داشت، ۵- کلیه افراد غذای کافی در اختیار داشته باشند، ۶- کلیه کودکان علیه بیماریهای عفونی مهم ایام کودکی واکسینه شوند، ۷- بیماریهای واگیر در ممالک رو به توسعه تا سال ۲۰۰۰ نسبت به آنچه که در سال ۱۹۸۰ در کشورهای پیشرفته مطرح بوده است از نقطه نظر بهداشت عمومی اهمیت زیادی - بدلیل کوشش در راه پیشگیری و درمان آنها، در برنخواهد داشت، ۸- از تمامی راههای پیشبرد امر پیشگیری و کنترل بیماریهای غیرواگیر استفاده خواهد شد و سطح بهداشت روانی با تأثیرگذاری بر نحوه زندگی و کنترل عوامل محیطی ارتقاء خواهد یافت، ۹- داروهای ضروری در دسترس همگان قرار خواهد گرفت.

واقعیت نشان می دهد که دستیابی به اهداف فوق تا سال ۲۰۰۰ عملی نیست، و اگر وضع بد تر از آنچه که امروز با آن مواجه هستیم نشود، حیرت انگیز خواهد بود! تنها به یک مورد که به کودکان ارتباط پیدا می کند، اشاره می کنم، و آن اینکه «تنها در شهر مکزیکوسیتی بیش از ۱۰۰۰۰ کودک در میان زیاده زندگی می کنند و غذای خود را از میان زیاده های بیرون می کشند، و هر روز بر تعداد آنها افزوده می شود».

نه فقط در عرصه ی بهداشت و درمان، در عرصه ی کار کودکان «نیز حقوق آن ها روی کاغذ جا خوش کرده است. مفاد اعلامیه جهانی حقوق کودکان که در نوامبر سال ۱۹۵۹ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید، در مجمع عمومی سال ۱۹۸۹ حقوق و امتیازات بیشتری را برای کودکان روی کاغذ آورد. برای نمونه، ماده ۲۲ «کنوانسیون حقوق کودک» مقرر می دارد: «۱- کشورهای طرف کنوانسیون، حق کودک را برای مورد حمایت قرار گرفتن در برابر استثمار اقتصادی و کارهای زیانبار و یا کارهایی که در آموزش او خلل ایجاد می کند، و برای بهداشت جسمی، روانی، معنوی، اخلاقی و یا پیشرفت اجتماعی کودک مضری باشد، به رسمیت بشناسند» و ...

آیا به راستی چنین است؟ «فاحشه خانه های آلمان باورود دختران خردسالی که «تجاریده» برای تن فروشی آنان را از فیلیپین و تایلند وارد کرده اند، رونق گرفته است!» و این گفته ی آشکار گردانندگان این فاحشه خانه هاست.



### گفتگو با دکتر احسان یارشاطر

م . پیوند : مستقل از کارهای ارزنده و ماندگاری که طی دهه ها در زمینه ی فرهنگ و مسائل فرهنگی ایران انجام داده اید، امروزه نام شما بیشتر با «ایرانیکا» پیوند میخورد. درباره ی این دانشنامه، و برای آشنائی بیشتر با آن، سئالات متعددی می تواند مطرح شود که بهتر است در ابتدا خودتان، توضیحات لازم را بفرمائید.

احسان یارشاطر : اثری که در انگلیسی و در حقیقت در لاتینی «انسیکلوپدیا ایرانیکا» و در فارسی «دانشنامه ایران» خوانده میشود، چنانکه از اسمش پیداست، دائرة المعارفی است که همه اطلاعات و دانستنی ها درباره ایران و کشورهای ایرانی زبان - از قبیل اطلاعات تاریخی و جغرافیائی و باستان شناسی و علمی و هنری و مذهبی - و هم چنین شرح حال بزرگان ایران در هر رشته در آن ثبت میشود. بنای کار ما استفاده از دانشمندان و مؤلفینی است که بدون هیچگونه تعصب و به شیوه علمی کار کنند و کوششمان در این است که هر مقاله به کسی واگذار شود که در آن موضوع سرآمد باشد. جای چنین دائرة المعارفی تا کنون خالی بود. اگر کسی اطلاعاتی درباره نویسنده ای، فیلسوفی، یا دانشمندی میخواست و یا مثلاً میخواست بداند قوانین ارث در ایران چیست، و یا هرات چگونه شهری است و یا تاریخ آنریایجان از آغاز تا کنون چه بوده است و یا بانک در ایران از کی شروع شده و بانکداری چه تحولاتی پیدا کرده و یا مصارف برنج و جو در ایران چیست و یا آشپزی ایران چه خصوصیات دارد باید به انواع کتابها رجوع میکرد و آخر هم مسلم نبود که بتواند اطلاعات لازم را پیدا کند. نیاز به اثری که در آن انواع اینگونه اطلاعات با نگر مأخذ و به قلم استادان فن به صورت الفبائی تدوین شده باشد، هجده سال پیش مرا به فکر تنظیم چنین «دانشنامه» انداخت. حدود هفت سال صرف مقدمات و تهیه مقالات حرف A شد. سرانجام در سال ۱۹۸۲ دفتر اول آن

دکتر احسان یارشاطر، از مفاخر علمی و دانشگاهی و از مشاهیر مجامع ایران شناسی در جهان، از سال ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران و دانشگاه کلمبیا، به تدریس زبان های قدیم ایرانی، زبان های هندو ایرانی، و زبانهای فارسی باستان و اوستایی، اشتغال داشته است. در همان سال «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» را بنیان نهاد که تا سال ۱۳۵۸، بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب منتشر کرد. در سال ۱۳۳۹ دانشگاه کلمبیا، به همت دکتر یارشاطر، کرسی ایران شناسی را تأسیس و از وی دعوت کرد تا این کرسی را خود اشغال نماید. بخش تحقیقات ایران شناسی دانشگاه کلمبیا، طی این سالها زیر نظر دکتر یارشاطر، آثار ارزنده ی علمی فراوانی را در اختیار دانش پژوهان و فرهنگ پردازان ایرانی و خارجی قرار داده که انتشار ۱۱۰ جلد کتاب در رابطه با «سخنرانی های مربوط به تحقیقات ایرانی در دانشگاه کلمبیا» تنها از سال ۱۳۶۱ به بعد، در شمار این آثارند.

«دانشنامه ایران و اسلام» اثر ارزنده ی دیگری است که تا پیش از انقلاب، ده جلد آن زیر نظر دکتر یارشاطر در ایران منتشر شد و با عدم امکان انتشار آن در ایران بعد از انقلاب، در خارج از کشور به شکل و در شرایط دیگر، ادامه یافت : دانشنامه ایران (دائرة المعارف ایرانیکا)؛ که تا کنون چهار جلد آن (هر جلد نزدیک به هزار صفحه) به چاپ رسیده و پنجمین جلد آن در دست ویراستاری و تکمیل است.

متن گفتگویی که میخوانید، حاصل دیدار ماست با دکتر یارشاطر در ماه سپتامبر سال جاری در پاریس.

کیسو صفی نیا - م . پیوند

منتشر شد و حال نُه سال است که دانشنامه به تدریج چاپ میشود. اینکه گفتیم دفتر اول، نه جلد اول، برای این است که دانشنامه ایران، چنانکه معمول این نوع دائرة المعارفهای تفصیلی است، دفتر، دفتر منتشر می شود و بعداً هر هشت دفتر آن در یک جلد صحافی می شود. تا کنون چهار جلد منتشر شده و جلد پنجم هم به نیمه رسیده. سرعت طبع دانشنامه مثلاً نسبت به «دائرة المعارف اسلام» که در طی سی سال شش جلد آن منتشر شده - که آنهم فقط تجدید نظر چاپ سابق است - سرعتی فوق العاده بوده است. تفصیل و جامعیت دانشنامه ایران را از اینجا می توان قیاس کرد که پس از چهار جلد و نیم با قطع بزرگ در ستونی، و هر یک نزدیک به هزار صفحه، تا حال توانسته ایم فقط در حرف A و B و نیسی از مقالات حرف C را منتشر کنیم.

**گیسو صفی نیا :** این دائرة المعارف چه تفاوتی با لغتنامه ها و دائرة المعارفهای دیگر دارد؟

**ا. ی :** دانشنامه نه کتاب لغت است و نه یک دائرة المعارف عمومی. دائرة المعارف های عمومی مثل لاروس و یا دائرة المعارف بریتانیا مطالبشان عام است. مثلاً از شرح حال بزرگان روسیه و مکزیک گرفته تا فرضیه های اتمی و دوره های زمین شناسی در آنها موضوع مقاله است. دائرة المعارف های اختصاصی دامنه مطالبشان محدود تر است ولی معمولاً تفصیل آنها بیشتر است. مثلاً دائرة المعارف اسلام فقط مربوط به کشورهای مسلمان در دوره های اسلامی است و «دائرة المعارف بودائی» محدود به مسائل مذهب بودا است. «دانشنامه ایران» نیز دائرة المعارف اختصاصی است و مقالات آن همه بخصوص مطالب مربوط به ایران و کشورهای و ایالات ایرانی زبان مثل افغانستان و تاجیکستان و کردستان و بلوچستان است، و همه بر اساس منابع دست اول و در هر رشته توسط متخصصین نوشته می شود و فهرست جامع ماخذ نیز در آخر هر مقاله برج می گردد، به هر زبان که باشد. مثلاً در جلد پنجم یک رشته مقالات درباره رابطه های سیاسی و فرهنگی و هنری که چین در دوره های مختلف با کشورهای ایرانی داشته به چاپ رسیده. این مقالات در اصل بعضی به چینی، بعضی به انگلیسی و برخی به زبانهای دیگر بوده است و یا مثلاً مقالات مربوط به لباسهای ایران و افغانستان و تاجیکستان و لباسهای ایرانی در دوره های تاریخی از هخامنشی تا کنون که بیست و چند مقاله است به زبانهای انگلیسی و آلمانی و فرانسه و روسی و فارسی نوشته شده که بعداً همه به انگلیسی ترجمه شده. این برای این است که در هر مورد دانشنامه به بهترین متخصص رجوع می کند و در این راه از هیچ زحمتی روی گردان نیست.

**م. پ :** یکی از سئوالاتی که درباره «ایرانیکا» مطرح می شود اینست که شما با اینکه در انگلیسی بجای Iran، پرشیا (Persia) به کار می برید، چرا نام این دانشنامه را ایرانیکا گذاشته اید نه پرسیکا؟

**ا. ی :** در زبان انگلیسی به کشوری که خود ما ایران می خوانیم همیشه Persia می گفتند و هنوز هم بسیاری می گویند، چنانکه در فرانسه Perser بجای ایران بکار می برند. در دانشنامه بطور معمول «پرشیا» برای کشور ایران به کار برده می شود. چرا؟ برای اینکه این اسم نه تنها در انگلیسی سابقه قدیم دارد بلکه با تداعیهای بسیار مطلوبی همراه است؛ مثلاً Persian art و Persian poetry و Persian gardens و Persian carpets مکرر در نوشته ها می آید. اینها همه حکایت از فرهنگی غنی و هنری ظریف دارد. برعکس کلمه «ایران» که در فارسی به کار می رود و برای ما بسیار عزیز است، در زبانهای اروپائی سابقه چندانی ندارد. هیچ یک از آن تداعی ها با آن همراه نیست. از این گذشته وقتی «ایران» می گویند غالباً خیال می کنند که ایران از ممالک عرب زبان است، و یا یکی از کشورهایی است که از تکه پاره شدن امپراطوری عثمانی حاصل شده، حتی گاه با Iraq که عراق باشد اشتباه می شود. بنظر من از دست دادن کلمه با سابقه

ای که نمودار فرهنگ و تمدن کهن ایران است و اختیار اسمی که در زبانهای اروپائی بی ریشه است و اگر تداعیهایی دارد فقط تداعیهای سیاسی چند دهه گذشته است، کار عاقلانه ای نیست. اما علت اینکه دانشنامه «ایرانیکا» خوانده شده نه «پرسیکا» اینست که در زبان علمی مردم مغرب زمین، بخصوص در زبانشناسی Iranian و Iranica معنی وسیع تری از Persian و Persica دارد. مثلاً شعبه ای از زبانهای هند و اروپائی را «هند و ایرانی» می گویند که شامل زبانهای ایرانی و هندی است. زبانهای ایرانی شاخه های مختلف دارد. یکی از این شاخه ها زبان فارسی است (Persian). علت اینکه دانشنامه «ایرانیکا» نامیده شده است اینست که مطالب آن نه تنها مربوط به پرشیا که ایران باشد می شود بلکه مثلاً مربوط به بلوچ ها و پتت های پاکستان و آسها (Ossètes) و طالش های قفقاز هم می شود. بنا بر این در عنوان دانشنامه، کلمه «ایرانیکا» یک اصطلاح علمی است.

**م. پ :** آیا میتوان از تعداد زبانها و لهجه هائی که در ایران داریم، شمارش و ارزیابی دقیق بدست داد و آیا میتوان زبانها را از لهجه ها دقیقاً مشخص کرد.

**ا. ی :** فرق بین زبان و لهجه چندان نیست که بشود خط فاصل دقیقی میان آنها کشید، هر لهجه ای برای خودش زبانی است مثلاً بلوچی و لری و گیلکی و تاتی هر یک زبانی جداگانه اند ولی عملاً وقتی به لهجه ای زبان گفته می شود که آن لهجه ادبیاتی داشته باشد و به درجه ای از اعتبار فرهنگی رسیده باشد. ولی اگر فقط به صورت محلی باقی مانده باشد و آثار مکتوب کافی نداشته باشد به آن لهجه می گویند چنانکه برای میزان، اوستائی و فارسی باستان و سفدی و پهلوی و ختنی را زبان می خوانیم، چنانکه پشتو و بلوچی را هم زبان می شماریم، اما اردستانی و سیوندی و سنکسری و آشتیانی و ماسوله ای و زبان کلیمیان شیراز و اصفهان و زبان زردشتیان یزد و کرمان را لهجه می گوئیم. شمردن زبانها و لهجه های عمده ایرانی دشوار نیست و میتوان از میان زبانهای باستانی و میانه و کنونی اقلای سی زبان و لهجه عمده را نام برد. ولی مشکل کار اینجاست که هر لهجه عمده امروزی خود شاخه ها و شعبه های متعدد دارد که تفاوت میان آنها نه آنقدر زیاد است که بتوان آنها را لهجه مستقل شمرد و نه آنقدر کم است که بتوان آنها را از نظر دور داشت. مثلاً در ولایت کاشان لهجه های متعددی هست از ابیانه ای و جوشقانی و ابوزیدآبادی که کم و بیش برای هم مفهومند اما کردی انواعی دارد که به درجه لهجه مستقل می رسند. شاید بهترین میزان برای تعیین استقلال هر لهجه همین است که آیا برای گویندگان لهجه ای که با آنها نزدیکتر است مفهوم است یا نه. با این میزان لهجه های ایرانی از هشتاد لهجه هم متجاوز است. عده زیادی از این لهجه ها در افغانستان بکار میرود و معدودی در قفقاز و برخی در تاجیکستان، و بخصوص در فلات پامیر. متأسفانه باید گفت که اخیراً در بعضی زبانهای اروپائی به خصوص در امریکا بجای Persian و Persan و Persisch و نظایر آنها کلمه «فارسی» را بکار می برند. این کلمه برای ما هم مفهوم است و هم بسیار گرامی است ولی در انگلیسی کلمه نوحاسته ایست عاری از همه خاطره ها و تداعیهای که شعر و ادبیات کم نظیر ما به کلمه Persian و نظایر آن بخشیده است. وقتی مثلاً بعضی موسسات تدریس Farsi را اعلان می کنند بسیاری نمی دانند که این همان Persian است که فرانسوی و سعدی و خیام و مولوی و حافظ اشعار خود را با آن سروده اند. به گمان من این اشتباه محض است که ما معلومی را به مجهولی بفروشیم و تصور کنیم که هر چه در زبان خود ما معنی و مفهوم دارد در زبانهای دیگر هم همان معنی و مفهوم از آن مستفاد می شود.

**م. پ :** با تعریفی که شما کردید، آیا کردی که عملاً امکان مکتوب شدن نداشته، بیشتر به عنوان لهجه مورد نظر قرار می گیرد یا زبان؟

**ا. ی :** کردی را زبان باید شمرد. در زبان کردی اشعار خوب و حماسه های ممتاز سروده شده و بچاپ هم رسیده است. بخصوص در سالهای اخیر،

کردهای عراق آثار کتبی بسیاری به وجود آورده اند، اما بعضی از شاخه های کردی کم و بیش به صورت لهجه باقی مانده است.

م . پ : آیا مفهوم ملت را میتوان از زبان ویژه و فرهنگ ویژه استنتاج کرد؟

ا . ی : زبان مهمترین عامل تشخیص ملیت و مهمترین عامل تفکیک و تشخیص نژادها از هم هست. وقتی میگویند نژاد هند و ایرانی، مقصود اقوامی هستند که اگرچه امروز از هم جدا شده اند و ملیت های مختلف دارند، روزی زبان مشترک داشتند. ولی همه جا زبان تنها پایه و مایه ملیت نیست. بعضی کشورها یک زبان دارند ولی ملیت هایشان متفاوت است مثل استرالیا و آمریکا یا اطریش و آلمان. ممکن است کشوری هم چند زبان داشته باشد ولی یک ملیت، مثل سوئیس. در ایران نیز زبانهای مختلف بکار میرود، مثل زبان فارسی و ترکی و عربی، ولی گویندگان آنها ایرانی محسوب میشوند. بنابراین اگرچه عامل زبان در بعضی موارد برای تشخیص ملیت کافی نیست ولی بطور کلی مهمتر از سایر عوامل است. وقتی می گوئیم که مللی ایرانی هستند، معنایش اینست که چه مللی به زبانهای ایرانی حرف میزنند.

ک . ص : آقای دکتر! آیا تصور نمی کنید که اگر دائرة المعارف ایرانیکا به زبان فارسی منتشر می شد، به خاطر آنکه وسیع تر مورد استفاده ی ایرانیها قرار می گرفت، مناسب تر بود؟

ا . ی : در ایران بنده و همکارانم دانشنامه ای به زبان فارسی شروع کرده بودیم بنام «دانشنامه ایران و اسلام» که ده دفتر آن هم منتشر شد ولی با بروز انقلاب، انتشارش متوقف شد. دانشنامه انگلیسی بموازات آن شروع شد. البته انتشار چنین دائرة المعارفی بفارسی هم بسیار مطلوب است. ولی این کاری است که باید در ایران انجام بگیرد نه در آمریکا یا اروپا. اما چون «دانشنامه ایران» سابقه ای ندارد، یعنی مرکز دائرة المعارفی با این خصوصیات برای ایران تدوین نشده است اصل عمده تحقیقاتی است که باید انجام بگیرد و مقالاتی است که باید تألیف شود. این کار نه تنها به زبان انگلیسی بدلائل متعدد آسان تر است بلکه مفیدتر هم هست، زیرا یک غرض عمده دانشنامه، شناساندن تمدن و فرهنگ ایرانی است به دنیا. دانشنامه فارسی را عده معدودی در دنیا می خوانند ولی دانشنامه انگلیسی عملاً مورد استفاده اکثریت عمده افراد تحصیل کرده در تمام عالم از جمله ایران است، و چون اثری تحقیقی است بیشتر هم بکار اهل تحقیق میخورد که معمولاً انگلیسی را می خوانند. البته امید باید داشت که روزی دانشنامه بفارسی هم ترجمه شود، گرچه آسان نخواهد بود.

ک . ص : هزینه تدوین دانشنامه از کجا تأمین میشود؟

ا . ی : در آغاز سازمان برنامه از طریق بنگاه ترجمه و نشر کتاب کمک می کرد. بعد از انقلاب ناچار از «بنیاد ملی علوم انسانی» کمک خواستیم. این یک مؤسسه نرال امریکائی است با بوجه دولتی، که کارش پیشبرد تحقیقات در علوم انسانی است. در طی دوازده سال گذشته این بنیاد از طریق دانشگاه کلمبیا در نیویورک که بنده در آن از سال ۱۹۶۱ تدریس میکنم به انتشار دانشنامه کمک کرده است. منتهی شرط آنها اینست که یک سوم مخارج را خود ما از مؤسسات و افراد تحصیل کنیم. تا حال چند مؤسسه فرهنگی ایرانی مثل «بنیاد محوی» و «بنیاد کیان» و «بنیاد میراث ایران» و عده ای افراد وطن دوست ایرانی در این مقصود کمک کرده اند. مثلاً در فرانسه، دانشنامه از کمک خانواده مطهرچی و خسروی و رؤیا شهابی و امیرحسین زنگنه برخوردار شده است. کوشش برای تأمین مخارج دانشنامه کوششی دائمی است.

م . پ : نویسندگان مقالات چگونه تعیین میشوند و چه کسی تصمیم میگیرد؟

ا . ی : دانشنامه یک هیئت مشاور بین المللی دارد از دانشمندان امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و روسیه و ایتالیا. همچنین برای هر رشته ایران شناسی مشاور مخصوص از فضایی برجسته آن رشته دارد، مثلاً برای باستان شناسی، مردم شناسی، تاریخ هنر، جغرافیا، مذاهب پیش از اسلام، تشیع، تصوف، روابط ایران و عثمانی، تاریخ قاجاریه، جغرافیای تاریخی، موسیقی، فولکلور و غیره. مجموعاً ۲۲ نفر نرسی و سه رشته. پنج مهذب یا «ادیوور» هم در مرکز ایرانشناسی کلمبیا با تخصص های مختلف بکار مشغولند. ما با کمک مشاوران خود فهرستی از مقالات هر حرف تهیه کرده ایم. چند سال پیش از آنکه به هر حرف برسیم فهرست مقالات هر رشته را پیش مشاور آن رشته و بعضی دانشمندان دیگر میفرستیم تا اولاً آنها را تکمیل کنند و ثانیاً نظر بدهند که بهترین متخصص برای هر مقاله کیست و هم چنین طول هر مقاله بر حسب اهمیتش چقدر باید باشد. بر اساس این اطلاعات و نظرها و با مشورتهای دیگر، از مؤلفان مقالات دعوت می کنیم. بعداً مقالاتی که به انگلیسی نیست همه ترجمه میشود و مهذبان ما آنها را مورد بررسی قرار میدهند و غالباً با مؤلفان آنها برای تکمیل آنها یا بعضی تغییرات مکاتبه می کنند. سرانجام که مقالات از هرجهت مطابق معیارهای دانشنامه تشخیص داده شد، بچاپ سپرده میشود. اینها همه برای اینست که گرچه مقالات با امضاست، ما هم خود را مسئول مطالب دانشنامه می شماریم.

ک . ص : قیمت گذاری ایرانیکا باکیست؟

برای کسی که می خواهد ایرانی بماند، هیچ عاملی مهمتر از آشنائی با زبان فارسی به معنای گسترده آن نیست. زیرا زبان، گذشته از آنکه وسیله گفتگوست، ظرف فرهنگ هر ملتی هم هست.

ا . ی : تدوین دانشنامه از نشر و توزیع آن جداست. نشر دانشنامه به مؤسسه «مژده» در کالیفرنیا واگذار شده، منتها شرط شده است که قیمت بفرها و مجلات دانشنامه از ضریب معینی از هزینه طبع تجاوز نکند، و چون مخارج تهیه مواد دانشنامه به عهده ناشر نیست قیمت آن به نسبت بسیار ارزان است، و حالا هرجلدی ۲۸۵ دلار به فروش میرسد. گرچه این مبلغ زیاد به نظر می آید، ولی با توجه به قطع و اندازه و نوع چاپ و کاغذ، قیمت دانشنامه در مقایسه با کتابهای نیک در آمریکا بچاپ میرسد خیلی کم است. ناشر سابق هرجلد را بیش از ۴۰۰ دلار می فروخت.

ک . ص : درباره جوانان ایرانی نگرانی گسترده ای از جهت فرهنگی وجود دارد. البته در دوره ای که ما زندگی می کنیم، این نگرانی واقعی است. تصور می کنید چه مسائلی نوزمینه فرهنگی درخطر فراموشی شدن است، چه کمبودهایی در این زمینه وجود دارد، و نقش فرهنگ و زبان ایرانی در این پاره چه باید باشد؟

ا . ی : کسی که نخواهد ایرانی بماند مسئولیتی هم از این لحاظ برعهده ندارد. ولی برای کسی که می خواهد ایرانی بماند، هیچ عاملی مهم تر از آشنائی با زبان فارسی نیست. زیرا زبان گذشته از آنکه وسیله گفتگو است، ظرف فرهنگ هر ملتی هم هست. مفاهیم فرهنگی و میراث ها و سنت های فرهنگی همه سرانجام در زبان جلوه گر می شود. کسی که زبان فارسی را به معنای گسترده آن و از راه آثار آن فرا می گیرد ناچار با شعر فارسی و تاریخ ایران و سنن فرهنگی کشور آشنا می شود. این مهمترین عامل حفظ رابطه با فرهنگ ایران است. همچنین آشنائی با تاریخ ایران به معنی وسیع آن اهمیت بسیار دارد. منظوم البته فقط تاریخ سیاسی و سرگذشت پادشاهان نیست، منظوم بیشتر تاریخ فکری و فرهنگی و تاریخ اجتماعی ایران است. ملاحظاتی



ادبی و تاریخ نهضت های فکری و تاریخ هنر. با آموختن تاریخ ایران می فهمیم که پدران ما چه کرده اند ، چه سابقه ای در دنیا داریم و چه چیزهایی هویت ما را مشخص می کند. برحقیقت آشنایی با تاریخ ایران و آثار زبان فارسی برای کسی که می خواهد ایرانی بودن خودش را حفظ کند در این دنیای پرعرض و طول، بی ریشه و بدون پناه معنوی نماند ، ضروری است. کسانی که در راه فرهنگ ایران قدم می زنند حق است که در ترویج تاریخ ایران و زبان فارسی و آشنائی با هنر اصیل ایران بکوشند. تدوین دانشنامه ایران هم امید میرود قدمی در این راه باشد.

م . پ : معمولاً ادبیات ما پارتیز و زبان مکتوب را پرورش می دهد. به نو دهه اخیر که نگاه می کنیم ، می بینیم که ادبیات داستانی ، این پار را پرورش کشیده است . ادبیات معاصر و حتی نحوه تکامل نثر ، در آثاری مثل «کلیدر» جلوه گرمی شود؛ که در همین نو دهه، شعر چنین نقشی نداشته و به عقیده برخی ، دوره رخوت را می گذراند. بنظر شما چرا امروز نثر و خاصه ادبیات داستانی ، تجلی بسیاری از مسائل زبانی ، فرهنگی و تاریخی ماست؟

ا . ی : برای من هنوز مسلم نیست که شعر جایش را به نثر داده باشد . اینروزها همه کس شعر می گوید، بخصوص که نه تنها قید وزن و قافیه درکار نیست بلکه قید دستورزبان و قید معنی هم غالباً دامنگیر شعرا نیست. صفحات مجلات فارسی پر از اشعار نو است. بنا براین اقل از لحاظ کمیت در سرودن شعر نقصانی به چشم نمی خورد. آن ، شعر خوب است که کم سروده می شود. اما داستان نویسی بی تردید در دهه های اخیر گسترش پیدا کرده و درحال تکامل است.

م . پ : یعنی می توان تجلی نثر فارسی و زبان مکتوب را در ادبیات داستانی امروز دید؟

ا . ی : اگر منظور ، نثر درست و استوار و فصیح باشد بهترین نمونه های آنرا در مقالات فارسی از قبیل مقالات زنده یاد دکتر خانلری ، و زنده یاد غلامحسین یوسفی و سمدیدی سیرجانی و دکتر جلال متینی و نادر ناریپور میتوان دید. زبان داستانها بطورکلی آنقدرها بنظر من درخشان نیست. و غالباً حکایت از نقصی در آموختن زبان فارسی و عدم آشنایی کافی با آثار استادان زبان دارد. ولی گاه نثر بسیار خوب هم در بعضی داستانها یا رمانها بچشم می خورد مثلاً «یکلیا و تنهایی او» اثر تقی مدرسی نثری شیوا و شاعرانه دارد و در «شوهر آهو خانم» اثر محمد علی افغانی گاهی نثر با فصاحتی شایسته اوج میگیرد. در رمانهای حجازی هم نثر ، نثری پخته و زیبا است و از آثار استادان کهن چاشنی دارد. برخی نویسندگان دیگر مانند محمود کیانوش و مهشید امیرشاهی و جمال میرصادقی و بهمن بیگی با توجه به اصول زبان و درستی آن چیز می نویسند. نثر نوات آبادی از مقوله دیگری است و سر به شعر میزنند و بر بیان توصیف صحنه ها و تشریح احساسات باریک و بیان احوال درونی ، قدرتی استثنائی نشان می دهد.

اما در خیلی از داستانها چون مقصود نویسنده منعکس کردن شیوه گفتار اشخاص داستان است ، زبان از سبک مقاله نویسی دور میشود. بنابراین میزان خوب و بد زبان داستان همیشه نزدیکی با فصاحت مقالات تحقیقی یا کتابی نیست . بعضی نویسندگان در این زمینه توفیق مخصوص داشته اند. جمالزاده در داستانهای مثل «فارسی شکر است» و «ویلان الدوله» راه گشا بود. از نویسندگان موفق دیگر در این نوع صادق چوک است. «علویه خانم» صادق هدایت هم در این زمینه درخور نکر است.

گ . ص : اگر بخواهید راجع به بهترین رمانهای چند سال اخیر صحبت کنید ، کدام رمانها را برنظر دارید؟

ا . ی : این تا حدی مربوط به سلیقه شخصی است . بعضی از رمانهای مطلوب خود را قبلاً نام برده ام. گذشته از بوف کور صادق هدایت که مقام مخصوص از نظر هنری و تأثیر گذاری دارد ، از رمانهای خوب چند دهه اخیر باید از «شازده احتجاب» گلشیری و همینطور «جای خالی سلوچ» دولت آبادی و «بادها تغییر فصل می دادند» جمال میرصادقی نام ببرم. «سوروش» دانشور که مورد استقبال عمومی قرار گرفته ، رمان شیرینی است و توفیق آن گذشته از نثر

**آشنائی با تاریخ ایران و آثار زبان فارسی، برای کسی که می خواهد ایرانی بودن خودش را حفظ کند و در این دنیای پر عرض و طول، بی ریشه و بدون پناه معنوی نماند، ضروری است.**

روان و وصف های روشنش به نظر من نتیجه پیروی آن از الگوهای ذهنی مردم ایران است. من شخصاً «غروب جلال» او را که حکایت از احساساتی رقیق دارد و بزبانی لطیف نوشته شده بیشتر می پسندم. طبعاً «کلیدر» دولت آبادی را باید سرلوحه رمانهای فارسی قرار داد. البته نمی توانم بگویم که همه رمانهای اخیر را خوانده ام ولی از رمانهای چندسال اخیر که حکایت از جنبشی هم در رمان نویسی می کند ، «همسایه ها» حمد محمود و «نرحضر» مهشید امیرشاهی و «زمستان ۶۲» اسماعیل فصیح و «طوبی و معنی شب» شهرنوش پارسی پور و «اهل غرق» روانی پور و «سقفونی مردگان» عباس معروفی را بخصوص درخور نکر میدانم.

گ . ص : ممکن است بفرمائید این روزها چه کتابی را می خوانید؟ منظرم این است که کتاب پالهی شما چیست؟

ا . ی : من به مناسبت شغل و وظیفه ام ناچارم عده ای کتاب و مقاله در رشته کار خود بخوانم. اما از هفت هشت سال به اینطرف که پایان راه را نزدیک دیدم متوجه شدم که خواندن بعضی از کتابهای بزرگ دنیا را همیشه در نتیجه گرفتاری های عاجل به سال بعد و سال بعدتر وا گذاشته ام . دیدم تأخیر بیشتر جایز نیست. بنابراین برنامه ای برای خواندن این کتابها که یا خواننده بودم یا در نوجوانی و جوانی با ترجمه های ناقص خوانده بودم طرح کردم . کتابی که در این سفر با خود همراه دارم کتاب «سرچشمه ستن بودائی» است به کوشش ویلیام دیواری.

م . پ : همانطور که میدانید ، عرفان گرایی بین ایرانیان چه در داخل و چه خارج کشور ، رواج بیسابقه ای گرفته است. بنظر شما ، آیا این حاصل سلطه ایدئولوژی اسلامی بر جامعه ماست یا واکنشی است علیه آن؟

ا . ی : البته نمی دانم که جواب من جواب درست یا دقیقی باشد، چون این نوع مسائل را نمیشود بصورت تجربه علمی آزمایش کرد و نتیجه گرفت. بنابراین آنچه بگویم از نوع حدس است. عرفان صرفنظر از اینکه پیوسته به چه مذهبی باشد ، از جلوه های کهن ذهن بشری و پاسخی به یکی از احتیاجات معنوی انسان است. عرفان در ایران سابقه بسیار قدیمی دارد و به پیش از اسلام برمی گردد. اما نظر شما درست است که در دوره های عرفان یا اقلاد درویش مابنی رواج مخصوص پیدا می کند، مثلاً پس از تسلط غزنویان و ترکان سلجوقی ، و باز پس از تسلط مغولها. بطور کلی عرفان همیشه بعنوان تریاق تعصبات قشری در میان مردم رواج گرفته ، زیرا عرفان تسامح و تحملش بیشتر از ادیان رسمی و دین مسجد و منبر کلیسا ست. عارف معتقد نیست که تنها يك راه برای وصول به حقیقت وجود دار و هرکس از آن عدول کند خاطی یا خائن است و راندنی و یا کشتنی. از این گذشته عرفان رابطه مستقیمی میان عابد و معبود برقرار میکند و موجب صفای خاطر و امنیت ضمیر می شود. از این جهت عرفان همیشه پناهی برای مردم مؤمن که زیر فشار متعصبان مذهبی بوده اند

# اسلامی نویسی در ادبیات کودک

الف. سیف



باشد ولی ضربات جبران ناپذیری نیز بر ادبیات کودکان وارد آورد. نمونه بارز آن اینک هم اکنون منصور شادی - که شرط لازم ادبیات کودکان است در آن جایی ندارد. نویسندگان آن دوره - و هم اکنون نیز - بر این باورند که شادی عنصر اثرانی است. در نتیجه در اغلب آثار کودکان ترانه های شاد نمی خوانند، نمی رقصدند، به جشن نمی روند، در بست یابی به آگاهی از کانال رنج و قهر و کینه عبور می کنند و ...

همراه با تحولات انقلابی، بخصوص در سالهای ۵۷ و ۵۸، سالهای اوج انتشار ادبیات کودکان بود. در این سالها از آنجا که تقریباً هیچگونه سانسور و ضوابطی بر نظر برقرار نبود، ناشران، مترجمان و نویسندگان بیشتری به ادبیات کودکان روی آوردند. رکورد تهران شکسته شد. برخی از کتابها از مرز ۵۰ هزار نیز گذشت و چه بسا همان کتاب پس از چند ماه تجدید چاپ گردید. از جمله اینگونه آثار می توان به نوشته های «فلسفی قاضی نور»، «صمد بهرنگی»، «جلی اشرف برویشیان»، «منصور یاقوتی» و ... اشاره نمود. ولی این دوران دیری نماند. همزمان و همگام با روند استقرار حکومت جدید، ضوابط و سانسور نیز شکل گرفت. کتابهای «غیر اسلامی» از کتابخانه ها برچیده شدند. بسیاری از نویسندگان کودکان دستگیر، زندانی، اعدام، خانه نشین شدند و چه بسا به مهاجرت روی آوردند. در نهایت اجازه چاپ و نشر کتاب در اختیار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار گرفت.

«وزارت ارشاد» سرانجام پس از چند سال کار، در سال ۱۳۶۱ ضوابطی را برای چاپ و نشر کتاب کودکان تنظیم و اعلام نمود. این قانون باعث تغییر جهت کلی ادبیات کودکان گردید. بسیاری از آثار محبوب و مشهور اجازه تجدید چاپ نیافتند و بسیاری از نویسندگان در عمل مشروح القلم شدند؛ زیرا که شخص نویسنده فاقد صلاحیت اعلام شده بود. رژیم اسلامی بدینترتیب بسیاری از نویسندگان ادبیات کودکان را از میدان بدر کرد. «وزارت ارشاد اسلامی» کارشناسانی استخدام نمود که وظیفه شان بررسی شکل و محتوی کتابهایی بود که متقاضی چاپ و نشر بودند. این مرکز حتی تا مدتها از انتشار کتابهایی ترجمه جلوگیری می کرد.

سرانجام به این نتیجه رسیدند که ادبیات تکنونی کودکان فاقد ارزش بوده است. و برای پرورش و آموزش کودک «اسلامی نویسی» باید رواج یابد. و برای اینکار «ملاک ما در ارزش یابی کار کودکان و نوجوانان بسیجی ساز بودن آن هست و باید باشد» (۲)

«ناشران کتاب کودک طی ده سال گذشته از ۵ مؤسسه به ۱۷۰ رسیده اند» (۲) طبق آمار موجود در سال ۱۳۶۶ از مجموع ۴۸۱۰ عنوان کتاب منتشر شده، ۹۲۸ عنوان آن به کودکان و نوجوانان اختصاص داشته است. پس از کتابهای مذهبی (با ۱۱۷۲ عنوان)، نشر کتابهای کودکان بالاترین مقام را دارد. این رقم نسبت به سال ۱۳۶۵، ۱۲/۵٪ و نسبت به سال ۱۳۵۷، ۷۱٪ رشد داشته است. (۴) این کتابها، گذشته از تعدادی محدود، عموماً خط سبزی واحد را دنبال می کنند که محتوای آنها را در چند محور خلاصه نمود:

الف - ارزشهای اسلامی، تبلیغ آن و مبارزه با کفر و الطاغ.  
دانش آموزان عمده ترین نیرویی هستند که جمهوری اسلامی بر روی آنان سرمایه گذاری کرده است. اکنون بیش از سیزده میلیون دانش آموز در

تا دهه سی، انتشار اثری مستقل برای کودکان و نوجوانان در کشور ما معمول نبود. قبل از آن آثاری چون «موش و گربه»، «مرزبان نامه» و ... به ظاهر برای کودکان نوشته شده بود ولی مخاطبان اصلی آن بزرگسالان بوده اند. برای اولین بار «صبحی» با کتاب «الفسانه های کهن» و سپس «همو نوروز» کتاب برای کودکان منتشر کرد. البته نباید از نظر دور داشت که در سال ۱۳۰۱ هجری نیز شخصی به نام «مفتاح الملك» کتابی به نام «القبای مصور» برای کودکان نوشته و منتشر نموده بود. چهار مسگرزاده (باغچه بان) نیز فعالیت های چشمگیری در راه توسعه ادبیات کودکان و تصویرگری کتابهای کودکان به صل آورد. در سال ۱۳۱۸ نیز ملیتی وزیري مجموعه ای به نام «خواندنیهای کودکان» را زیر نظر وزارت فرهنگ در سه دوره منتشر ساخت. و سرانجام در همین سالها بود که «مهدی آذری یزدی» کتابی تحت عنوان «قصه های خوب برای بچه های خوب» در شش جلد منتشر کرد. این قصه ها عموماً مجموعه ای بودند از داستانهای عامیانه ویا به قولی دیگر «فولکلور».

به دنبال چاپ این آثار و استقبال از آنها بود که «انتشارات امیر کبیر» اقدام به انتشار «سری کتاب های طلایی» برای کودکان کرد. این کتابها عموماً ترجمه و در میان آنها تعداد اندکی حاوی داستانهای عامیانه به چشم می خورد. استقبال وسیع و عمومی از این کتابها باعث تجدید چاپهای مکرر و وسعت و دامنه انتشار آنها گردید، تا آن حد که برخی دیگر از انتشاراتی ها نیز به ادبیات کودکان توجه و در نتیجه اقدام به چاپ و انتشار کتابهایی مستقل برای کودکان نمودند. این روند تا سال ۱۳۴۰ ادامه یافت.

در دی ماه ۱۳۴۱ «شورای کتاب کودک» و با اندکی فاصله در ۲۲ آذر ۱۳۴۴ «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» پا گرفت. «شورای کتاب کودک» که به همت جمعی از نویسندگان، ناشران، معلمان و ... به طور مستقل تاسیس شد، اهداف خویش را به این شرح اعلام کرد:

- ۱- کمک به شکوفایی ادبیات امیل ایرانی برای کودکان و نوجوانان
- ۲- کمک به بهبود کیفی و کمی کتابهای کودکان و نوجوانان
- ۳- کمک به دسترسی تعداد هرچه بیشتر کودکان و نوجوانان ایرانی به کتاب و خواندنیهای مناسب آن (۱)

«شورا» ضمن انتخاب بهترین کتاب سال برای مقاطع سنی مختلف، به مؤلفان و نویسندگان آن جوایزی اهدا می نمود.

«کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» که با سرمایه دولتی تاسیس شده بود، در اندک مدتی در اکثر شهرستان ها کتابخانه و شعبه اهدات کرد. «کانون» ضمن انتشار کتاب برای کودکان و نوجوانان، اقدام به تاسیس کلاسهای چون موسیقی، نقاشی، کارهای دستی، تئاتر و ... نمود و از آنجا که دارای سرمایه و امکاناتی وسیع بود، در اندک زمان توانست تعداد زیادی از نویسندگان و هنرمندان را در خویش گرد آورد. امکانات و اعتبارات دولتی از یکطرف و جذب نویسندگان و هنرمندان صاحب نظر از طرف دیگر باعث شد تا تحولی در انتشار کتاب برای کودکان و نوجوانان در ایران روی دهد. قیمت ارزان کتابها، تصاویر زیبا، داستانهای جذاب و ... همه و همه الگو های جدیدی بودند که «کانون» بانی آن بود.

دهه چهل از سویی دیگر آغاز تحولی در داستان نویسی برای کودکان نیز به شمار می رود. بر تارک این تحول «صمد بهرنگی» قرار دارد. معلمی آگاه از جامعه ایران، با شناختی نسبتاً کامل از کودک «بهرنگی» در ادبیات کودکان ایران جایگاه ویژه ای دارد. همانگونه که «صادق هدایت» در داستان نویسی و «نیمایوشیچ» در شعر. چاپ مکرر آثار او و استقبال عمومی از آنها بیانگر بارز این مدعاست.

صفت مشخص ادبیات کودکان در دهه چهل روی آوردن آن به کودک و توجه به محیط زندگی و اجتماعی اوست.

شرایط اجتماعی دهه پنجاه، بخصوص اواخر آن باعث شد ادبیات فارسی و بالطبع ادبیات کودکان وارد مرحله جدیدی تری گردند. ظلم ستیزی و مبارزه بر راه آزادی و عدالت اجتماعی، یعنی آنچه عملاً در زندگی روزمره جاری بود در رئای آن هرروز چندین کتاب و نشریه و شهنامه منتشر می شد، باعث شد تا همه زیانی از نویسندگان جوان به ادبیات کودکان روی آوردند. تعداد زیادی از این افراد که حتی القبای ادبیات کودکان را نمی دانستند، این میدان را مرصه ناخت و تاز تراوهای فکری خویش ساختند و آثاری خلق نمودند که محتوی اصلی آنها شعارهای ضد شاه، رژیم سلطنتی، سرمایه، زور، ظلم و ... بود.

به نظر می رسد که نویسندگان عمدتاً برای بیان نظرات سیاسی خویش علیه رژیم تریبونتی جز این مرصه پیدا نمی کردند. چه بسیار از نویسندگان مشهور ایران که بر ادبیات کودکان نیز آزمایش انجام داده اند. اصلاً ادبیات کودکان، به شکل کنونی خویش در ایران، یا سمت و سوی سیاسی آغاز گشته است. این امر به توبه خویش، در همین حال که شاید مفید نیز بوده

مدارس ایران مشغول تحصیل هستند. جمهوری اسلامی به طور متوسط ۵ ماهانه حدود سه میلیون جلد نشریه برای کودکان و نوجوانان منتشر می کند، که از این میان «پرتیراژترین مجله، رشد دانش آموز است که در ۷۰ هزار نسخه منتشر می شود» (۵). و از طریق آموزش و پرورش در مدارس توزیع می گردد. «ادبیات اسلامی» برای کودکان نیز که موصفاً از طریق «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، «دفتر نشر و فرهنگ اسلامی»، «هوزه اندیشه و هنر اسلامی»، «سازمان تبلیغات اسلامی» و ... منتشر می شود. همه تیراژی بالاتر از ده هزار و بطور متوسط بین ۲۰ تا ۴۰ هزار دارند. این کتابها نیز از طریق کتابخانه ها، ادارات و سازمانهای مربوطه در بین دانش آموزان توزیع می شوند. اسلام و ارزشهای آن یکی از موضوعهای اصلی این آثار است. نویسندگان اسلامی به این انگیزه قلم به نست گرفته اند که در «نشریات دهه ۴۰-۵۰... جای پای کودک ایرانی و اسلامی در میان مطالب کاملاً خالی بود... رواج مذهبستی و مادیسگرایی، بوییدن از دین و خدا، از جمله ناهنجاریهایی بود که در میان کودکان رواج میدادند» (۶).

دین و تبلیغ برای آنها وظیفه و هدف «اسلامی نویسن» است و در این رابطه است که «اسلامی نویسان» جز نوشته خویش همه چیز را مرید می شمارند. کودک از همان ابتدا باید در چنان محیطی و فرهنگی رشد یابد که مورد استفاده جمهوری اسلامی واقع شود، «در یک فرهنگ تازه و متحول... که از اول بچه های ما را با یک فرهنگ انسانی - اسلامی بار بیارند» (۷).

کودک باید در جهتی تعلیم و آموزش پذیرد که جز قرآن به چیز دیگری نیندیشد. «هدف از هر تلاش در جهت تعلیم و تربیت و از جمله ادبیات و هنر اسلامی کودکان و نوجوانان ایجاد رشد به مفهوم قرآنی آن در انسان است. در این راستا مقصد و مقصود برای نوع انسان به طور کلی و در هر

مقطع سنی که می خواهد باشد یکی است و آن تزئین هدن به «الله» (که همان فایب و کمال ادمی است) است» (۸) و طبیعی است که هرآنچه غیر از این باشد فاقد ارزش معرفتی شود. نویسنده اسلامی تمام تیروریش را بر این نکته متمرکز میکند که خواننده را به همراه داستان، به طریقی به خارج از دنیای موجود بکشاند و از این طریق از وی کسب اراده نماید. از این رو هدف از نوشتن برای کودکان، «با تاکید بر نگرش اسلامی که هدفداری حیات و قانونمندی هستی به وضوح در آن ترسیم شده و هدف از آفرینش انسان و جهان، تکامل تعالی ادمی، رشد و بالندگی افزون وی و رسیدن او به کمال مطلوب و خداگونگی است» (۹).

بدینوسیله ادبیات کودکان در جمهوری اسلامی، به ملاحظاتی تبدیل شده است که میخواید گردانندگان آتی ایران را تولید کند. این ملاحظاتی وظیفه دارد مبلغ ایدئولوژی رژیم سیاسی باشد. اهدافی که ادبیات کودکان انقلاب اسلامی را دنبال می کند، سعی می کند «کودک ایرانی را برای آینده انقلاب مهیا سازد، انقلابی که برای اولین بار در تاریخ ایدئولوژی های سیاسی تلاش میکند فلسفه سیاسی و اجتماعی جدیدی را پیش ببرد» (۱۰).

منتقدین ادبی اسلامی، در صرحه ادبیات نیز تنها آن حرفی را قبول دارند که از زمان و بر قلم خوششان جاری گردد. آنان برای اینکه کتابی را نقد کنند، قبل از خواندن آن، ابتدا می خواهند نویسنده آن را بشناسند. اگر نویسنده «حزب الهی» مقبول نباشد، اثرش نیز از اعتبار ساقط است محتوی و مضمون داستان در درجه بعدی از ارزشگذاری قرار میگیرد. ارزشگذار و منتقد نیز از طرفی دیگر باید خود به طریقی داخل سلسله مراتب قدرت و حاکمیت یا حداقل از وابستگی آن باشد، برای نمونه می توان به نقادی استناد نمود که در دویمت صفحه بر کارنامه «شورای کتاب کودک» با نام «بیمست سال تلاش» توسط شخصی به نام «محمد دیدار» نوشته شده است. این نقد که میتوان آنرا معیاری برای اسلامی نویسی دانست و از این زاویه قابل تامل است، در شماره «چنگ سوره» دفتر هشتم، «صحیف» شماره های ۲۸ و ۲۹ «مجله سرور» شماره ۳۱۹ و «سوره» دفتر چهاردهم نوشته شده است. در این بررسی نویسنده سعی کرده است تا کتابهای منتخب «شورای کتاب کودک» و همچنین انتشارات «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» را (تا قبل از حاکمیت رژیم اسلامی) فاقد ارزش قلمداد کند. محک و ابزار سنجش وی برای این کار نه نوشته ها، بلکه معیارهای خاص نقد اسلامی است.

کتاب منتخب «شورای کتاب کودک» در سال ۱۳۴۶ «بعد از زمستان در آبان ماه» اثر سیاوش کسراشی بود. این کتاب توسط «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» بارها قبل و بعد از انقلاب در تیراژی بالا تجدید چاپ شده است. منتقد مسلمان در رد این کتاب، تنها به این بسنده می کند که «کسراشی یکی از شعرائی مارکسیست و نامزد حزب توده برای نمایندگی نور اول مجلس شورای اسلامی است» (۱۱).

در سال ۱۳۵۱ کتاب «دو پرنده» و در سال ۱۳۵۲ کتاب «آرزو» از آثار «فلسفی قاضی نور» کتابهای برگزیده «شورا» بودند. در رد این آثار همین بس که «قاضی نور از جمله نویسندگانی است که پس از پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی به خاطر بینش و طرز تفکر خود، راهی خلاف مسیر مردم محروم و مستضعف و انقلابی ما در پیش گرفت» و از آن گذشته «بچه های قصه های قاضی نور - حتی بچه های ده ساله - هر همه جای کتاب های «مال خودم، مال ما» و «درخت عناب خانم جان» همدیگر را «رفیق» صدا میکنند» (۱۲).

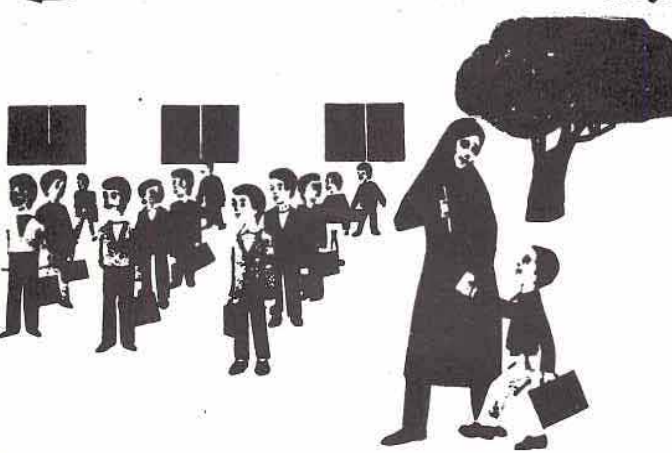
در سال ۱۳۵۶ کتاب «مردان فردا» اثر زیبایی «منصور یاقوتی» به عنوان کتاب برگزیده «شورا» معرفی گشت. علت رد این اثر از طرف منتقد مسلمان، تنها شخص نویسنده و اسمهای انتخاب شده برای قهرمانان داستان است وگرنه محتوا و مضمون کتاب، اگر نویسنده آن مسلمان بود، می توانست مورد قبول قرار گیرد. چون «خود قضیه اگر هدفش صرفاً زودن این ترس موهم که در خرابی ها چن وجود دارد و چن ها به انسانها آزار میرسانند، از ذهن بچه ها باشد، مطرح کردنش اشکالی ندارد. اما وقتی يك نویسنده مارکسیست انگشت روی مسئله میگذارد، بایستی بسیار دقیق و با احتیاط با حاصل کار برخورد کرد». از آن گذشته در این قصه «اولین نکته ای که به چشم میخورد این است که «پرویز» - اسم رهبر گروه سه نفری - يك اسم غیر اسلامی است. «صهراب» اسم نفر دوم که او هم اگرچه به شهادت پرویز نیست، اما از این بابت رضعش از سومی بالنسبه بهتر است - نیز يك اسم غیر اسلامی است. اسم نفر سوم - که ترسو و بزدل است، سمت منصور و خراشی است - «علی مراد» یعنی نامی که به هر حال آب و رنگ اسلامی دارد» است (۱۳).

و با همین معیار دیگر نویسندگان نیز هریک به شکلی «لعن و نفرین» میگردند.

«اسلامی نویسان» از این زاویه که چون اعضاء «شورای کتاب کودک» حزب الهی نیستند، هر عمل آنان را مورد نگاهش قرار میدهند، حتی «تشویق و ترغیب نویسندگان، از راه اعطای جوایز مختلف و طرح مسابقات و انتخابات کتاب برگزیده سال» (۱۴) در حالی که خوششان هر سال چندین نوع جایزه در بین اسلامی نویسان توزیع میکنند. یا یکی دیگر از جرایم «شورا»، «اقدام به برگزاری دوره های رایگان «آموزش کتابداری» برای کتابداران مدارس کشور» است. در همین زمینه «برنامه کمک به ایجاد کتابخانه های مدارس» و یا «بسیاری از مدارس عالی کشور در طول این دو سال (۵۱-۴۹) به وسیله شورا، کتابخانه های خود را تسیس و یا فنی کرده اند» (۱۵) از دیگر اعمال نكوهیده ای هستند که موجب برافروختگی منتقدان مسلمان شده است. «چالب است بدانید که «شورا» تنها - که اکثریتشان مؤنث هستند - تنها بعد از اجباری شدن حجاب در کشور، به پوشش سر و گردن خود و پوشیدن لباسهایی مثل مانتو و شلوار ... پرداختند، حجاب به معنی اسلامی آن در بین آنها نبوده است. حتی در سالهای پس از انقلاب، تا پیش از حاکمیت کامل قوانین اسلامی در مورد زن و مرد در «شورا»، اغلب، زنها و مردهای نامحرم، بسیار عادی با هم نست می دادند و نوع برخوردها کاملاً آزاد و خالی از هرگونه تکلف و قید و بندی بوده است، چالبتر آنکه، نشریات شورا، تا قبل از سال ۱۳۵۹، حتی يك کلمه «به نام خدا» خضک و خالی هم نداشت» (۱۶).

پس از انقلاب «هر سال از طرف شورای کتاب کودک، جایزه ای به نام صمد بهرنگی، به آثار چاپ شده و نست نوشته های کودکان و نوجوانان ایرانی تعلق میگیرد» (۱۷)، قائل از اینکه صمد بهرنگی به زعم نویسندگان اسلامی «با همه خوبیها و بدیهایش و با همه مخالفت های گاه فاشیستی هگفتی که بر مورد ابعاد هنری و سیاسی شخصیت و کار وی شد، به کمک عوامل مساعده که به این کار نامن زد، برای مدت بهش از يك دهه، بر هنر و ادبیات کودکان این مملکت تحصیل شد و بسیاری اذهان ساده و غیر مطلع از مسائل هنری - و حتی نست اندرکاران کارکرده اما کم اطلاع از عمق ادبیات کودکان - را فریب داد» (۱۸) با این حساب، طبیعی است که دریافت کننده «جایزه بهرنگی» نیز نمی تواند از این اتهامات از پیش وارد شده مبی گردد.

انطور که ملاحظه شد در هیچکدام از نقدها، به محتوا و مضمون اثری پرداخته نشده است. منتقد حتی اطلاع از آن ندارد. برای وی جهت گیری سیاسی نویسنده ملاک است و طبق معمول و بر اساس يك فرمول حاکم بر ادبیات اسلامی، شخص غیرمسلمان - چه در داستانها و چه در جامعه - کثیف، دارای اخلاقی فاسد، مردم فریب، ضعیف النفس و ... است که تمام هم وی ضدیت با اسلام (البته تنها مذهب شیعه) و براندازی رژیم سیاسی است. با این تفاسیل، حال ببینیم اسلامی نویسنها خود در زمینه ادبیات کودکان چه تولید کرده اند:



در زمینه شعر :  
 خدا به ما امام داد  
 امام پرتوان داد  
 انقلاب کریم اسلامی،  
 سرخ و سبز و طلایی.  
 دست خدا به همراهت  
 چونکه رهبر روح الله است  
 کار میکنیم همیشه  
 تا اسلام پیروز بشه (۲۰)

ای کودک انقلابی  
 تو دشمن ضد انقلابی  
 تو امید و نوید امامی  
 تو نور امام زمانی  
 تو صرباز امامی  
 تو دشمن صدای  
 رهبرت خمینی  
 مکتبیت حسینی  
 خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار! (۲۱)

در زمینه داستان:  
 قصه «دو کبوتر» در پنجره، در پرواز»

در برابر دانش آموز که نوقلو هستند، تصمیم میگیرند به جبهه بروند. یکی از دو برادر یکساعت زودتر بدنيا آمده است و همو يك ساعت زودتر گفته میشود (در جبهه جنگ). داستان حکایت برادر کوچکتر است که در فاصله یکساعت مانده از صبح با خویش در کلبه است و ناراحت از اینکه چرا در برادر با هم کشته نشده اند. «تو پنهان از من به خدا چه گفتی که دست خدا تقدیر را اینگونه رقم زده. او بر سر چنانچه برابری میگوید: «مگر من عشق شهادت نداشتم؟ ندارم؟ مگر من بیدار خدا را آرزو نمی کردم؟ نمی کنم؟ مگر من دم برای انا تنگ نشده بود؟ نشده است؟ پس چرا تنها؟» و ادامه میدهد: «اگر با هم رواج میکریم... مثل بقیه - من هم به تو میگفتم که شهادت مرا از خدا بخواه. اگر رفتی... به خدا بگو مرا بخواهد. مرا دوست داشته باشد. به من نظر کند، اگر خدا فرمود که لیاقت شهادت ندارد بگو: مگر آنچه تا بحال داده است لیاقتش را داشته ام... شهادت مرا از خدا بخواه» و سرانجام برادر کوچکتر نیز در اثر ترکش خمپاره با همان یکساعت فاصله مرگ در کنار چنانچه برادر به خاک می افتد و می میرد. نویسنده بدین شکل از «تقدیر الهی» چنین نتیجه میگیرد «الان می فهمم که چرا حامد یکساعت بعد از رائد شهید شد، مگر نه مادر که رائد یکساعت زودتر بدنيا آمده بود؟ حامد هم اگر این یکساعت انتظار ناگزیر را می فهمید شاید اینقدر بی تابی نمیگرد (۲۲).

سروشفت، تقدیر، چون شهادت، خود را هیچ شمردن، زندگی کردن برای مردن، همه و همه از موضوعاتی هستند که در این داستان مشهور اسلامی به چشم میخورند.

در همین زمینه به کتاب دیگری گذرا نظری می انکنیم: «آموزش الفبا و کلمات فارسی». این کتاب همانطور که از نامش برمی آید قصد آموزش الفبا به کودکان را دارد و طبیعی است که برای کودکان قبل از سنین دبستان نوشته شده است. حال به کلماتی که در این کتاب جهت صرف حروف مورد استفاده گرفته اند توجه کنید: بوری، تانک، تیر، چاقو، چادر، صاب، دژ، سرباز، سنگر، گنبد (مسجد)، نیزه، وضو و... (۲۳) حال خود خواننده میتواند حدس بزند که مالیت اینگونه آموزش پایه ای به کجا ختم خواهد شد. کلمات انتخاب شده مذکور تقریباً یک چهارم کل کلمات مورد استفاده کتاب است.

به - جنگ و شهید پروری

اسلامی نویسمان جنگ را «نعمت» می دانند، نعمتی که باصت «شکوفایی هنر و ادبیات شد و در سایه آن «آثار جاویدی» خلق گردید. با تجاوز ارتش عراق به کشورمان، دریچه دیگری به روی نویسندگان ادبیات کودکان و نوجوانان گشوده شد و آن ادبیات جنگ و مقاومت، ایثار و شهادت بود (۲۴).

با آغاز جنگ، هیچ کلمه ای به اندازه شهید در ایران موارد استعمال نداشته است. هنوز هم امکان ندارد کسی در روز حداقل چند بار این کلمه را تکرار نکرده و یا نپسند. مطبوعات، کتاب، شعر، اسم اماکن عمومی، کوچه، خیابان و... بدینسان این کلمه جزو لاینفک زندگی مردم گفته است. قسمت اعظم ادبیات کودکان، بخصوص آن تشریحاتی که در سطح مدارس پخش میشوند، ملو از موضوعات مربوط به جنگ، شهادت، وصیتنامه های شهیدان و مقاله های گوناگون تبلیغی در این موضوعات است. با آغاز جنگ حتی «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» به نشر سری کتابهایی به نام «مجموعه پا به پای جنگ» اقدام کرد. هدف اصلی از نشر آن، بسیج نیرو جهت جبهه های جنگ بود. اسلامی نویس ملحق جنگ است. «زمانی روزنامه چی بودیم... گزارش تهیه میکریم، مقاله مینوشتیم، سفر میرفتیم، بعضی وقتها هم مع میگریفتیم،

ولی انصافاً از همان اول خاطرخواه جنگ بودیم» (۲۵). جنگ ایستی است آسمانی و هدیه ای است با ارزش که باید آن را پاس داشت. «شاید این هدیه (جنگ) را مظلومیت انقلاب و این آب و خاک برای قلمهای ما پیچیده و با پایان جنگ، نباید به آسانی آنها از دست داد. می توان و «باید ادامه این حرکت را به دست ادبیات دفاع سپرد» (۲۶).

نزد منتقدین مسلمان این گرایش و این عشق به جنگ و مرگ تا آن حد است که حتی «خودبیا» نیز از آن در امان نیستند. برای نمونه می توان به نقدی اشاره کرد که در رد سری کتابهای «خاطرات جنگ» از انتشارات «مرکز آفرینشهای ادبی کانون پرورش فکری» نوشته شده است: «مجموعه خاطرات جنگ، از نظر محتوی، تبلیغ صلح تمحیلی است، شاید اتفاقاً تهیه کنندگان این مجموعه نیت خدمت به جنگ و ادبیات کودکان را داشته اند، اما افسوس که نیت خیر مشکلی را حل نمی کند، چرا که آنچه در چاپ اول با تیراژ ۵۰۰۰ نسخه به دست بچه های مظلوم این دیار می رسد و به عنوان سند ثبت میشود کتابی است با مضمون ضد جنگ» (۲۷) که البته این «سند» چیزی جز خاطرات بچه های جنگ زده نیست. بچه ها در این کتاب - بر اساس خاطرات خود - علیه جنگ نوشته اند.

اسلامی نویسمان با آنچه در دهه گذشته آفریده اند، ضد صلح ترین مبلغان جهان هستند. آنان حتی به «اعلامیه جهانی حقوق کودک» اعتراض دارند که می گوید: «کودک باید در برابر هرگونه اعمالی که ممکن است تبعیض نژادی، تبعیض مذهبی یا هرگونه تبعیض دیگر را دامن زدن حمایت شود. کودک باید با روح تفاهم، نرمش، دوستی بین ملتها، صلح و برادری جهانی و با احساس اینکه توانایی و استعدادهای خود را وقف خدمت به همنوعان خود کند، بار آید» (۲۸). «صلح» و «تبعیض نژادی» و مذهبی» در این اعلامیه، از اصولی هستند که مورد اعتراض نویسندگان مسلمان است. آنان رک و راست، بدون هیچگونه ابهام و پرده پوشی به این امر معترضند که چرا در اعلامیه حقوق کودک آمده است «نیسی از جمعیت جهان را کودکان تشکیل میدهند. آنان نان میخواهند. آموزش میخواهند. صلح میخواهند. آنان فریاد میزنند: این است فریاد ما، این است آرزوی ما، صلح در تمام دنیا» ولی به جای آن «گرسنگی، مرگ و جنگ نصیبشان میشود و این بزرگترین تراژدی قرن ماست» (۲۹).

اسلامی نویسمان مدعی اند که «این گونه نگرش به جنگ و تبلیغ روی صلح، ریشه در تفکر بنیانگذاران «سازمان ملل» و «یونسکو» دارد و «حاکمیت این تفکر بر سازمان ملل، جز تحکیم همیگی سلطه ابرقدرتها و صهیونیسم بر جهان حاصلی ندارد».

در نمونه از ادبیات جنگ در حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان:

« همانطور که امام عزیزمان فرمودند شهید نظر میکند به وجه الله.



من از این جمله درس گرفتم و روی بقیه ممرم بعد از هفده سال خط قرمز کشیدم... (۳۰).

«... خداوند میگوید هرکه را عاشقش شود، عاشقش میشود و هرکه را عاشقش بشوم شهیدش میکند...» (۳۱).

نویسندگان اسلامی بر این باورند که هر کس با آنان نباشد حتماً در وطنه ای برهد آنان دست داشته و یا در تدارک آن است. در این رابطه است که احساس میکنند رژیم شاه «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» را برای «گرایش دادن آنها (کودکان) به فریب زندگی تاسیس کرده است» (۳۲) و برای این امر «جز کتابها و تئاترها و فیلمهایی که توسط کانون تولید میشود و در این مسیر عمل می کرد، کتابخانه های کانون نیز برنامه های خاص در این جهت داشتند که از این جمله آموزش شطرنج به بچه ها و ترفیپ آنان به این بازی حرام بود» (۳۳).

اسلامی نویسمان حتی نویسندگان غربی را نیز مرود می شمارند، حال

این نویسنده هرگونه تفکری داشته باشد مهم نیست، تنها مدرک جرم، قریبی بودن او است. چنانکه شورای کتاب کودک، مجرم است چون در سال ۱۳۵۴ توسط رادیو و تلویزیون و مطبوعات از بچه ها خواست ببنامست روز جهانی کتاب کودک، یکی از داستانهای اندرسن را مصور کنند (۲۶). مدرک جرم آنها، تنها به این ملت است که اندرسن قریبی است (۲۵). روز جهانی کتاب کودک از سنت آوردهای غرب. «شورا مبلغ و بنیانگذار و مروج» روز جهانی کتاب کودک، سالروز هانس کریستیان اندرسن در ایران بوده و «حتی پس از انقلاب نیز تا سال ۱۳۶۱ با استفاده از ناآگاهی یا لیبهرال مصلکی برخی از مسئولین وسایل ارتباط جمعی کشور، به تبلیغ این روز از طریق رادیو و تلویزیون و بعضی مجلات کودکان پرداخت» (۳۱). چنین است اگر در کتابخانه شورا «حدود دوهزار جلد کتاب فارسی و انگلیسی و فرانسه و روسی و هلندی و یونانی و زبانهای دیگر و تعدادی نشریه های فنی درباره ادبیات کودکان جمع آوری شده است» این عمل نیز در راستای فریبدهی و حمایت از قرب صورت گرفته است (۳۷).

اسلامی نویسان حتی به این نیز اعتراض دارند که در باب ادبیات کودکان کتابی در خور از نویسنده ای خارج از چهارچوب فکری آنان نوشته و یا ترجمه گردد. برای نمونه «کتاب گذری در ادبیات کودکان و نوجوانان» که به عنوان کتاب درسی در دانشگاه نیز تدریس میشود، تنها به این علت محکوم است که مترجمین آن چند تن از فعالین «شورای کتاب کودک» هستند (۳۲) و یا در همین زمینه اقدام به انتشار یک فرهنگنامه بزرگ در دهها جلد برای کودکان و نوجوانان، «با همکاری حدود صد و بیست تن از شخصیتهای دانشگاهی و علمی کشور و دهها انتشارات» کرده اند و چون این فعالیت نیز از طریق «شورا» صورت میگیرد، از اعتبار ساقط معرفی می شود (۳۷).

از چپ و ژاپن خود دلپای است بر این اما، پرداختن به فرهنگ خلقها نیز چون آنچه در بالا گفته شد تنها آنگاه می تواند مفید و مؤثر باشد که یک اسلامی نویس آنرا انجام داده باشد. مثلاً اگرچه علی اشرف درویشان، افسانه ها، بازیها و... کودها را جمع آوری میکند حتماً کاسه ای زیر نیم کاسه است و او هدفدار (هدایت با اسلام) به اینکار مبادرت نموده است (۴۲).

اسلامی نویسان معمولاً بر این باورند که چون بچه ها کوچکند، بسیاری چیزها را نمی فهمند و یا شاید اصلاً لازم نباشد تا بفهمند. آنچه از ادبیات کودک که خارج از مدار «کتاب الهی» باشد مرود است. در همین راستاست که کتاب «هنر ادبیان» نخستین اثر «رضا علامه زاده» مرود اعلام میشود. این کتاب در سال ۱۳۵۸ از طرف «شورا» کتاب برگزیده سال اعلام شد. شورا علت این گزینش را «به خاطر هنرمندی در نحوه ارائه، سادگی و روشنی مطالب، اثر سازنده و تکرر برانگیز کتاب» مطرح نمود (۴۳). وی منتقدان مسلمان از آنها که معتقدند علامه زاده «اگر مارکسیست نباشد، حداقل ماتریالیست هست و عقایدش...



خلاف آنچه کتب الهی به ما می گویند» است و از طرفی دیگر هدف او در این کتاب «فنی خدا، مذهب و مابعدالطبیعه است» پس این کتاب فاقد ارزش است (۴۴).

پند و اندرز محتوای عمده کتابهای افسانه است و نویسندگان اسلامی در سایه آن به کودکان می آموزند که در عالم غیر افکار خویش را به طیران درآورند.

**تصویرگری کتاب کودکان**

تصویرگری کتاب کودک از دیگر اشفته بازارهایی است در مرصه هنر و ادب اسلامی که نباید از نظر دور داشت. تصویرگری کتابهای کودکان امروز خود رشته ای است مستقل در ادبیات کودکان. تصویرخوانی خود از ابزار آموزشی است که نقاشی کتاب کودک باید از آن سر دربیآورد. بازهنگامی یک تصویر یا به روایتی دیگر تصویر خوانی قبل از هرچیز در رابطه با کشور ما هنوز احتیاج به آموختن دارد. فقر موجود در این مرصه و عدم قدمت آن باعث شده که اسلامی نویسان به همراه داستان تصویرهایی گچی کنند به کودک ارائه دهند و از آنها که کودک ایرانی هنوز موفق به یادگیری الهای تصویرخوانی نشده است و این رشته هنوز دوران کودکی خود را در ایران می گذراند، تصویرگران اسلامی میدانی فراخ یافته اند تا رنگها را درهم آمیخته، تراوشات اشفته فکر خویش را در مایه تصویر به همراه داستان به خورد کودک دهند. برای نمونه به کتابی توجه کنید: «پاران شادی» حکایت فیلی است که با زنبورها دوست میشود. در کتاب می خوانید فیل زیر درخت استراحت میکند (ص ۵) ولی در تصویر که فیل را در حال استراحت نشان میدهد درختی وجود ندارد. در کتاب می خوانیم که فیل وارد جنگل شده است (ص ۶) ولی در چنگلی که تصویر شده حتی یک درخت هم وجود ندارد و نمونه های بسیار دیگر (۴۵).

«گلک چه مهربان است» کتاب دیگری است که «به خاطر داستان ساده، روان و توأم با حسی ظریف و کوبانگانه و برنده» (لوح زرین» یعنی بهترین کتاب کودک در سال ۱۳۶۹ گردیده است (۴۶). «گلک» اسم فخری است ملبس به پیراهن سفید که با خالهای سیاه و سبز و سرخ و آبی (در تصویر) نقاشی شده. در نوشته خبری از خال آبی نیست. دخترک خال سبز پیراهنش را به قوربافه ها، خال سرخ را به پروازها و سیاه را به کفشدوزکها می دهد. طبق نوشته، پیراهنش بی خال میماند ولی طبق تصویر هنوز خال آبی بی سرنوشت است. نوشته بدون اینکه تکلیف خال آبی را مشخص کند پیراهن کاملاً سفید بر تن کودک میکند و تصویر نیز چنین. حال چه کسی جواب کودک خواننده را، آنگاه که به خال آبی دقیق میشود و از آن میپرسد خواهد داد، معلوم نیست (۴۷).

تصویر یعنی دنیایی که فضای ذهنی کودک را گسترش می دهد و به او قدرت تجسم می بخشد، بدینوسیله حتی اگر او قادر به خواندن نباشد، تصویرها می توانند اندیشه و پیامی را به وی منتقل کنند. امروزه دیگر

**۳ - گذشته گرای و افسانه پردازان**

«بازگشت به اصل خویش»، «بازگشت به اسلام ناب محمدی و صدر اسلام»، «بازگشت به اسلام اصیل» و... از جملاتی هستند که به تکرار شنیده میشود. این اصل در عمل ناشی هرگونه علم گرای و نوآوری است. کودک را باید در حد امکان به دور از عالم اندیشه و تفکر نگاه داشت. بر این اساس اسلامی نویسان به سراغ سوژه های علمی و فنی نمی روند. مرصه ادبیات کودکان کتابهای علمی کمتر منتشر می کنند. به افسانه پردازان علاقه بسیاری از خود نشان می دهند و تحت پوشش «اصالت گرای» سعی در فراگیر نمودن آن دارند. گذشته گرای در ادبیات کودکان به دو شکل خود را می نمایاند. یک گونه از آن پنهان شدن زیر چتر مذهب و انتخاب سوژه های صرف مذهبی است. اکثر این گونه قصه ها شرح حال پیامبران، سرگذشت ائمه و یاران آنهاست و چالب اینجاست که اغلب سوژه ها در این زمینه نه ابدایی، بلکه زدی است. منبع ها معمولاً کتابهای «قصص انبیاء»، «منتهی الامال» از شیخ عباس قمی، «همگام با قرآن» اثر کریم زمانی و به ویژه کتاب نوجلدی «داستان راستان» از مرتضی مطهری هستند. داستانهایی از این کتابها، بخصوص آخری که قبل از انقلاب چاپ و پس از انقلاب مکرراً تجدید چاپ گردیده، توسط نویسندگان بسیاری بازنویسی و به نام خویش به صورت مستقل به چاپ رسیده است. در این آثار اغلب پیروزی اسلام و مردان مسلمان و پندهای اخلاقی مورد احتیاج مذهب تبلیغ و ترویج می گردد. اغلب نویسندگان این آثار، نه کودک را میشناسند و نه زبان او را میدانند. آنان بدون هیچگونه اطلاعی از روانشناسی کودک و رشد، انگیزه ها و گرایش او، تمایل و نیاز کودک، از ادبیات کودک همین را فهمیده اند که باید ساده بنویسند. برای اینکار هم هیچ احتیاجی و نیازی به فراگیری بر خود نمی بینند.

بدین ترتیب افکار علمی از کتابهای کودکان رونق شده و به جایش مرصه ای ایجاد گشت تا یک ایدئولوژی و تنها یک ایدئولوژی تبلیغ شود و بدینسان بینش علمی حذف و عالم قیب و الهام متداول و رایج گردید، عالمی که در آن نقش اساسی را نه مردم عادی، بلکه برگزیدگانی از قبیل پیامبران و امامان که رابط بین مردم و خدایند به صده دارند.

عالم قیب، اوهام، خرافات، عالم خواب، نستهای غیبی، بهشت، جهنم، تقدیر، سرنوشت، اندرزهای حکیمانه و... همه و همه از موضوعاتی هستند که در این بخش وسیعاً به کار گرفته می شود: «خدا نجاتمان داد، خدا بینایی را از بطنم گرفته بود...» (۳۸)، «اما وقتی سر اصلی رفت، سرما و چشمهای ما چه ارزشی دارد» (۳۹)، «نیازی به کلنگ نبود، بست که می زد خاک برداشت میشد، گوشتی از قبل آماده کرده بودند. صعب معطر و خوشبو، مگر این خاک را از کجا آورده بودند» (۴۰)، «خاله لیلما می گوید: بابای تو زنده است، حتی تو رو هم می بیند، کارها تو خوب انجام بده، نماز تو سر وقت بخون تا اون ازت راهی باشه... اگه یه روزی خبر آوردند که بابات شهید شده، گریه نکنی ها» (۴۱). و سدها نمونه دیگر که در هر کتابی می توان یافت.

شکل دوم گذشته گرای خود را در پرداختن و بازنویسی افسانه ها تحت نام توجه به فرهنگ خلقها (فولکلور) می نمایاند. اسلامی نویسان تا آنجا که توان داشته باشند، آنچه را از افسانه ها که می توانند به طریقی بیانگر و مدبگر نیازهای فکری و اجتماعی شان باشد، بازنویسی می کنند و اگرچه در این زمینه نتوانند توفیق یابند و یا نیاز خویش را جبران نمایند، به کشورهای «غیر قریبی» و معمولاً چین و ژاپن روی می آورند. میزان بالای ترجمه این گونه کتابها

تصویرخوانی را چرتی از خواندن به حساب می آورند، چرتی از ادبیات کودکان و نوجوانان که استقلال دارد. تصویر باید آنچه گویا و ساده باشد که کودک پیرامون خویش لمس کند. ولی تصویرگر اسلامی با رنگهای غیر ملموس فضایی می آفریند که حتی پیام تصویر در آن گم شده است و تصویرها به هیچ وجه روشنگر مفاهیم نوشته نیستند.

تصویر باید به پرورش ذهن کودک کمک نماید و این ممکن نیست مگر اینکه تصویرگر از الفبای روانشناسی کودک و رشد اطلاع داشته باشد، بر این اساس هر نقاش از گروه راه رسیدن ای نمی تواند تصویرگر کتاب کودک باشد. تصویرگری کتاب حاکی از نیاز کودک به تصویر است نه تزئین کتاب. امری که هنوز اسلامی نویسمان آن را دریافته اند.

این آنگاه که شرح داده شد، نشانگر آن است که «نویسنده ما نمی تواند بنویسد یا اگر می نویسد چنان سست و دل بهم زننده است و چنان وقایع را قلب کرده که آدم آرزو میکند ای کاش اصلاً نمی نوشت و این طور با دفاع بدش بعضی از ارزشها را به ابتدال نمی کشید... نوشته ها یا خشک و بی روح است و یا بیگانه ای و مصنوعی و مسلم است که من خواننده آنها را باور نخواهم کرد، آنها را دروغ خواهم پنداشت و تحت تاثیرشان قرار نخواهم گرفت. این وجه غالب قصه نویسی ما است... (۴۸).

منابع:

- ۱) گزارش شورای کتاب کودک - شماره اول - سال هیجدهم.
- ۲) صحیفه، شماره ۲۳.
- ۳) به نقل از صباح زنگنه معاون فرهنگی وزارت ارشاد - کیهان ۲۱ مرداد ۶۹.
- ۴) آمار به نقل از «سنگره»، از انتشارات روابط عمومی نومن نمایشگاه بین المللی کتاب تهران.
- ۵) آمار به نقل از کیهان هراتی - ویژه هنر و ادب - ۲۴ فروردین ۶۷.
- ۶) مصطفی رحماننوست - نویسنده کودکان - کیهان هراتی ویژه هنر و ادب - ۲۴ فروردین ۶۷.
- ۷) خمینی - در بیدار با اعضاء کانون نویسندگان ایران - کیهان ۵۸/۲/۱۰.
- ۸) رضا رهگذر - نویسنده کودکان - در مصاحبه با کیهان هراتی ۱۰ فروردین ۱۳۶۷.
- ۹) علی میرزا بیگی - نویسنده کودکان - کیهان هراتی - ویژه هنر و ادبیات - ۱۰ فروردین ۱۳۶۷.
- ۱۰) منصور حسن زاده - نویسنده کودکان - کیهان هراتی - ویژه هنر و ادبیات - ۱۰ فروردین ۱۳۶۷.
- ۱۱) سوره - جنگ نهم.
- ۱۲) ملکدر
- ۱۳) ملکدر
- ۱۴) سوره جنگ چهاردهم - بیست سال تلاش - محمد نیدار.
- ۱۵) ملکدر
- ۱۶) ملکدر ص ۱۲۶
- ۱۷) گزارش شورای کتاب کودک - سال هفدهم - شماره ۴.
- ۱۸) سوره جنگ چهاردهم - ص ۱۴۴

- ۱۹) ملکدر ص ۱۴۵
- ۲۰) زینب ایمن - مجله شاهد - ۱۵ خرداد ۱۳۶۱
- ۲۱) صابر حافظان - اطلاعات - ۱۵ مهرماه ۱۳۶۱
- ۲۲) مهدی شجاعی - داستان «نو کیوتو»، نو پنجره، یک پرواز - از مجموعه «دخمه» برگزیده مسابقه بزرگ فرهنگی قرارگاه خاتم الانبیا - انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - تهران ۱۳۶۶.
- ۲۳) علیرضا مرتضوی کروی - کتاب آموزش الفبا و کلمات فارسی - از انتشارات کانون فرهنگ و هنر اسلامی.
- ۲۴) امیرحسین فردی - نویسنده کودکان - در مصاحبه با کیهان هراتی - ۱۰ فروردین ۶۷.
- ۲۵) هدایت الله بهبهانی و مرتضی سرهنگی - بر تن از مسئولان دفتر هنر و ادبیات مقاومت - در مصاحبه با کیهان - ۲۰ بی ۱۳۶۸.
- ۲۶) ملکدر
- ۲۷) مهدی جوانی - خاطره ها و خطها - سوره جنگ سیزدهم - مرداد ۱۳۶۶
- ۲۸) اصل نهم از اعلامیه جهانی حقوق کودک - سازمان ملل متحد
- ۲۹) این اعتراضنامه در سوره جنگ چهاردهم نوشته شده است.
- ۳۰) محمد حسین لثوبی - کیهان ۲۸ شهریور ۱۳۶۱
- ۳۱) محمد باقر کشمیری - کیهان ۱۶ شهریور
- ۳۲) سوره - جنگ چهاردهم
- ۳۳) ملکدر
- ۳۴) گزارش شورای کتاب کودک - سال چهاردهم
- ۳۵) سوره - جنگ چهاردهم
- ۳۶) ملکدر
- ۳۷) ملکدر
- ۳۶) مترجمین کتاب «گذاری در ادبیات کودکان و نوجوانان»، لیلی ایمن (اشی)، توران میرمادی (خمارلو) و مویخت دولت آباهی هستند.
- ۳۷) سوره جنگ - چهاردهم
- ۳۸) داستان حادثه - اطلاعات - ادبیات جنگ - ۸ خرداد ۶۸
- ۳۹) رضا رهگذر - داستان حضور - سوره جنگ پانزدهم
- ۴۰) حضرت الله قنبری همدانی - داستان شام فریبان خمینی بزرگ - سوره پانزدهم
- ۴۱) حسن فتاحی - داستان بابا زنده است - مجموعه پل - از داستانهایی منتخب آثار مسابقه بزرگ فرهنگی قرارگاه خاتم الانبیا
- ۴۲) کیهان هراتی - ویژه هنر و ادب - ۱۰ فروردین ۱۳۶۱
- ۴۳) از گزارش شورای کتاب کودک سال ۱۳۵۹
- ۴۴) سوره - جنگ چهاردهم
- ۴۵) باران شانی - نوشته حمید گروگان - نقاشی از مهرداد نمیمان - از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- ۴۶) کیهان - گزارش نومن جشنواره کتاب کودکان و نوجوانان - ۷ مهر ۱۳۶۹
- ۴۷) گلک چه مهربان است نوشته شکوه قاسم نیا - نقاشی از کریم نصر - از انتشارات نهاد هنر و ادبیات
- ۴۸) محمدرضا پایراسی - نویسنده کودکان - در مصاحبه با سوره شماره چهار - تیرماه ۱۳۶۹

جدول مقایسه ای منابع کتابهای منتشر شده در سالهای ۵۵ تا ۶۶

موضوع	۱۳۵۵	۱۳۵۷	۵۸-۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶
کلیات	۴۸	۱۲۴	۵۶	۱۴	۷۲	۶۲	۱۷۷	۹۹	۶۴	۹۱
فلسفه	۹۰	۱۸۱	۹۸	۲۸	۹۲	۹۰	۹۴	۱۲۰	۹۷	۱۶۴
ببین	۵۱۶	۶۶۰	۳۳۳	۲۵۱	۸۸۴	۴۵۲	۱۷۵۲	۱۲۹۴	۹۷۳	۱۱۳۲
علوم اجتماعی	۴۱۰	۳۱۱	۷۸۵	۲۰۰	۴۴۰	۱۳۶	۵۷۲	۳۷۰	۲۴۱	۳۱۶
زبان	۷۳	۲۲	۶۰	۲۰	۴۷	۷۰	۲۳۹	۲۴۱	۱۹۴	۳۳۳
علوم محض	۷۳	۱۱۵	۱۱۱	۴۴	۷۷	۱۰۰	۱۴۸	۲۲۶	۱۴۷	۲۳۰
علوم صلی	۵۶۷	۱۲۸	۱۴۶	۱۳۱	۳۰۵	۳۲۶	۶۲۷	۶۴۹	۴۲۸	۶۵۴
هنر	۸۷	۶۷	۵۹	۵۱	۱۵۰	۷۸	۲۰۴	۲۵۳	۱۶۷	۱۶۴
ادبیات	۴۹۹	۷۹۱	۳۶۷	۱۳۶	۳۷۷	۵۷۲	۱۰۵۵	۸۳۲	۴۴۰	۴۹۷
تاریخ و جغرافیا	۲۶۱	۳۲۰	۳۳۹	۱۵۴	۳۹۶	۲۹۲	۴۱۶	۳۲۱	۲۳۲	۲۰۱
کودکان و نوجوانان	۱۵۳	۲۷۲	۲۸۷	۱۲۸	۳۰۶	۵۵۸	۱۰۹۱	۹۳۲	۸۱۹	۹۳۸
جمع	۲۷۷۷	۲۹۹۱	۳۰۴۱	۱۲۸۷	۳۰۵۱	۳۷۳۶	۶۲۷۶	۵۴۴۸	۳۸۱۲	۴۸۱۰

منبع: سنگره، نشریه روابط عمومی نومن نمایشگاه بین المللی کتاب در تهران

ارامنه کرده و از قتل و غارتی که نادرشاه در هندوستان مرتکب شده خجالت بریم و شرمنده باشیم. اقوامی که مورد حمله ما واقع شده اند هم انسان بوده اند و مادر و فرزند و برابر داشته اند. این درست نیست که حمله خود را به دیگران پیوندی و کشورگشائی بنامیم و حمله آنها را به ما هجوم و غارت و کشتار. برای رواج دادن اعتدال فکری و انصاف و سلامت طبع و صلح جوئی، هیچ چیزی بهتر از این نیست که تاریخ را به انصاف و اعتدال بنویسیم و خوبخواهی و خودستانی باطنی خود را وطن پرستی نام ندهیم.

ک. ص: همانطور که میدانید خاطره نگاهی برای نسل های بعد، ارزش تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زیادی دارد. آیا شما به فکر نوشتن اتوبیوگرافی خاطرات خود نیستید؟

ا. ی: هرکسی که با کتاب و دفتر سر و کار دارد و دست به قلم می برد طبعاً گاه به نظرش میرسد که خاطراتش را بنویسد و سینه خود را کمی سبک کند. منم از این هوس گذرا برکنار نبوده ام و گاه شده است که هوس کرده ام بعضی ماجراها را بر حسب برداشت خود روی کاغذ بیاورم اما مشغله روزانه من پیوسته آنقدر زیاد بوده است که هیچ وقت فرصتی برای اینطور کارها نداشته ام. البته منکر نیستم که نوشتن خاطرات می تواند در روشن کردن وقایع مفید واقع شود و هم می تواند اثری ادبی بوجود بیاورد، و به اینجهت مگر دیگران را به نوشتن خاطراتشان ترغیب کرده ام و از جمله بسیار متأسفم که مهندس رضا گنجه ای با آن نثر شیرین و طنز نمکین که خیلی ها در هفته نامه باباشمل با آن آشنا شده اند این ترغیب مرا به گوش نگرفته و همه ما را از کتابی بسیار خواندنی محروم نگاه داشته است. اخیراً که کتاب «روزها» تألیف دکتر اسلامی نوشتن را در شرح خاطرات کوکی و نو جوانی وی می خواندم از لطف بیان او و وصفهای شیرین و شیوایش بسیار لذت بردم و شاد شدم که بنوشتن خاطرات خود دست زده است و بر امکان ها و شیوه گفتارش غبطه خوردم. اما تأسف من از بی توفیقی ام در این زمینه صیق نیست، زیرا در ته ذهن من تصویری از گذرندگی و بیهودگی کارهای بشری هست که مانع آن میشود که برای کارهای ناقابل خود قدری قائل باشم و یا خاطرات خود را لایق ثبت و ضبط بدانم و اگرچه به کوشش معتقدم و خود هم شاید پُرکامل نباشم، در باطن اعتقاد محکمی به بقا و اعتبار اثر این گونه کوششها ندارم. منتها کوشش را لازمه زندگی میدانم و مگر بیاد این بو بیت پر معنی اقبال لاهوری می افتم که:

ساحل افتاده گفت گر چه بسی زیستم  
و که نه معلوم شد چیستم و کیستم  
موج شتابنده ای تیز خرامید و گفت  
هستم اگر میروم و نروم نیستم

حل، زندون نابرابریهای اجتماعی است. اما مگر گوش «جهان متعفن» به کار این حرف هاست؟! «درده آتی تلاش برای انتقال بیشتر ثروت های کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند به میزان ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت»، «و برسنگینی بازپرداخت بدهی ها از سوی کشورهای فقیر افزوده خواهد شد»، «و بی آنکه به خواست و فریاد کودکان توجه شود - پروژه از سوی سران ۲۴ کشوری که در «اجلاس نوروز» شرکت داشتند - حتی بر میزان روزانه ۲/۵ میلیارد دلار هزینه تسلیحات نیز افزوده می شود، آنهم با برپایی هیاهوهایی که صدای کودکان جهان را خفه می کند: صدای «آنته کوچک» آلمانی و «کارلوس» مکزیک را در آستانه ی مرگ. «پرنده ها را باید دوست داشت، اما بیشتر از بچه ها؟ پرسر بچه ها بپم می ریزد اما پرنده ها را از آب های آلوده به نفت می گیرید و برای نجات جانیشان بستری شان می کنید! حتی پرنده دوست داشتن تان را هم نمی شود باور کرد!» و «ایکاش متولد نمی شدم، من چیزی جز کار، گرسنگی، بیماری، فقر و آوارگی ندیدم؛ ایکاش متولد نمی شدم»

بشمار رفته است. بعضی ها نوشته اند که رو آوردن به عالم برون و چنگ در دامن عوالم عرفانی زدن ممکن است نتیجه آشوبهای زمانه و فرو ریختن اصول مالوف و یأس از اصلاح کارهای نپویی است، و شاید این نظر بی حقیقتی نباشد.

م. پ: لزوم دانستن تاریخ ایران را خودتان اشاره کردید، اما متأسفانه کتابهای تاریخی فارسی که در اختیار داریم، کمتر به واقعیت ها انطور که بوده اند، پرداخته اند. اینطور نیست؟

ا. ی: مثل همه رشته های دیگر ما کتاب تاریخی خوب کم داریم. نه اینکه هیچ نباشد؛ در میان آثار قدیم «تاریخ بیهقی» بی نظیر است و «جامع التواریخ» رشیدی اثر بسیار ارزنده ای است. در میان تاریخ های جدید، من «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی را بخصوص دوست دارم که گرچه کمی شلوغ و درهم است ولی نمودار صادقی از وقایع و احوالی است که منجر به مشروطیت شد. متأسفانه تحلیل تاریخی درست که با دقت و بی نظری و تیزهوشی نوشته شده باشد کم است. کتابهای فریدون آدمیت کوشش مشکوری است برای تحلیل وقایع دوران قاجار و بعضی از افراد مؤثر آن. نمونه بسیار خوب تحقیق تاریخی، مقالات دکتر جواد شیخ الاسلامی است درباره احمد شاه و عده ای از رجال و رویدادهای دوره رضاشاه. تاریخ ایران متأسفانه خیلی از اوقات وسیله ای می شود برای گزافه گوئی و فخر فروشی که یک روز ایران را به عرش می برند و هیچ کشوری را قابل مقایسه با آن نمی دانند و همه ابداعات و فتوحات فرهنگی را کار ایرانیان می شمارند، و یا آنکه تقصیر همه شکست ها و ناکامیها و جهل و فقر ما را نتیجه توطئه خارجیان میدانند و انگشت انگلیس ها را در پس همه وقایع می بینند. به عبارت دیگر مردم ایران را عاجز و ناتوان و عاری از هرگونه تأثیری در کارهای خود می شمارند، و بیماری ذهنی خود را به صورت تاریخ کشور جلوه می دهند. این نوع مبالغه ها جز آنکه ما را از حقایق زندگی دور دارد و یا مباهات بیجا و یا یأس و بدبینی را در ما تقویت کند چه فایده ای دارد؟ از تاریخ می توان برای تربیت فکری و عاطفی مردم فایده بسیار برد. تاریخی که بی تعصب نوشته شود و نه بی جهت همه افتخارات دنیا را به ما منسوب کند و نه مدعیان مارا بی جهت زشت و ذلیل بشمارد، در تقویت خصیصه انصاف و حق را به حقدار دادن بسیار مؤثر است. این بسیار بجاست که ما از رفتار انسانی فاتح پیروزمندی مثل کوروش بخود بیالیم، اما همچنین بجاست که از ستمی که شاپور دوم نسبت به اقلیت های مذهبی ایران و

برای لاقل، جلوگیری از گسترش این فجایع، و به گونه ای انسان بوستانه، طرح می شود که «می باید بخش بزرگی از بودجه های غیر ضروری، و از آن جمله بودجه های نظامی را صرف تأمین نیازهای اجتماعی و فردی کودکان کرد». گفته شده است که: تنها با اختصاص ۲ درصد بودجه سالانه نظامی جهان ۵۰ میلیون کودک درده ۹۰ از مرگ نجات خواهند یافت، و با بهره ای که کشورهای فقیر برای وام های مربوط بخريد اسلحه می دهند می توان مساله کمبود و آلودگی آب آشامیدنی بسیاری از کشورهایمان را حل کرد و مانع بروز بیماری، مرگ و کوری میلیون ها کودک شد، و هزینه تأمین تغذیه یک کودک به مراتب کمتر از هزینه ساخت مواد منفجره ای است که به هر کودک در سراسر جهان تعلق می گیرد. گفته شده است که: صرف ۱٪ بودجه نظامی جهان به مدت ۲۰ سال می تواند گرسنگی ران کشورهای فقیر از میان بردارد، و یک سوم هزینه یک زیر دریایی «ترایدنت» و هزینه ای معادل یک دهم هزینه یک کشتی اتمی می تواند مالاریا را در جهان در آستانه ی ریشه کنی قرار دهد. نه فقط

## به بهانه سالروز مرگ فرهاد سمنار



فرانکفورت - نمایشگاه جهانی کتاب - ۱۹۸۲

کنفرانس مطبوعاتی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (بر تبعید) در اعتراض به اختصاص غرله کتاب به جمهوری اسلامی ایران از راست به چپ: فرهاد سمنار و اعضای هیئت دبیران وقت کانون: نعمت آزوم، هما ناطق، غلامحسین ساعدی

مهدی خانیابا تهرانی

آنان که محیط فضل و آداب شدند  
در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون  
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

### به بوی خاک وطن خفته در کرانه تبعید

به یاد بیدار فرهاد سمنار

نعمت آزوم

طنین خنده معصوم تو

هنوز روی ذهن من

از نوردست می ریزد

ز شبیب تند مه آلود سال های گمشده در یاد

ز روی برگ های درختان سالخورده گیلاس بین راه

- رمی نراز که با آفتاب آخر خرداد، -

پگاه «مایفس» را به گذاری بلند،

به ظهر «مونیخ» می پیوست.

و ما برای شب شعر، در سفر بودیم

و راه از میانه جنگل کنار رود،

و از درون بیشه انبوه خاطره های تو می گذشت

- تنور خاطره ما گرم بود از سخنت -

و پر شور می سوخت.

و گرمی، به دم سرد آه، می افسرد،

به پاره میزم سخنی نو، ز خاطرات کهن،

نویاره می افروخت.

فدسامبر مصادف است، با سالگرد مرگ ناگهانی فرهاد سمنار، چوینده و کوشنده صدیق راه آزادی و عدالت اجتماعی. پارسال همین موقع بود که خبر درگذشت او، بوستان و یارانش را غرق در ماتم و اندوه نمود، و اکنون پس از سپری شدن یک سال از این ضایعه جانگداز هنوز آثار زخم و بردی که از این واقعه بر روح و روان مادر مهربان و همسریارفا و برادران و یارانش وارد آمده، التیام نیافته است. آخر چگونه می توان مرگ زودرس او را فراموش کرد؟ فقدان او نه تنها برای خویشاوندان و یاران نزدیک او ضایعه دردناکی است، بل که برای جامعه روشنفکری ایران نیز ضایعه بزرگی به شمار می رود. برآستی آشنائی و انس و الفت با او، برای همه یارانش موهبتی بود که افتخار آن برای آنان تا زمانی که بر قید حیاتند و بر راستای هدفهای اجتماعی و آرمان مشترک انسانی شان تلاش می ورزند، ماندگار خواهد بود.

فرهاد حاصل نسلی بود که در تکاپوی ساختن جهانی شریف و کمال به هر دری می زد. او از هیچ تلاشی در راه تحقق آرمان های والای انسانی فروگذار نکرد و تا واپسین روزهای زندگی پربار خویش لحظه ای از کار و کوشش باز نایستاد.

فرهاد سمنار در سال ۱۳۲۲ در شهر تهران در دامان پرمهر خانواده ای فرهنگ دوست به دنیا آمد و پس از گذراندن دوره دبیرستان به قصد ادامه تحصیل در سال ۱۳۴۱ راهی آلمان شد. ابتدا در شهر کلن و سپس در فرانکفورت در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت. فرهاد در همان سال اول ورودش به آلمان، به صفوف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی پیوست، و در اثر فعالیت های شبانه روزی و لیاقت و پشتکارش در جنبش دانشجویان ایرانی در سالهای ۶۳ تا ۷۸ چند بار به دبیری کنفدراسیون جهانی انتخاب شد و در این سمت خوش درخشید.

فرهاد، پس از سالها پیکار علیه استبداد محمد رضاشاهی، در آستانه انقلاب ایران، روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ به همراه یارانش به میهن بازگشت. در ایران، در برپائی جبهه دمکراتیک ملی ایران فعالانه شرکت کرد و با تأسیس آن جبهه به عضویت در شورایی عالی جبهه دمکراتیک ملی انتخاب شد. او در پائیز ۱۳۶۲ به همراه همسرش فائزه ناگزیر به جایی وطن شد. فرهاد، بمحض ورود مجدد به آلمان و آغاز زندگی دوباره در مهاجرت با همان شور و شوق همیشگی خود در سازمان ایرانیان دمکرات به مبارزه ادامه داد.

در امید او به پیروزی مردم زحمتکش ایران و بازگشت به میهن تا واپسین لحظه حیاتش کوچکترین خللی راه نیافت. فرهاد سمنار در آخرین سال حیاتش، برای ایجاد یک سازمان واحد بزرگ، چپ در ایران، پیگیرانه تلاش ورزید، اما، در یفا، که مرگ زودرس امان نداد، تا او بماند و در آینده شاهد بارآوری و ثمره آخرین تلاش های خود باشد.

فرانکفورت - پنج بهمن ۱۹۹۱



گذشته همره اکنون به راه بود و من از نور جای می دیدم  
درخت سال های فراوان که در کلام تو  
می رُست و برگ و بر می داد

و با طلوع خاطره ای می شکست  
و میوه های تجربه می ریخت

- گرچه بیشترش تلخ -

به روی خاک درختی که باز برمی خاست :

درخت سال نوی دیگری که هم به نوبت خویش،  
به سال های دمیده،

شکسته،

می پیوست.

حدیث و حرف تو از گوهر صداقت بود

به نبض هر سخنت مهر مردمی، می زد

و گاهگه سخنانت به شعر می مانست

و من جوانی خود را مرور می کردم

و هم جوانی يك نسل را که چون بگذشت :

تمام لحظه لحظه آن،

در گذار از لبه تیغ،

در دهانه آتشفشان!

در امتداد شب هول،

و چشم ها به افق تا که بردم خورشید!

به راستی که چه بر ما گذشته است

به راستی که چه هستیم؟

چه بوده ایم بجز نسل بردبار حادثه و آذرخش!

مگر قرار بوده به زهدان پیر مادر تاریخ،

برای نسل من و تو چقدر فاجعه بنویسند؟

چقدر خانه خرابی

چقدر دریدری ما رقم زنند؟

چه کارمایه تلاش و چقدر بند و چه اندازه سال ها تبعید؟

و چند بهاران تگرگ های بناهنگام

و باز ریختن نوجوانه های امید؟

و چند زمستان مشابعت سروهای افتاده!

چه نسل سوخته زانیم و نیست باورمان کونی ! :

هنوز راه نیفتاده، بود آتش شهر یور،

به چشمان رفته ست.

کتاب های مدرسه در دست های کوچکمان، تیر را شناخته ایم

و ناشکفته گل نوجوانی ما را،

درون بوذخ ناگه دهان گشوده مرداد، سوخته اند

و اوفتان و خزان با هزار زخم و عطش،

رسیده ایم به برفاب های بهمن امید

و در کرانه بیداد آن سراب، همی تا کنون

- دگر چگونه بگویم - به هر سپیده دمان

هزار تگه ز ما را به طاق های سرخ سحرگاه، بوخته اند

و بیشمار عزیزانمان،

به بوی خاک وطن، خفته در کرانه تبعید.

چها گذشته و بر ما چه می رود، باری

هزار سال تو گوئی که زیسته ایم

هزار سال به ما برگزیده است و باز همانیم

به بوی دیدن خورشید دیرمانده آزادی و شکفتن میهن،

در آستانه پیری ستاده ایم و باز جوانیم!

و باز خنده معصوم تو

تنیده به گلبرگ های پائیزی

فرانکفورت!

چه نام خاطره انگیزی

و من برای شب شعر، باز با تو همسفرم!

و راه از دل پائیز و بیشه زارهای کبود غروب می گذرد

و من برای تو در راه های مه گرفته تبعید

شعر می خوانم :

من از طلوع،

من از صبح،

می سرایم لیک،

به واژه های روشن شعرم، غبار شام، نهفته ست!

تورا کنار خود احساس می کنم

باری :

هنوز چهره محبوب تو

در آینه رود «راین»

شکفته ست!

پاریس - ۱۹۹۱/۲۲

هریار که ابر  
 پیمانۀ از آنرخش پر می کرد  
 بر زخم برخت، ساقه کوچک زانو می زد  
 و زخم، همیشه صف های سراب را  
 تا مرز واحه می غلطاند  
 و ساق و سراب و آنرخش:  
 تبخیر بنفش خون.

وقتی که نور بر باغچه زانو زد  
 سراب های صف از واحه به خانه برگشتند

وروی بساق آنرخش  
 پیشه سیاه کوچک رقصید  
 برخاستن ابر بنفش  
 زیبایی کودک را معمولی کرد.

### انتظار

ش - آقای

شباهنگام  
 وقتیکه از پنجره ی انتظار  
 دلشوره ی نگاهم  
 برازنا ی تیره ی خیابان را،  
 - می پاید

تبصریه های قلبم  
 گامهای عجول آمدنت را،  
 - شماره می کند.

وهدت را بر برگامی  
 چنان به گرنش ایستاده ام  
 که گفتمی مگر،

- پس از سالیانی دراز  
 دیگر بارت به تصادف،  
 - باز یافته باشم.

حضورت  
 طلیمه ی آرامش است  
 آنچنان بهنگام  
 که اگر برنگی دیگر می بود  
 گرداب اضطراب  
 دیگر غریقی را،

- همان گشوده بود.

### یاری کنندگان

اریش فرید  
 ترجمه: بهار

آن کس که از عشق می گوید  
 بی آنکه علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود دم زند،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که نگران کودکان جهان است  
 بی آنکه علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود دم زند،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که از آزادی و آینده و سعادت می گوید  
 بی آنکه علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود دم زند،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود، سخن بگوید  
 بی آنکه از عشق دم زند،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود، سخن بگوید  
 بی آنکه نگران کودکان جهان باشد،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود، سخن بگوید  
 بی آنکه از آزادی و آینده و سعادت دم زند،  
 یاری رسان نابودکنندگان است.

آن کس که فقط سخن می گوید  
 از عشق  
 از کودکان جهان  
 از آزادی و آینده و سعادت

بی آنکه قدمی علیه نابودی ای  
 که تدارک می شود، بردارد،  
 یاری رسانندگان نابودکنندگان است  
 بی هیچ تفاوتی با آنان.

## از بریده ها

کیسوانت را  
از آب گرفتم،  
رود خشکید.

تهران - مجید شهرتی

## با ماه

ندیده باور نمی کنی  
که من  
همه شب  
ماه را با اشک هایم پاک می کنم.

تهران - حسین آرزو

## چندین چه بایدت به شکایت

م - سحر

چندین چه بایدت به شکایت  
دندان غم به خونِ جگر بست

در امن سایِ گوشه روان سود  
وز عمرخای لحظه روان خست

چون پیله ای هبا شد بر پوست  
چون مهره ای رها شد بر پوست

مرد آنکه تن به پیله فروبرد  
رست آنکه او زیله فرا جست

با برفها مگو: «مشوید آب!»  
با لحظه ها مگو: «مرو از دست!»

ساحل میاد اگر تیرد موج  
دریا میاد اگر نشود مست

دریاب گوهری که ترا نیست  
کم گیر باوری که ترا هست.

۱۹۹۱/۱۰/۲

http://www.dialoq.com

در اولین سالگرد وخت تو آلمان:  
طی چند روز پانصد مورد حمله به خارجیان  
و شرب و شتم آنان توسط نژادپرستان

## آواره

ریشه هایم را  
در بست هایم  
گرفته ام.  
مانده ام حیران  
در کجای زمین  
بکارمشان.

اکتبر ۱۹۹۱ - آلمان  
ی . ص (کیل راد)

## سرود آفتاب

مریم غفاری

شراب لحظه های گس فردا  
به نستی که خواب جام شیشه شب را

با تلنگری

بهم زده است.

در خیال شیرینم، لرد می بندد

\*\*\*

بر کدام گل به اشتباه خندیدیم،  
که گلوگاه بغضمان از خار گریه خونین است؟  
به نوازش کدام گونه بی خون

نست بر لبم،

که از پشتمان

تیغ خنجر روئیده است؟

آه ... مستی ام سر هوشیاری نخواهد داشت  
آنگاه که رگانم

سرود آفتاب را

موج به موج

برده در پرده بخواند.

باران فروبارید از آن دریا پدید آمد ، زمین در همه جا نم گرفت و هفت پاره گردید» در خسرو و ریدک نیز به نام « هفت کشور» برمیخوریم. در آثار پس از اسلام این هفت کشور بدین سان ذکر شده اند :

۱- هندوان ۲- عرب و حبشان ۳- مصر و شام ۴- ایران شهر ۵- سقلاط و روم ۶- ترک و یاجوج ۷- چین و ماچین. و در غیاب اللغات بدین ترتیب از هفت کشور نام برده می شود : چین - ترکستان - هند - توران - ایران - روم - شام .

و در گزارش نامه :

به روم و به هندوستان و به چین  
به ایران و هر هفت کشور زمین

مؤلف شاهنامه ابو منصور می نویسد :  
هر کجا که آرامگاه مردمان بود به چهار سوی  
جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و به  
هفت بهر کردند . . . . هفت راکه میان جهان  
است . . . که ما بدانند دریم و شاهان او را  
ایران شهر خواندندی .

در مجمل التواریخ و القمصص آمده است که :  
تقسیم زمین و اقالیم بروجی دیگر هفت  
کشور نهادند «در نزهت القلوب» :

زمین را به هفت بخش کرده است بر سبیل هفت  
دایره .

گرفت از ماه فروردین جهان فر  
چو فردوس برین شد هفت کشور  
« عنصری »

مرا داد دهقانی این جزیره  
به رحمت خداوند هر هفت کشور  
«ناصر خسرو»

ز بهر مملکت او آفرید هفت اقلیم  
ز بهر خدمت او آفرید هفت اندام  
«مسعود سعد سلمان»

برسد ملک توبه هفت اقلیم  
که چنین است حکم هفت اختر  
«مسعود سعد سلمان»

نقدیش بود که مثل نبود  
در هفت زمین و آسمانش

« عطار »

شیراز آب رکنی و این باد خوش نسیم  
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است  
«حافظ»

امین احمد رازی مؤلف « هفت اقلیم » می نویسد  
: « زمین را هفت قسم کرده اند و هر قسم را  
اقلیمی خوانده اند . »

جغرافیدانان پس از اسلام مانند ابن حوقل ،  
عوفی و قاضی صاعد و بسیاری دیگر در کتابهای  
خویش از هفت اقلیم « و هفت کشور» نام برده  
اند .

در دوران معاصر نیز این واژه بسیار به کار گرفته

گردن کش هفت چرخ گردان  
محراب دعای هفت مردان  
نظامی

گریبازم با فلك نردسختن دريك نوضرب  
زان سخن در ششدرافتد بی سخن هفت اخترم

عطار

رو سینه را چون سینه ها  
هفت آب شوی از کینه ها  
آنکه شراب عشق را  
پیمانه شو ، پیمانه شو

مولوی

نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود  
آنچه با خرقة زاهد می انگوری کرد

حافظ

فردوسی هفت آسمان را دريك بیت آورده است :  
چو کیوان و بهرام و ناهید و شیر  
چو خورشید و تیراز برو ماه زیر

فردوسی

برسد ملک تو به هفت اقلیم  
که چنین است حکم هفت اختر

مسعود سعد

وین هفت گوهران گدازان را  
سقراط باز بست به هفت اختر

ناصر خسرو

اگر به روی تو نسبت کنندش از شادی  
فراز طارم هفتم رود چو کیوان ماه

سیف فرغانی

عکس خورشید جمالش در جهان  
شعله میزد هفت کشور می گرفت

عبیدزاکانی

هفت اقلیم یا هفت کشور و یا هفت زمین نیز  
در ادبیات فارسی از نظم و نثر بسیار آمده است.  
در فرهنگ کهن ایران و هند ، در گات ها از هفت  
بوی « یاد گردیده و هم چنین در کتاب های  
برهمنان از سپته بوی یا « سخن به میان آمده  
است .

در ویسپرد که یکی از پنج قسمت اوستاست ، نام  
های هفت کشور بدین سان ذکر می شود : ۱-  
ارژی ۲- سوهی ۳- فردزفشو ۴- ویدزفشو ۵-  
ونویرشتی ۶- ونویرشتی ۷- خونیرت  
دریندهشن آمده است که : « آنگاه که تیشتر

محمود حیدری

عدد



## در ادبیات فارسی

عدد هفت در ادبیات فارسی جایگاه ویژه ای دارد.  
دقت در این مورد در شناخت اعتقادات و فرهنگ  
مردم و ادبیات فارسی کمک می کند .

واژه هایی مانند : هفت آسمان ، هفت اختر ،  
هفت چرخ ، هفت خان ، هفت خورشید ، هفت  
دایره ، هفت آب ، هفت دریا ، هفت بوزخ ، هفت  
زمین و آسمان ، هفت قران ، هفت پیکر ، هفت  
اورنگ ، هفت بیجار ، هفت جوش ، هفت خزینه ،  
هفت خط ، هفت سین ، هفت کار ، هفت مرد ،  
هفت مات و هفت برادران نمونه های آن هستند :

تا بدین هفت فلك سیرکنند هفت اختر  
هم چنین تا که پدیدار بود هفت اورنگ

فرخی

هفت خط داشت جام جمشیدی  
هر یکی در صفا چو آئینه  
چو و بغداد و بصره و ازرق  
اشک و کاسه گر و فرودینه

ادیب الممالک

اگر خود هفت سیح از بر بخوانی  
چو آشفتی ا. ب. ت ندانی

سعدی

باز فراش چمن یعنی نسیم نوبهار  
بر چمن گسترد فرشی از پرند هفت کار

ابن یعین

شده است. میرزا حسن فسانی مؤلف فارسنامه ناصری بر زمان ناصرالدین شاه قاجاری نویسد:

«آبادی روی زمین را از روزگارهای پیشین به هفت بهر کرده هربهری را اقلیمی گفته اند... بعضی گفته اند پادشاهی بوده هفت پسر داشته هربهری را به پسری داد و بعضی گفته اند برای آنکه هراقلیمی راستاره ای از سبعة سیاره تربیت کند، آن اقلیم را به آن ستاره نسبت دهند، چنانکه گفته اند اقلیم اول منسوب به زحل و دوم به مشتری و سوم به مریخ و چهارم به آفتاب و پنجم به زهره و ششم به عطارد و هفتم به ماه. ستاره شناسان قدیم بر بالای این هفت آسمان فلك ستارگان را می دانستند و این فلك را منطقه البروج می خواندند و بالای این هشت فلك، فلك الافلاك یا عرش یا عرش اعلی قرار داشت.

شماره صورفلکی در منطقه البروج ۱۲ می باشد و آفتاب در گردش سالیانه از برابر آنها می گذرد و هر موسم سال بستگی به آن دارد که آفتاب در برابر کدامیک قرار گرفته است. هنگامیکه آفتاب از پیش (بره، گاو، دویک) میگذرد بهار (خرچنگ، شیر، خوشه) تابستان و (ترازو، کژدم، کمان) پاییز و (بزغاله، دلو، ماهی) زمستان است.

نقش و معنای نمادین عدد هفت در اذهان ایرانیان چندان است که بعنوان نمونه، چون کنسول روس به سنگر ستارخان سردار ملی ایران می آید و پیش نهاد می کند تا برای نجات خویش بیرق روسیه را به درخانه خود بزند، ستارخان جواب میدهد: «جنرال کنسول من می خواهم هفت کشوری زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نروم.»

●●●

یادداشت:

هفت فلك را حکیم ناصر خسرو بدین سان در شعر آورده است:

نخستین فلك ماه را منزلت  
دگر تیر را پازنا هید راست  
چهارم فلك باز خورشید را  
کز مرجهان را سراسر ضیاست  
ز بریان بهرام و برجیس و یاز  
زحل آنکه تخم بلا و جفاست  
و چرخ مهین است و کیهان زیر  
که چرخ مهین معدن برجهاست  
مهین عالم آنرا نهد فیلسوف  
که منزلتگه انبیا و اصفیاست  
چو آنجا رسیدی سخن بسته شد  
ندانم برون زین فلا یا ملاست

و در ترکیب و ساختمان هفت اختر آورده است:

نهاد عالم ترکیب و چرخ و هفت اختر  
شد آفریده به ترتیب ازین چهار گهر  
ز آب روشن و از خاک تیره و آتش و یاد  
چهار گهر و هر چار ضد یکدیگر

## گلاس نوست ایرانی

احکام الهی معتقد است، و گروهی به حقوق بین المللی تنظیم شده توسط غرب، وفا دارند؛ و بدیهی است که این دو در اساس مقابل هم قرار می گیرند. هیئت سردبیری مذکور امیدوار است که شکل گیری تشکل نویسندگان ایران، موجب افزایش حساسیت و تحریک نویسندگان مسلمان به ایجاد تشکل مطلوب خود شود. به هر رو، مسائل جاری و افزایش کیفیت مطبوعات، سطح فرهنگی و فکری جامعه ی ایران را افزایش می دهد. حیات مجدد فردوسی، شاعر ملی ایران در هزاره ی شاهنامه نمونه ای از این افزایش سطح فرهنگی و فکری است.

یکی از مهمترین نمونه های رشد انتشارات و گلاس نوست مربوطه، چاپ مجدد مینیاتورهای تجویدی است. استاد بزرگی که بعد از انقلاب تا این اواخر، مینیا توهایش به دلیل مفهوم زنانه ی آنها، ممنوع انتشار شده بود. کتاب های گرافیک با چاپ عالی از آثار تجویدی، امروز در اغلب کتابفروشی ها موجود است.

تأثیر و ترانزچگونگی برخورد با آثار تجویدی، روی آوری به نظامی، شاعر قرن نوزدهم، و خاقانی، سراینده ی شعرهای کوتاه طنز آمیز، بود. مجسمه ی این دو شاعر، تازه امسال در تبریز با حضور حسن حسن آف - نخست وزیر جمهوری آذربایجان شوروی که در حال دیدار از ایران بود - پرده برداری شد. این مجسمه ها توسط پیکر تراشان آذربایجان شوروی - زادگاه این دو شاعر - ساخته شده و به شهر تبریز اهدا شده است.

به همین ترتیب، جهشی نیز در موسیقی ایرانی رخ داده است. آثاری که قبلاً از سوی متعصبین مذهبی تحریم می شد (و تنها آوازهایی که برای جنگ و سوگواری بود، مورد استفاده قرار می گرفت) اینک تبدیل به آثار مقدس شده اند. پیوند دوباره ی موسیقی سنتی ایرانی با ارکستر سمفونی تهران (که از موسیقی کلاسیک غرب، تأثیر می پذیرد) آثار متحول تازه ای را بوجود آورده است. شهرام ناظری (آوازخوان) و کامکار (آهنگساز) به مناسبت شصتین سال تولد سهراب سپهری - شاعر نقیذ نوپرداز ایرانی - قطعاتی را با نام «درگستانه» اجرا کردند و این تجربه موفق را با اجرای قطعاتی دیگر در هشتصدمین سال درگذشت جلال الدین رومی سراینده ی مثنوی - تکرار نمودند. این دو اثر بزرگ هنری را که در واقع، نوعی نوآوری در موسیقی سنتی ایرانی است، باید از آثاری دانست که بیانگر غنای موسیقی ایرانی اند.

دیگرانمداران موسیقی ایرانی، محمد رضا شجریان، و آهنگسازی به نام مشکاتیان هستند. اما ستارگان درخشان موسیقی ایرانی، تعریف و جهانداراند. اینان غرقه در جذب ی موسیقایی شعر حافظ و رومی، غنای فرهنگ ایرانی را در نطن صدایشان انعکاس میدهند. «صبح مشتاقان» و «دود و عود» در شمار آثار اخیر اینان است. همچنین باید به اثر پیانیست ایرانی، جواد معروفی اشاره کرد که بیش از یک دهه، توزیع آن ممنوع بود و اخیراً با جلد زیبا به صورت نوار، در دسترس عموم قرار گرفته است. در پشت سر همه ی مردان موسیقی، پرپسا با صدای مسحورکننده اش قرار دارد. او که از زمان سقوط سلطنت پهلوی در گوشه ای ایستاده بود، کم کم پدیدار می شود. این روزها، او به همواران زن در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آموزش صدا می دهد. اما هنوز در ایران، تکخوانی زن، حرام شمرده می شود.

این روزها ایران، تقریباً در همه ی حوزه های فرهنگی، بویژه در حیطه ی مطبوعات و موسیقی، چهره ی جدیدی از خود به نمایش می گذارد. فقط در سال ۱۹۹۰، به تعداد ۱۸۲ مجله ی ماهانه و هفتگی نی که در دو سال قبل از آن (۱۹۸۸) منتشر می شد، ۹۱ مجله ی دیگر اضافه شد. اگرچه اغلب این مجله ها - مانند آدینه، گریون، آینه اندیشه، و سوره - در شناسنامه ی خود قید کرده اند که مجله ای آموزشی، فرهنگی، دینی، و اجتماعی هستند اما مباحث جاری در حیطه ی ادبیات، گاه رنگ سیاسی به خود می گیرند، و برخی از تندترین نویسندگان مخالف شاه، که طی دهه ی اخیر نامی از آنان نبود، با نوشته های انتقادی شان در مطبوعات ادبی، مجدداً مطرح شده اند؛ مثل مصطفی رحیمی و رضا برهنی.

از آنجا که تنها پنج روزنامه ی دولتی بطور منظم منتشر می شوند، و بطور گسترده گرایشات سیاسی درون حاکمیت اسلامی را در سطح ملی منعکس می کنند (کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، ایران، سلام)، مشکل می توان اختلاف نظرات سیاسی را - که تنها در یک دموکراسی چند حزبی امکان بروز دارند - در صفحات مطبوعات مخالف رژیم، تجزیه و تحلیل کرد.

البته به نظرمی رسد که سیاست های رفسنجانی در زمینه ی لیبرالیزه کردن اقتصاد و رابطه با غرب، و شکل کردن کنترل روی فعالیت های روشنفکری و فرهنگ، موجب نگرانی جناح تندرو روحانیت حاکم شده است. در شرایط فقدان احزاب سیاسی و پلورالیسم سیاسی، مبارزه ی سیاسی در ایران به حیطه ی فرهنگی انتقال یافته است. بعنوان مثال، هنگامی که تعدادی از نویسندگان ایرانی که در حال ایجاد تشکلی برای نویسندگان هستند، بیانیه ای در این باره انتشار می دهند، طی آن به نقض حقوق بشر در ایران نیز اشاره می کنند؛ و این اشاره به نقض حقوق بشر، باعث می شده که تند روان حکومتی در شاهنامه سوره - که توسط حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی منتشر می شود - از همه ی نویسندگان معتقد به ولایت فقیه، جهت تشکیل کانونی در برابر تشکل نویسندگان ایران، فراخوان دهند. هیئت سردبیری شاهنامه ی سوره می نویسد: «جامعه ایران، جامعه ای است متعهد، تعهدی که در مبارزه علیه غرب متجلی است. بنابراین نمی تواند تشکلی را که از غرب دفاع می کند، در خود جای دهد. ملتی به

NEWS LINE

پاییز ۱۹۹۱ - پاکستان  
ترجمه: ژاله فرجی

سلیمان اوغلو

## نگاهی به تاریخچه ادبیات آذربایجان

زبان آذربایجانی از خانواده زبانهای ترکی و از نظر منشأ جزو گروه زبانهای اورال - آلتایی یا به بیان دقیقتر از زبانهای آلتاییک محسوب میشود. از نظر ساختمان و شکل ظاهر، جزو زبانهای پسوندی و التصافی (Agglutinantes) است. در این زبان برخلاف زبانهای هند و اروپایی، کلمات همواره ثابت بوده و برهنگام صرف فعل تغییر نمی کند و تغییر کلمات تنها به شکل الحاق پسوند به آخریسه انجام می گیرد. زبان آذربایجانی به لحاظ کثرت فعل (بویژه افعال ساده) از غنی ترین زبانهاست و تنها دارای یک فعل ناقص و بی قاعده است (فعل بودن). در این زبان، همچنین می توان از اسم، فعل ساخت.

نخستین آثار بجای مانده از زبان مکتوب آذربایجانی، کتابی است به نام *دده قورقود* به نثر شعری. این کتاب که به احتمال قریب به یقین در قرن ۱۱ میلادی به نگارش درآمده، داستان زندگی حماسی و شورانگیز طایفه ای از ترکان چادرنشین *اوغوز* است که به گفته مورخین، مهاجرت آنان قبل از اسلام آغاز در قرن یازدهم میلادی کامل گشته است. بنا به گفته مورخین، داستانهای *دده قورقود* مربوط به قبل از اسلام و بازسازی و نگارش آن، پس از مهاجرت ترکان به سرزمین کنونی خویش انجام گرفته است. کتاب *دده قورقود* از یک پیش برآمد و بواژه بوی (داستان حماسی و رزمی) تشکیل شده است. از بواژه داستان *داستان حماسی و رزمی*، *داستان عاشقانه* و *داستان بالورنما* و مضمونی اساطیری است (ر. لکبه تبه گوژ - هیولای یک چشم - و ده لی نومول).

داستانهای *دده قورقود*، با نثری زیبا و آهنگین به نگارش درآمده و اشعار داستانها نیز در قالب هجایی و آزاد سروده شده است. به گفته *چواد هییت* مجموع لغات بیگانه در تمام کتاب از ۲۵۰ کلمه عربی و ۱۴۶ کلمه فارسی فراتر نمی رود که اغلب آنها نیز اصطلاحات مذهبی و جنگی است. کتاب *دده قورقود* به زبانهای فرانسه، ایتالیایی، آلمانی، روسی، انگلیسی و فارسی ترجمه شده است.

نخستین شاعران آذربایجانی، متعلق به قرنهای ۱۱ تا ۱۲ هستند. قدیمی ترین آثار منظوم از قطران تبریزی

است که در یکی از آنها درباره زلزله تاریخی ۱۰۴۲ میلادی تبریز سخن رفته است (احمد جعفر اوغلو - تورک دنیاسی ال کتابی به نقل از آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش). پس از قطران باید از حسن اوغلو نام برد که تعدادی از غزلیات وی در دست است. غزلیات حسن اوغلو بضمی نشان میدهد که شیوه غزلسرایی در این زبان نباید اولین تجربه ها بوده باشد. حسن اوغلو به ترکی و فارسی شعر میسروده است. از شعرای قرن ۱۴ می توان از برجسته ترین آنان عمادالدین نسیمی (تولد ۱۳۶۹ ه) از پایه گذاران نهضت هروغیه را نام برد. نسیمی شاعر، فیلسوف و انقلابی بزرگ آذربایجان است که بدلیل افکار و اندیشه هایش در شهر حلب (سوریه امروز) بطرف جمعیت پوست از بندش برگرفتند. نسیمی به یک عبارت پایه گذار شعر کلاسیک آذربایجان محسوب میشود. وی در قالب های غزل، قصیده، رباعی و وزن هجا شعر سروده است. دیوان عربی وی مفقود شده و دیوان ترکی و فارسی اش پارها در ایران، آذربایجان و ترکیه به چاپ رسیده است. و نیز دیوان ترکی نسیمی به فرانسه و روسی ترجمه شده است.

نسیمی شاعری بود اندیشمند و با به عبارت بهتر فیلسوف و به معنای امروزی آن «متعهد» و جانب دارو اغلب، شعرا برای ترویج و تبلیغ افکار و اندیشه های خویش بکار می گرفت.

پس از نسیمی می توان از قاسم انوار سرایی و بویژه از شاه اسماعیل خطایی (اوایل قرن ۱۶) یاد کرد. «غیر از غزلیات عاشقانه خطایی، دهنامه او که در قالب مثنوی سروده شده در شعر ترکی آذربایجانی بی سابقه است» (آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش).

پس از خطایی، ادبیات آذربایجان شاهد بزرگترین شاعران ترکی آذربایجانی است: محمد فضولی (تولد ۱۴۸۰ میلادی). فضولی، با زبان تغزلی خود نه تنها اندیشه های فلسفی - دینی، بل تمامی مظاهر هستی و حیات انسان را با شعر می آمیزد و با شعر توضیح می دهد. از این شاعر بزرگ، سه دیوان (ترکی، فارسی، عربی) و یک اثر فلسفی (به عربی) و ۱۵ اثر به شعر و نثر به ترکی و فارسی بجای مانده است. فضولی همچنین سراینده داستان لیلی و همچون به زبان ترکی است که بعدها در سال ۱۹۰۸، به صورت نمایشنامه ای منظوم، توسط *زین چاچی بیک* اوف، به صحنه می آید. به گفته شرق شناس معروف ایتالیایی *آلسیو بوچاچی* از میان آنبوه شاعرانی که داستان لیلی و همچون را به شعر پرداخته اند، تنها می توان از *شو شاعرانام برد* که اثرشان دارای اصالت شاعرانه است: نظامی گنجوی و محمد فضولی.

اگر نسیمی را مهمترین پایه گذار شعر آذربایجان بدانیم، فضولی بنیان گذار شعر ناب در قالب غزل و مثنوی و قصیده در این زبان محسوب می شود. فضولی سراینده اشعاری است عمیق و سرشار از احساس و اندیشه و تصاویری که هیچیک از شعرای کلاسیک ترک نتوانسته در این عرصه ها به پای وی رسیده و با او برابری نماید. به همین دلیل، فضولی دارای سبکی است در غزل سرایی که تا به امروز حتی نوام آورده است. فضولی، شاعری است بمعنای واقعی کلمه رومانیک، رومانتیسم وی اما رومانتیسمی است شرقی - اسلامی و گاه حتی اجتماعی و نه رومانتیسمی سطحی - احساسی، رومانتیسمی آمیخته با اندیشه های عرفانی در قالب زیباترین کلمات و تصاویر. فضولی، شاعری است که به هستی، انسان، طبیعت و جامعه از دریچه شعری عرفان می نگرد. پایه و اساس فلسفه حیات وی عشق است و محبت. دیوان غزلیات ترکی وی با این بیت

آغاز می شود: *قد انار المشق للمشاق منهاج الهدا*  
سالك راه حقیقت، عشقه ایلا اقتدا.  
شعرا فضولی برخلاف اشعار اغلب شعرای کلاسیک مدح قدرت و قدرتمنداری نیست. همانطوریکه شاعر خطاب به خود خویش می گوید:

من ده ن فضولی، ایستمه اشعار مدح و ذم  
من عاشقم، همیشه سو زوم عاشقانه دیر.  
(اشعار مدح و ذم از من خواه ای فضولی  
من عاشقم، سخن عاشق، هماره عاشقانه ست.)  
شعرا فضولی برای ایجاد رابطه عاشقانه بین طبیعت و انسان است. او می گوید عشق فراموش شده به انسان، طبیعت و جامعه را دوباره جان دهد. به چنین معنایی وی شاعری است تغزلی و رمانتیک.

درباره فضولی و آثار وی صد ها کتاب و رساله به نگارش درآمده و تمامی آثار وی در آذربایجان، ترکیه، ایران، مصر، ازبکستان، ترکمنستان و... به چاپ رسیده است. (بجز دیوان عربی وی که تنها نسخه خطی آن در کتابخانه لنینگراد نگهداری میشود). و برخی از آثار او از جمله دیوان ترکی لیلی ایله همچون به زبانهای آلمانی، ایتالیایی، انگلیسی، روسی و ارمنی ترجمه شده است.

پس از فضولی، می توان از شعرای مشهور دیگری نام برد که همگی آنان بیش و کم متأثر از مکتب فضولی بودند: قوسی تبریزی، صادقی افشار، صائب

تبریزی، نشاط شیروانی، آقامسیح شیروانی و... قرن ۱۸ میلادی اما قرن واقف است. واقف شاید تنها شاعری باشد که خود را و اساساً شعر کلاسیک را از سلطه و تأثیر مکتب فضولی رها کند. هر چند اشعار واقف قالبی قدیمی دارند اما از محتوایی برخوردارند که بعد از برای گروهی از شاعران نمونه و الگو گردید.

پس از واقف، باید از نهای نام برد که پس از تقسیم آذربایجان بین ایران و شوروی، به آذربایجان ایران آمد و تا آخر عمر از مردم کناره گرفت و بر تنهایی و عزت به سر برد. اشعار ترکی وی در مورد جدایی او از آذربایجان زیانزد مردم است. از نجاتی دیوانی به ترکی و فارسی بجای مانده است.

در تمامی قرن ۱۸ و ۱۹ شعر کلاسیک در آذربایجان از اهمیت اصلی و پایه ای برخوردار است و در «سه مسیر غنائی (غزل) عرفانی و رثائی به سیر خود ادامه میدهد. بزرگترین نماینده شعر غنائی سید عظیم شیروانی، استاد صابر شیروانی است. همچنین می توان از ناتوان خانیم و ساغری و فنا و تاکام و حیران خانیم نیز یاد کرد» (به نقل از تاریخ زبان و لهجه ملی ترکی).

پیشروان ادبیات جدید:  
قرن ۱۹ با پیشرفت صنعت و تکنیک، قرن آشنایی روشنفکران و نویسندگان آذربایجانی با فرهنگ و ادبیات غرب و روسی است که از میان اینان شخصیت های معروف ادبی این دوره پای به عرصه وجود می گذارند: عباسقلی آقا باکیخانلی، میرزا شفیع ذاکر، قاسم بیک ذاکر و میرزا فتحعلی آخوندزاده.

با ظهور شعرانی مانند نام مسکین و بابابیک شاکرو مخصوصاً قاسم بیک ذاکر، شعر ساتیریک (شعرا طنز) تکامل و رونق یافت. اینان بر اشعار خود معایب وضع موجود را به زبان طنز تنقید می کردند... (به نقل از تاریخ زبان و لهجه های ترکی - دکتر هییت). نمایندگان برجسته این شیوه، عبارتند از میرزا علی اکبر معجز و استاد صابر شیروانی که بعدها از طرف نظامی، غمگسار و جلیل محمد قلی زاده (نمایشنامه نویس و صاحب روزنامه معروف *ملا نصرالدین*) ادامه پیدا کرد.

استاد صابر از بزرگترین و تأثیرگذارترین و مردمی ترین

شعراى این سبک ( و نالیسم انتقادی ) است. تأثیر صابر در حدی است که حتی شعراى ایرانى فارسى زبانی همچون سید اشرف الدین گیلانى ( نسیم شمال ) در واقع جزو مقلدان مکتب وی محسوب میشوند. به این ابیات از ملک الشعراى بهار توجه کنید :

احمدای سید اشرف خوب بود

احمد گفتن از او مطلوب بود

شیوه اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود و بی بدل

لیک هوپ هوپ نامه بردش در بفل

بود شعرش منتحل

صابریا زبان حماسی، قوی و آهنگین خود در قالب طنز، به انتقاد از قدرتمندان و حکام ( روس و ایران ) می پردازد و میکوشد با زبان طنز و انتقاد در قالب شعر، مردم را علیه ارتجاع و استبداد و عقب ماندگی و بی سوادی و فقر بشویراند. و در اشعارش از تمدن جدید و فرهنگ ترقی خواهی جانبداری کرده و مردم را به فراگیری علوم و کار و کوشش فرا می خواند. اشعار این شاعر بزرگ، در اولین انقلاب ایران ( ۱۹۰۶-۱۹۱۱ ) در سنگرهای تبریز، دهان به دهان می گشت و عامل تشجیع مبارزین و ترغیب مردم به مبارزه و دفاع از مشروطیت بود.

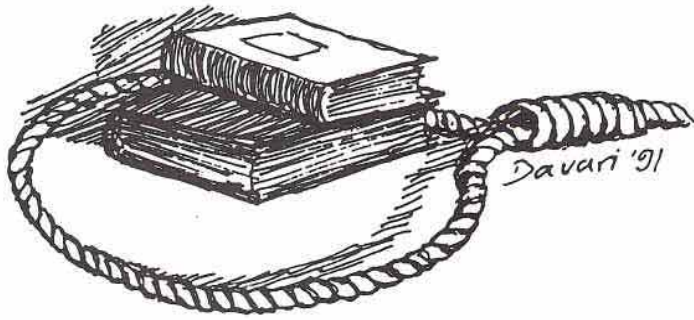
میرزا فتحعلی آخوند زاده ( ۱۷۸۸-۱۸۱۲ ) شاعر، و نخستین نویسنده نمایشنامه و داستان نو و نخستین مترجم آثار اروپایی است. ترجمه داستان « آلدامیش کوالب » ( ستارگان فریب خورده ) در واقع اولین داستان به شیوه اروپایی در زبان فارسی محسوب میگردد.

جنبش نوین ادبی آذربایجان از اوایل قرن ۱۹ میلادی با طرح افکار و اندیشه های ملی اصلاح طلبانه میرزا فتحعلی آغاز گردید.

پدیده شعرا آزاد یا نو نیز برای اولین بار در همین دوره در آذربایجان به نطفه نشست.

استقبال از شعر نو در زبان آذربایجانی شاید بی ارتباط با نقش هجایی بودن وزن در شعر ترکی، نبوده باشد. چه، شعراى کلاسیک ترک با تأثیر از شعراى عرب و فارس، وزن عروضی را برای اشعار خود بکار می بردند و چون صامت های زبان ترکی کوتاه و مقطع اند و با اوزان عروضی که نیازمند صامت کشیده است، همخوانی ندارند، شعراى ترک مجبور می شدند کلمات بسیاری از فارسی و عربی به وام بگیرند و این مشکلات عدیده ای در زبان و شعر ترکی بوجود می آورد و بویژه از زیبایی و روانی شعری کاست. به همین دلیل در اواخر قرن ۱۸ نهضت بازگشت به شعر هجایی ( که اغلب بتوسط شاعران مردمی معروف به عاشیق انجام می شد ) شاعران نوگرای آذربایجانی را به خود جلب نمود و شعرا در این قالب به طبع آزمایی پرداختند و این تحول خود زمینه مناسبی را برای پذیرش شعر نو و آزاد فراهم نمود تا اینکه شعر نو آذربایجان بتوسط بزرگترین شاعر آذربایجانی برای همیشه جایگاه اصلی خویش را در تاریخ ادبیات آذربایجان پیدا کرد:

رسول رضا بعنوان پایه گذار و پدر شعرا مرزوز آذربایجان یکی از پرکارترین شعراى آذربایجانی است ، شعاری که خسرو و شیرین نظامی را از فارسی به ترکی و مایاکفسکی، بایرون، پوشکین، الوار، لورکا و ... را به زبان ترکی ترجمه نمود ( همچنین اشعار ناظم حکمت را از خط لاتین به خط آذربایجانی « سیریلیک » برگردانده است ) و خود نیز تا آخرین روزهای ازسروان و نوشتن باز نماند. رسول رضا شعری است به معنای واقعی، امروزین. شعاری در شدن هماره و جستجوگری خستگی ناپذیر. او از معدود شاعرانی است که سه بار در طول فعالیت ادبی خویش سبک کارش را تغییر داده است. که آخرین آن در سال ۱۹۶۰ است.



میشود. در دیوان ترکی شوریار که اخیراً به چاپ رسیده همه نوع شعر در قالب های گوناگون، غزل، قصیده، رباعی و شعر آزاد و هجایی به چشم می خورد. شوریار از مردمی ترین و مشهورترین شاعران دوران خویش است.

۲- استاد ساهور ( وفات ۱۳۶۴ ه ) شاعری است رمانتیک منزوی، با ایصال هیچگاه مردم و اجتماع و بویژه زبان بریده شده اش را فراموش نمی کند. زبان ساهور زبانی است قوی ( متأثر از ترکی ترکیه ) بڑا و تأثیرگذار .

استاد ساهور با عیای خیم و برخی از غزلیات حافظ و بخش هایی از گلستان سعدی و همچنین قطعاتی از اشعار بودلر را به زبان ترکی ترجمه کرده است.

۳- پو لود قره چوژلو ( سهند ) از شاعران حماسه سرای آذربایجان در سالهایی است که مردم آذربایجان حتاً اجازه نداشتند به زبان مادری خویش بنویسند و بسرایند.

سهند از « زبان ممنوع » می گفت و بزبان ممنوع می سرود. او شاعری است اجتماعی، متعهد و دارای زبانی آهنگین، غنی و سری سرشار از عشق به آذربایجان و تاریخ و فرهنگ آن. سازیمین سوز از مهمترین آثار سهند است که در آن تعدادی از داستانهای کتاب دده قورقود را به نظم درآورده است.

### کلاسیسیم و سنت گرایي :

در شعراى آذربایجان ( شاید بیشتر از شعراى فارسى ) کلاسیسیم و سنت گرایي جان سختی نشان میدهد. بیاد آورییم شاعرانی همچون علی آقا واحد را که تمامی عمر خویش را در عصر حاضر به سرودن غزل در قالب های قدیم بسر آورد. این سنت گرایي حتا تا جایی است که برخی از شعرا و اهل ادب، شعراى را به عنوان شعریه رسمیت نمی شناسند. این جنگ و کشمکش کهنه و نو، در اشکال مختلف آن در تمامی عرصه ها دیده می شود. با اینحال علیرغم سرسختی

کلاسیسیم، شعراى، جای خویش را در میان مردم و نسل امروز ادبیات آذربایجان یافته است، و امروزه روز، رسول رضا در کنار فضولی نشست است. شاید بتوان ادعا کرد که نماینده راستین و امروزین شعر کلاسیک سلیمان رستم است که بیش از هر شاعر دیگری آفریننده ادبیات و شعر حسرت « است ( ر. ک جنوب حسرتی )، حسرت آنچه او وطن تقسیم شده اش می نامد؛ حسرت مردمی که حق سخن گفتن به زبان خویش را ندارند؛ حسرت مردمی که دوره های کتاب سوزان را در میدان های عمومی شهر عادت کرده اند. سلیمان رستم نماینده چنین حسرتی است با زبانی پر صلابت و محکم. وی از شاعرانی است که از آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی مهاجرت کرده اند.

رسول رضا باری فرزند زمان خویش است و طبعاً وارث تمامی درد ها و رنجها و اضطراب های زمان خویش و همچنین ناظرو شاهد بی عدالتی، فقر، گرسنگی، جنگ، تقسیم جهان، و استبداد و دیکتاتوری.

رسول رضا اما با اینهمه یکجانبه به هستی، انسان و اجتماع نمی نگرد. طبیعت برای وی هنوز کماکان زنده است. « سمرگهان هنوز بر پیشانی افق، صدگون می خندد و نسیم رازهای ناگفته میگوید با شاخ و برگها، دریا می خروشد با کف های بلورینش و موجها هنوز پهنای آسمان نیلی تیغ می کشند، خورشید هنوز زنده است و کوهها پابرجا و قامت استوار ایستاده اند همچون هیکل خدایان. »

رسول رضا شاعری است که هیچگاه اندیشه را فدای زیبایی و زیبایی را فدای اندیشه نکرده است. او همیشه می اندیشد و همیشه زیبایی را زندگی و تجربه می کند و اگر زیبایی نباشد، او می آفریند؛ و با چنین نگاهی است که می گوئیم رسول رضا شاعری است امروزین، و فرزند زمان خویش.

در این مختصر اگر بخواهیم از شعراى دیگر آذربایجان نام ببریم می بایست از صمد وورغون ( ۱۹۰۶-۱۹۵۶ ) که هر چند « متعهد » بود اما کمترین شعاردادن های سیاسی و روزمره در افتاد. باری شاعری که با زمان بود و در زمان و اگر میماند شاید به راهی دیگری رفت و با امکاناتی که از وی سراغ داریم بی شک ما امروز رسول رضای دیگری می داشتیم. از شعراى معاصر آذربایجان همچنین میتوان از نبی خردی، بختیار هوا بزاده، سلیمان رستم، مدینه گلگون، فکرت و بویژه از نو شاعر قریانی تصفییه های استایینی، حسین جاوید ( نمایشنامه نویس و شاعر ) و میکائیل مشفق نام برد. همچنین از سه شاعر مشهور آذربایجان ایران که بیشترین سهم را در پیشبرد و زنده نگاه داشتن ادبیات و شعراى آذربایجان داشته اند :

۱- استاد محمد حسین شوریا ( ۱۹۰۶-۱۹۸۸ ) یکی از آخرین شعراى کلاسیک زبان فارسی، که اغلب اشعار فارسی اش را در قالب غزل سروده است. شوریا اما معروفیت جهانی خویش را بیشتر مدیون اشعار ترکی خویش و بویژه منظومه « حیدربابا یا سلام » است. ( این منظومه بارها در ایران، باکو، استانبول به چاپ رسیده و به زبان فارسی و آلمانی نیز ترجمه شده است ). حیدربابا نام کوهی است که شاعر در دامنه آن بدنیا آمده است. در این منظومه، زندگی و روابط ده نشینی و وقایع دوران کودکی شاعر - انگار بر پرده سینما - از مقابل چشمان شاعر می گذرد و شاعر این لحظات پرخاطره را با کلمات نقاشی می کند. حیدربابا در این منظومه به عنوان ناظرو مخاطب شاعر قرار گرفته است. قطعه دیگری از شوریا رینام « سهندیم »، بگفته اغلب منتقدان و شعراى معاصر از شاهکارهای زبان های ترکی محسوب

# منشأ اسامی گوران - شیطان و ماد - زاگروس

ج. مفرد



برای شناسائی ریشه این اسامی باید به سوی ساتورن کروئوس saturne- kronos و دیونیسوس زاگروس dionysus zagreus (یا همان باکوس bacchos) در اساطیر یونانی- رومی رفت.

ساتورن کروئوس، مأخذ اسامی شیطان و گوران

ساتورن یکی از خدایان کهن روم است که با کروئوس یونانی تطبیق داده شده است. او پیش از ژوپیتر Jupiter (= ژئوس)، سلطان عالم و خدای خدایان بود. چون ژوپیتر بر وی فائق آمد و او را از تخت خدائیش راند، به ایتالیا رفت و در کاپیتول مسکن گزید که بعدها شهر رم در آنجا ساخته شد. ساتورن ابتدا دهکده پی بنا کرد که موسوم به ساتورنیا saturnia شد. اما در همانجا، خدای دیگر که اصل و نسب یونانی داشت به نام ژانوس janus زندگی میکرد. دوستی و اتحاد این دو، موجب پیدایش عصر طلایی تاریخ ایتالیا شد. ساتورن به آموختن کشاورزی به مردم پرداخت. کاشتن مو استفاده از آنرا به مردم آموخت و به همین جهت نشانه وی داس است. ساتورن بیشتر به عنوان خدای زراعت شناخته میشود.

جشن ساتورن را که چند روز ادامه می یافت saturnales میانمیدند. این جشن در روزهای پایانی ماه دسامبر برگزار میشد (یعنی زمانیکه بعدها به عنوان عید کریسمس مسیحیان انتخاب گردید). در این جشنها که از نوع جشنهای هرج و مرج جنسی در آسیای جنوب شرقی بود، روایاتی در دست است که بدون قاعده معینی، زنان و مردان به آمیزش جنسی میپرداختند.

از همین جاست که میتوان مبنای روابط و مراسم مشابه را در فرقه مذهبی گورانها (که در مناطق کردنشین و مانندران و فلاتهای آناتولی و آذربایجان پراکنده اند) سراغ گرفت، و منشأ آئین و نام آنها را نیز میتوان با همین ساتورن کروئوس مربوط ساخت، چه، جزء نوم این نام یعنی کروئوس (کروئوس) که به یونانی به معنی زمان و معادل همان ژویان اکرانه zurvan akarana یعنی خدای زمانه بی کرانه (پدر آهورامزدا و آهریمن) در ادبیات مانویان و زرتشتیان عهد ساسانی است، بوضوح نشاندهنده ریشه واژه گوران است.

اما از افسانه هایی که درباره ساتورن کروئوس نقل می کنند، همچنین میتوان دریافت که خدا- فرشته مورد تقدیس فرقه شیطانپرستان غرب ایران، در اصل کدام شیطان (ساتان عبری، تیتان یونانی) است. هاشم رضی در مقاله میترا (مهر) می آورد: «... کروئوس یکی از تیتانها بود. پدر ارانوس oranus (= آسمان) و مادرش گایا (= زمین) بود. در اختلافی که میان پدر و مادرش روی داد، وی جانب مادر را گرفت. مادر داسی به وی داد تا پدر را بکشد. پس، او با داس، بیضه های پدرش را درآورد و خود چانشین او شد. پیش از این حادثه، برادرانش به وسیله پدر در بوزخ زندانی شده بودند و کروئوس آنان را آزاد کرده بود. اما چون به قدرت رسید نوپاره آنان را در بوزخ زندانی کرد. پدر و مادرش پیش گوئی

می شده است. بنابراین دیونیسوس خدایی است بیگانه که بعدها به خاک یونان آمده و آئین پرستش وی در سراسر یونان متداول شده بود. سرچشمه ستایش این خدا را باید در آئینهای دینی کشاورزان تراکیا جستجو کرد که از نواحی کهنتر وجود داشته و ریشه های آن به آئینهای جانگری قبیله ای در میان ساکنان تراکیا باز میگردد. در جریان گسترش خود، آئینهای ستایش دیونیسوس نزد یونانیان، جنبه های رمزآمیز و عارفانه به خود گرفته بود که شرکت در آنها آمیخته با مستی، بروخویشی یا جذب و خلسه درونی بوده است. اما مضمون واقعی و مادی همه این آئینها نوشدن فصل گشت، بارور شدن درختان و پیونده تاکها و درست شدن شراب است و به آسانی می توان دریافت که چنین آئینهایی می توانسته است در میان گروههای انبوه کشاورزان و روستائیان انتشار یابد و پذیرفته شود.... در پرستشگاههای ویژه دیونیسوس، زنانی به عنوان کاهنات، رهبری و اداره مراسم را برعهده داشته اند که مایند نامیده می شده اند. این کلمه یعنی «زنان دیوانه» و مقصود یعنی زنانیکه بوسیله دیونیسوس الهام داده می شوند و گفته میشود که پیش از همه، ایشان در رفتار و کردار مستانه و بیرحمانه افراط میکردند و دیگر شرکت کنندگان را در مراسم برمی انگیزدند.... چنانکه اشاره کردیم، آئینهای ستایش دیونیسوس مانند خود این خدا، از بیرون به عنوان یک بیگانه به سرزمین یونان آمده بود، و بایستی در نواحی متأخر در میان توده وسیع کشاورزان یونانی نفوذ یافته باشد، زیرا در اشعار هومروس تنها اشاره ای به وی می شود و نزد مسیویوس نیز چندان دارای اهمیت نیست؛ تنها پس از بیان نسب وی، از او به عنوان خدای «بسیار شاد» نام می برد (تئوگونیا- ۹۴۱). اما از سوی دیگر نام

کرده بودند که او بوسیله یکی از پسرانش از فرمانروایی جهان برکنار خواهد شد. به همین جهت فرزندانش را که از همسرش «رئا» reia متولد می شدند، می بلعید. پنج فرزند خود را که عبارت بودند از هستیا Hestia و دمترا Demeter و هرا Hera و پلوتون Ploton (= هادس Hades) و پوسیدون Poseidon بلعید. هرا هنگام تولد ژئوس به کورت رفت و ژئوس را به دنیا آورد. آنگاه قطعه سنگی را در پارچه بست و به جای کودک نوزاد به کروئوس داد و او نیز آنرا بلعید. ژئوس چون بزرگ شد معجون با کمک گایا تهیه کرد و به خورد کروئوس داد و او بر اثر آن، همه کودکان خود را که بلعیده بود، بالا آورد. آنگاه جنگ سختی میان پدر (کروئوس) و پسر (ژئوس) درگرفت. کروئوس مغلوب شده و در بوزخ زندانی شد. اما سرانجام آزاد گشت و به آسمان صعود کرد.»

دیونیسوس زاگروس، مأخذ نام رشته کوههای زاگروس

در کتاب نخستین فیلسوفان یونان، تالیف شرف الدین خراسانی در مورد دیونیسوس و جهان بینی آئینهای مربوط به آن (اورفیک) چنین آمده است: «در زمانی که تعیین تاریخ آن دشوار است، از بیرون سرزمین یونان، یعنی از ناحیه شمالی تراکیا، آئینهای ستایش خدایی به نام دیونوسوس Dionusos (که معمولاً دیونیسوس Dionysus خوانده میشود) به سرزمین اصلی یونان راه یافت. وی نزد یونانیان خدای تاکستانها، باغستانها و شراب و بر روی هم حاصلخیزی بوده است. در افسانه های یونانی گفته میشود که وی فرزند خدای خدایان ژئوس و الهه ای به نام سمله Semele است. سمله نیزاله ای باستانی است که در تراکیا به عنوان الهه زمین ستایش



## خدمت یا خیانت رضا شاه به ایران ؟

ثمره آنرا تعداد معدودی به جیب زدند. عدم تناسب بین صنعت و کشاورزی آنچنان بود که کشاورزی نمیتوانست صنعتی شود و لذا قادر نبود احتیاجات صنعتی کشور را به مواد خام تأمین کند، و دولت‌های وقت مجبور بودند بیشترین مواد لازم مورد احتیاج صنعت را از خارج وارد کنند. در همین دوره، در رابطه با متخصصین، صنایع ایران آنچنان بکشورهای خارجی وابسته است که حتی آقای مزین هم باین موضوع معترف بوده و مینویسد «ایتالیانیاها، دانمارکیها، سوئدیها و فرانسویها در ایران مشغول ساختن راه ها، سیلوها، کارخانه های قند و تولید برق میشوند» و چون ایشان علاقمند به رضاشاه هستند از انگلیس که بالاترین رقم خارجیها را در ایران داشت (در حدود ۲۵۹۰ نفر) سخنی نمی گوید.

فلسفه سیاسی رضاشاه نیز عملاً در خدمت منافع استعمارگرانه انگلستان قرار گرفت و به این شمار انگلیسیها که تفرقه بیانداز حکومت کن، در عمل پاسخ مثبت داد. با دامن زدن به اختلاف بین ملیت های ایرانی و تبلیغ شوینیس فارسی، عملاً وحدت بین ملیت های ایرانی را نقض کرد. در حالیکه آتاتورک پان ترکیسم را شعار سیاسی خود قرارداد، رضاشاه با اصطلاح قیامی «ناسیونالیسم افراطی» را پتان کرد و تحت شعار ناسیونالیسم ایرانی تا آنجا که بر قدرت داشت بدشمنی با اعراب و ترکها و ... دامن زد. دامنه این دشمنی در مورد داخلی تا بدانجا کشیده شد که سایر ملیتها را از خواندن بزبان مادریشان محروم کرد و نتیجتاً مانع رشد فرهنگی آنان گردید. عمدتاً کارخانه ها را در استانهای فارس نشین دایر کرد و سایر خفقا را از داشتن همین صنایع محروم کرد.

با آنکه او خود را مشوق و پاسدار حفظ آثار باستانی میخواند، ولی فرمان او انسان بی مغزی چون بوذرجمهری تمام دروازه های شهر تهران را کون فیکون کرد و نشان داد که دعوی او در حفظ آثار باستانی، خزیلاتی بیش نبوده است.

آقای مزین مرقوم میدارد که : « با وجود اینکه در همین پرستی او تردید نیست و خدماتش دلیل این مدعا است او را خادم انگلیس معرفی میکنند ..... » که قضاوت آنرا بعهدہ خوانندگان عزیز میگذارم ولی پرسیدنی است که اگر رضاشاه واقعاً خادم ملت بود اصلاً انگلیسیها جرئت میکردند او را با خفت و خواری به جزیره موریس تبعید کنند ؟ و یا اگر او بکلمه مردم

ب قدرت رسیده بود آیا همین مردم به هواخواهی او قد بر نمی افراشتند ؟ در حالیکه همین مردم پس از اخراج رضاشاه به جشن و شادی در شهر پرداختند. حتی طرفداران پرو پا قرص او مثل یعقوب انوار و علی دشتی خواهان بازداشتش گردیدند. با رفتن او آب از آب تکان نخورد و هیچگونه دفاعی از جانب مردم، نسبت باو ابراز نگردید، طوری که خود رضاشاه نیز باین موضوع معترف بود.

بعد از خلع ید از سلطنت در جمع همان کسانی که تا چند روز قبل او را اعلیحضرتا، والا شوکتا می خواندند، قدم زنان با زبان شاه منشا ایش میگفت :

اعلیحضرتا - زکی عالی شوکتا - زرشک

در همین دوران ۶۰ درصد دهقانان ایرانی بی زمین بودند، ۲۳ درصد کمتر از یک هکتار و ۱۰ درصد از یک تا سه هکتار صاحب زمین بودند. ارتش نه تنها حافظ بزرگ مالکی در ایران شد، بلکه دفاع از رسوم اریاب و رعیتی را در سرلوحه کار خود قرارداد و دهقان ایرانی را از نعمت مضاعف جور و ستم اریاب و سر نیزه ژاندارم، مکفی بهره مند ساخت.

صنعتی شدن هر جامعه بستگی تام با ایجاد صنایع سنگین و مادر داشته و کشوری دارای استقلال است و قادر میباشد از مرزهای خود بر پر بردن دشمن دفاع کند که مجهز به صنایع مادر یعنی تولید وسائل تولید در چارچوب مرزهای ملی باشد. صنایع مادر از یک طرف سازنده وسائل تولید است، از جانب دیگر ابزار لازم برای تولید در کشاورزی را تولید میکند، و از طرف دیگر باعث می شود که با پیشرفت صنایع در چارچوب ملی، متخصصین حوزه های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، آموزش ببینند، تا از نظر فکری در خدمت پیشرفت و ترقی جامعه قرار گیرند. لذا پیشرفت معقول در هر جامعه، ایجاد تناسب منطقی بین کشاورزی و صنعت و فرهنگ میباشد. با آنکه در دوران رضاشاه وزن مخصوص صنایع از ۹ درصد به ۱۸ درصد افزایش یافت ولی با تقصص در ساختار صنایع آنزمان، آشکار میشود که رشد صنایع در ایران، نه تنها نتوانست تناسب لازم، بین کشاورزی و صنعت و فرهنگ ایجاد کند، بلکه عمدتاً این صنایع خصلت یک جانبه داشته و در بخش مصرف بکار گرفته شدند، بطوریکه یک سوم سرمایه کل جامعه و بیش از ۳۳/۶ درصد برق ایران در صنایع نساجی توزیع میشد. این صنایع همراه دیگر صنایع مصرفی چه از نظر ماشین آلات و مواد خام و چه از حیث تخصص، وابسته بخارج بودند. نتیجه رشد این صنایع وابسته، وابستگی صنایع ایران برای تأمین مواد خام صنعتی و ماشین آلات بخارج بود. سهم درآمد نفت از کل صادرات کشور از ۵/۵۱ درصد در سال ۱۳۰۲ به ۳/۵۸ درصد در سال ۱۳۱۹ از لحاظ وزن و از ۴/۹۴ درصد به ۹۷ درصد از لحاظ ارزش، افزایش یافت.

دریستتر چنین تحولاتی است که اقتصاد ایران بسوی تک محصولی، و صنعت ایران در جهت وابستگی پیشرفت میکند. اما مخارج چنین صنایعی را چگونه دولت های رضاشاهی تأمین کردند ؟ با آنکه رضاشاه برنامه اش را « رفاه عموم » اعلام داشت ولی کافی است برای شناخت این رفاه عمومی، برنامه مالیاتی اش را بررسی کنیم. در این دوران تاجران را به چهار گروه تقسیم میکردند : درجه اول ( تاجری که درآمدش بیش از ۶۰ هزار تومان در سال بود ) فقط ۲۵۰ تومان یعنی ۴/۰ درصد مالیات می پرداخت. تاجر درجه دوم ۱۵۰ تومان، درجه سوم ۸۰ تومان و درجه چهارم ( با ۲۰ هزار تومان درآمد در سال ) ۲۰ تومان مالیات می پرداختند. شرکتیهای انتفاعی که درآمد سالانه آنان تا ۱۰۰ هزار تومان بود ۲ درصد، از ۱۰۰ هزار تومان تا یک میلیون ۳/۵ درصد، و از یک میلیون ببالا ۴ درصد مالیات پرداخت میکردند. درست در همان زمان سهم مالیات غیر مستقیم ۵ برابر شده و چرخ صنعتی شدن صنایع وابسته ایران بپوش زهمتکشان گذارده شد ولی

دیونیسوس و آتینهای وی با نام اورفئوس Orfeus بهم آمیخته است... اورفیکها معتقد بوده اند که روان آنمی پس از مرگ دوباره به جهان می آید، یا به دیگر سخن به شکلهای گوناگون دوباره زائیده میشود تا اندک اندک آلودگیها و ناپاکیهای زمینی از وی سترده شود و بتواند به عنصر خدائی خود بازگردد. برای توضیح این عقیده باید بگوئیم که نزد اورفیکها، آتین دیونیسوس، دارای اهمیت ویژه بوده است. اما اورفئوس از سرگذشت دیونیسوس تفسیری نوین به میان آورد. در این تفسیر، دیونیسوس به شکل دیونوسوس زاگرتوس Dionusos Zagreus یا «دیونیسوس پاره پاره شده» آشکار می شود. وی در این داستان فرزند زئوس و دخترش پرسفونه Persefone معرفی میشود که در جزیره کرتا زائیده شده بود. هنگامی که کودک بود تیتانها Titanoi یا غولان وی را پاره پاره کرده و بلعیده بودند. زئوس از این حادثه سخت بر آشفت و بر تیتانها خشم گرفت و آنانرا با فرود آوردن آتارخس و صاعقه بر سرشان، همه را خاکستر کرد. آنگاه زئوس از خاکستر آنان، انسان را آفرید. این افسانه را اورفیکها این گونه تعبیر می کنند که انسان موجودی آمیخته از دو عنصر است: عنصری آسمانی و خدائی و عنصری اهریمنی و خاکی....

از بررسی متن فوق می توان نتایج زیر را استخراج نمود: اولاً از مطابقت اسامی دیونیسوس و باکوس معلوم میشود که هر دو نام، مترادف هم و به معنی خدا هستند. چه همانطوریکه گفته میشود نام اولی را میتوان مرکب از کلمه Dio یونانی به معنی خدا دانست و دومی را بوضوح میتوان با کلمه بیغ (خدا) نزد اقوام هندوایرانی و روسی و اقوام باستانی کاسی و هیتی پیوند داد. مشابهت کلمه یاغ فارسی با کلمات بیغ و یاگویی (خدای تاکستانها و شراب) قابل توجه است. ثانیاً مابند یعنی کاهنات آتین دیونیسوس را ( به همراه سیبولاها یعنی کاهنات آپولون) میتوان با پریان و حتی دیوان ادبیات ایرانی مطابقت داد. در مورد مطلب اخیر میتوان به واژه Dio در نام دیونیسوس و توصیف شاخدار بودن وی استناد کرد. ثالثاً میتوان معنی لفظی نام سرزمین ماد و رشته کوههای زاگروس را در این رابطه معین کرد: کلمه ماد را به لغت ایرانی «سرزمین میانی» و به سومری و اکدی «کشورها» معنی نموده اند، اما دلایل و شواهد لغوی و تاریخی - باستانشناسی معلوم میدارند که این نام در اصل به معنی «سرزمین شراب» بوده است:

۱- کشفیات باستانشناسی در ماد مرکزی (حوالی همدان) به همراه کتیبه های آشوری خیراز تهیه شراب در سرزمین ماد در هزاره های پیش از میلاد میدهند.

۲- ماد Mada عنوان یا نام دیگر «اورونی» Varuni (همسر وارونا خدای آسمان) یعنی الهه شراب نزد آریائیان هندی است. قابل توجه است که در اساطیر یونانی، ملکه - الهه ای به نام مدیا با نام سرزمین ماد و ایبری (گرجستان) مربوط شده است.

۳- واژه اوستائی و پهلوی «مد» به معنی «می» و «شراب» بوضوح یادآور نام سرزمین ماد (میهن اوستا) است.

بر اساس شواهد و دلایل فوق الذکر میتوان نتیجه گرفت که نام یونانی زاگروس که بر رشته کوههای غرب ایران اطلاق شده، از نام خدای شراب و تاکستانهای یونانیان و رومیان یعنی دیونیسوس زاگرتوس بر این کوهستانهای سرزمین شراب (خدا) منتقل شده است.

## نگاهی به آثار دکتر غلامحسین ساعدی ( گوهر مراد )

حسین نوات آبادی

### مرد روی بالکن

مطلبی که می خوانید، بریده ی قسمتی از نقد آثار زنده یاد غلامحسین ساعدی ست که نویسنده، آنرا به صورت کتابی برای چاپ درآینده، آماده کرده است.

آمده است که خوی و خصلت و رفتار مردم پیوند تنگاتنگی با زندگی اجتماعی و زیستی آنها دارد. بزبان دیگر، گویا همین زندگی معیشتی و مادی بوده که زبان و فرهنگشان را طی قرن ها و قرن ها ساخته است. می دانیم تا پیش از پیدایش اتومبیل و سایر وسایل نقلیه نه چهارراهی و نه چراغ سه رنگی وجود داشته و نه اینهمه واژه های رنگارنگ و نه اینهمه حرفه های مختلف که بمرور بنا به ضرورت بوجود آمده اند. می باید ابتدا گلگیری برای ماشین ساخته می شد و بعد از سالها به وطن ما می آمد تا امروز آننده بیابان توی قهوه خانه بین راه به رفیق همکارش بگوید: «ممد توکه پاک گلگیرات سفید شده» و یا «شنیدم ننه ت گریپاچ کرده و دیگه اولادش نمیشه!» این همان زبان کنایه و تمثیلی مردم است که بین اقشار مختلف در پیوند با زندگی و موضوع کارشان آفریده می شود و باز همین زندگی مادی و معیشتی آنهاست که شخصیت و خصایل و خلق و خوی عمده شان را می سازد - ناگفته پیداست که غرضم به ویژگی خصایص افراد نیست - باری، نویسنده نمی تواند این شاخص های برجسته را نادیده بگیرد و هر کلام خودی را که هوس کرد بر سر قهرمانهایش بگذارد و مثلاً عادات و خصائل طبقات مرفه و متوسط را که درگیرهای ذهنی متفاوتی دارند ببرد می که کنار خط زندگی می کنند نسبت بدهد. دکتر ساعدی با سبب انگاری از کنایه این ظرایف می گذرد و در نتیجه به کارهای هنری اش لطمه می زند. او که بر زمینه گسترده ای قلم زده است تنها هنگامی که بمردم مرفه می پردازد خواننده به رگه هایی برمی خورد و احساس می کند حوزه کارش و تسلط نسبی اش در همینجاست. گیرم موفقیت او در طرح مسائل آنهاست نه در چگونگی طرح و پرداخت و جوابی که پیشاپیش برایشان دست و پا کرده است. آن بینش «مرد روی بالکن» به این آثار آسیب می رساند. حضور پیشداوری نواز انصاف و تلخ نویسنده مارا از واقعیت دور می کند. نراثر برخورد یکجانبه و تک بعدی و عصبی او موجوداتی مشتمل کننده خلق می شوند که بدیلی در جامعه ندارند. انسانیت و خصایل انسانی در آن قضای بود آلود و آکنده از خشم و نفرت خفه می شود و در اکثر این آثار، قهرمان های او بر بسترواقعی زندگی حرکت نمی کنند. انگیزه های حرکت از بیرون به آنها تحمیل می شود و بناچار ما، جز پلشتی، جهل، حماقت و فحشا چیز دیگری نمی بینیم و احساس می کنیم که نویسنده نتوانسته است از سطح آن ناتورالیزم آبکی خودش را بالا بکشد و قدمی فراتر برود. چرا؟ چون زمینه های اجتماعی و فردی واکتش های روانی آدم ها چنانکه باید و شاید بررسی و تحلیل نمی شوند. این مفهوم خود به خود القاء می شود که مردم محکوم ازلی و ابدی اند که دیوانه شوند و یا خود را حلق آریز کنند و یا در لجن و کثافت دست و پا بزنند و راه نجاتی نیابند. در این فضای ساختگی و دور از واقعیت، از عطر و انسانی، عشق و مهر زندگی کمترین اثری نیست و لاجرم سر نوشت قهرمانها هیچ حسی در خواننده بیدار نمی کند. انگار همگی آنها سزاوار چنین عقوبتی هستند و این حکمی است که نویسنده از قبل صادر کرده است. شاید به همین دلیل اکثر این آدمها کم و بیش بهم شباهت دارند و سر نوشت مشابهی پیدا می کنند و با تغییر نام در داستانها و نمایشنامه های او ظاهر می شوند. برادر بزرگ جایش را به برادر کوچک می دهد و یا پیرمرد نواتمند که همسری جوان گرفته بر لباس سرهنگ باز نشسته ای که

جرم مشابهی مرتکب شد، رخ می نماید و دکتر ساعدی اصرار دارد بنوعی آنها را دیوانه کند یا وادارشان سازد خود را حلق آویز کنند و یا سم بخورند. زمانی هم که بمردم عادی و اقشار محروم جامعه نزدیک می شود، همان بیماریها را به آنها سرایت می دهد و از مردی که سالها میان چاقو کش ها، کلاه بردارها، آنمکش ها و قاچاقچی ها زندانی کشیده آدمی می سازد که مانند آب دهن مرده بی بو و خاصیت است و کمترین شباهتی را تداعی نمی کند. در نمایشنامه «بهترین بابای دنیا» مردی از سرناچاری بخاطر بچه های یتیم و بی مادرشان نزدی می کند و به زندان می افتد. بچه ها بی صاحب مانده اند و آنها را بیکی از آشنایان «مرد سوزن بان» می سپارد و سالها آنها را نمی بیند. چرا مرد خوش قلب سوزن بان بچه ها را یکی نو بار اقلأ بملاقات و دیدار با بابا «نبرده است روشن نیست. چند سال بعد مرد از زندان آزاد می شود و در غیاب سوزن بان به سراغ بچه ها می رود. بچه ها او را نمی شناسند و چنان با پدرشان رفتار می کنند که شنگول و منگول با «آقا گرگه» «چرا؟ چون سوزن بان طی سالها تصاویر بسیار زیبا و خیال انگیزی از بچه بابا «در ذهن بچه ها ساخته و داستان های شیرین و هیجان انگیزی از قصرها و هواپیماها، تون ها و ثروت سرشار برایشان نقل کرده است و بارها و بارها گفته است که سرانجام روزی این «بهترین بابای دنیا» خواهد آمد و بچه ها را به آن دنیای رویانی خواهد برد. پدر نزد محکوم بمردم است. چون هرگز نمی تواند چنین بابای زردنی برای فرزنداناش باشد. پسرک دیوانه ای که سگ آنها را در گذشته نزدیک خفه کرده همبازی بچه هاست. چرا سوزن بان مسیحا صفت که چهارچشمی مواظب است دنیای زیبا و شیرین و خیالی بچه ها خراش بر ندارد، اجازه می دهد دیوانه ای همبازی آنها باشد روشن نیست. شاید به این منظور که نویسنده می خواهد نقش قاتل را بعد ها به او واگذار کند. بچه ها علاقه مفرطی به سوزن بان پیدا کرده اند. چون این مرد جهان دیده زبان کودکانه را خیلی خوب می داند و تا آنجا پیش می رود که بچه ها حتی ریسمانی به گردنش می بندند و وادارش می کنند مثل بزغلف بخورد. اما پدر در همان روزهای اول بازگشت خودش را لو میدهد و اقرار می کند که بخاطر دردی زندانی بوده و حالا آزاد شده و پدران هاست. او که می تواند باین سادگی از زردی و زندان با فرزنداناش حرف بزند، چرا طی اینهمه سال خودش را

از دیدار آنها محروم کرده است ، بازهم روشن نیست ، باری این تناقض وحشتناک بچه ها را بهت زده و گیج می کند . نه ، این مرد نمی تواند بابای آنها باشد . حرف های او را باور نمی کنند . چون چنین موجودی هیچ شباهتی به « بهترین بابای دنیا » ندارد . گمان می کنند واقعا همان « آقا گرگه » است که آمده پدر واقعی آنها را بخورد . پس از چند روز از این مرد ژولیده شنیدی پندری بنا به روایت قصه های سوزن بان هیولایی می سازند که گویا قصد دارد بابای خوب آنها را سر به نیست کند . بچه ها طی این روزها از او بیشتر و بیشتر فاصله می گیرند و مرد تنها و مستأصل می ماند . روزی ، در غیاب او ، از سرکنجکاوای چمدانش را زیر رو می کنند و کیف پول و کارت و وسایر خرت و پرت هایش را برمی دارند . با دیدن کارت شک آنها به یقین مبدل می شود و با هم نقشه می کشند تا با کمک فتاح دیوانه این مرد غریبه را از خانه بیرون کرده از شرش خلاص شوند . پایان نمایشنامه طوری است که خواننده می تواند مرگ بابای خوب را پیش بینی کند . چون فتاح دیوانه ، سنگ بزرگی بردست دارد و در مخفی گاه پنهان شده و منتظر ورود باباست .

در این نمایشنامه ، مانند اکثر نمایشنامه های او ، فکرو اندیشه از پیش ساخته شده باور و قضاوت نویسنده است که عناصری را برای بیانش می آفریند . فضا مصنوعی است و تمام قضایا گویی درون حباب بزرگی رخ می دهد که هیچ روزنه ای به بیرون و جامعه ندارد . نمایشنامه به ظاهر رئالیستی است و نشانی از تمثیل و استعاره بر آن نیست . اما رئالیسم ساعدی ویژه خود اوست و نظیر ندارد . نویسنده ما مکان و زمان و آدمهای مشخصی را برگزیده ولی روح و رفتار قلبی را به آنها تحمیل کرده است . رفتار و کردار شخصیت هایش با ماهیت وجودی آنها تعارض دارد و آنها انگار در دنیای شیشه ای ذهن نویسنده حرکت می کنند . بچه ها گرچه نزد سوزن بان و کنار خط زندگی می کنند ولی بچه های کنار خط نیستند . بابا گرچه دزد است و سالها میان ارقه ها زندگی کرده ، ولی مانند روشنفکران و ازده حرف می زند و عمل می کند ، سوزن بان بیشتر به حواریون مسیح شباهت دارد تا مردی که سالها در اطراف کتار راه آهن زندگی کرده است و الی آخر . . . کافی است ما با بچه های کنار خط از حصار ذهنیت نویسنده بگذریم تا واقعیت را هر چه عریان تر ببینیم . یکم به این بچه ها نگاه کنید : آنها ، میخ های دزدی را به ردیف و با دقت روی ریل قطار چیده اند و کمی نور تر روی سنگ ریزه ها و خاک و خاشاک برآز کشیده اند و مزاح می کنند و انتظار می کشند . حال و دمی قطار از راه می رسد و چرخهای لکوموتیو آرزوی میخ ها می گذرد و در یک چشم بر هم زدن میخ ها تبدیل به تیغه های تیز چاقو می شوند تا آنها بتوانند درزنگ تقرب به بچه های پولدار بفروشند و پول سینما را جور کنند . باری ، بچه هایی که از میخ چاقو های ظریف و زیبا می سازند ، بچه هایی که چنین تخیلات شکفت انگیزی دارند ، بی شک از دیدن چاقو و کارت در چمدان مرد غریبه دچار توهمات بیمارگونه نمی شوند . دنیای درونی و بیرونی این بچه ها کمترین شباهتی به آن فضای تاریک و وهم آوری که دکتر ساعدی آفریده است ندارد . این دنیای بسته و حباب رنگی قابل انطباق به محله های فقیرنشین کنار خط و جنوب تهران نیست دکتر ساعدی با محسوس کردن بچه ها در خانه سوزن بان و ایجاد روابطی ساختگی رفتار و کردار آنها را نتیجه ای می کند تا نتیجه ای را که از قبل مراد کرده است بگیرد . آری ، واقعیت زندگی این مردم چیز دیگریست و آنچه از صافی ذهن نویسنده ما گذشته طرح رنگ پریده و ناقصی است از این واقعیت . ناگفته پیداست که دکتر در این میانه جانبدار است و از سر نوشت بیشمار باباهایی که در چمبره تلخ و دردناک روزگار گرفتارند حرف می زند . شهادت مکرر این « باباها » هنگامی رخ می دهد که رویاها و توقعات فرزندانشان در رویا و واقعیت درهم می شکنند . یعنی در همین نقطه تلاقی است که پدر نومی هر بار بشهادت می رسد . گره دراماتیک این نمایشنامه نیز در همین جاست و حق بود که نویسنده نقطه پایان را بگذارد . چون دنباله طولانی و پلیسی ماجرا ، طرح توطئه قتل پدر هیچ کمکی به تکامل نمایشنامه نمی کند . بابا در رویا و واقعیت با فرزندانش که او را نمی پذیرند و بیگانه می پندارند بقتل می رسد و ماجرا خاتمه یافته است . منتها دکتر ساعدی چنان شیفته دیوانگی و دیوانه هاست که باین سادگی رضایت نمی دهد و تا « بهترین بابای دنیا » را به دست فتاح دیوانه از میان نبرد خیالش آسوده نمی شود . گفتم که دیوانه ها و دیوانگی ، خودکش ها و انتهارکننده ها جزو مضامینی هستند که ذهن او را خیلی به خود مشغول کرده است و تا آنجا پیش رفت است که دکتر میترا به طنز گفته است « دارالمجانین دکتر ساعدی » . آری ، در اکثر آثار او به این نو مورد برمی خوریم که به گمان این حقیر در چند داستان کوتاه ، خصوصاً قصه « تب » شکل زیبایی هنری پیدا کرده و دلپذیر است . می دانیم که دکتر ساعدی روانپزشک بود و بنا به ادعای خودش در مصاحبه با دانشگاه هاروارد به همین جرم و بخاطر آوردن فاکتورهای اجتماعی در تحلیل های روانشناسی اش از بیمارستان اخراجش کرده بودند . متأسفانه این دانش در کارهای هنری اش تأثیر چندانی نداشته است . برای نمونه نمایشنامه تک پرده ای دعوت را مثال می زنم که شباهت قریبی بیکی از آثار تنسی ویلیامز دارد : « چهره یک باکره مقدس » . در این اثر ، پیردختر زشت دچار نسیان شده و گمان می کند او را بیک مهمانی

باشکوه دعوت کرده اند . طی گفتگویی که با خدمه اش دارد کم و بیش می فهمیم اشراف زاده و رشکسته ایست که بدست فراموشی سپرده شده است . بهرحال این دریافت از حدس و گمان فراتر نمی رود . چون نویسنده سرخشی بدست ما نمی دهد و از گفتار و رفتار این بانو که شباهت نزدیکی به کلفتش دارد چیز زیادی دستگیرمان نمی شود . بعد زبانی و استخوانبندی گفتار هر دو شخصیت !! همانند است . ادا و اطوار هر دو بهم شباهت دارد و اگر بیک شکل لباس بپوشند کمترین تفاوتی با هم نخواهند داشت . گیرم اشرافیت در وطن ما مختصات و مشخصاتی داشته و در دوره ای خاص مهرهویت خودش را بر تاریخ ما زده است و روزگاری هم که او را از صحنه بیرون رانده اند ارزش های پوشالی و ویژه خودش را تا مدت ها حفظ کرده ، به آن بالیده و با همین توهم مرده است . کفتربازهای ما هنوز هم به کبوتری که حال و حوصله پرواز ندارد ، سنگین ، پر خور و لخت و تنبل است می گویند « شازده » انگار جرثومه تنگ و ابدار و تن پوروی و مفتخوارگی در این واژه چند حرفی متبلور شده است . منظور این است که نویسنده ما با چند اشاره ظریف می توانست مارا از سردرگمی بیرون بیاورد و بین کلفت و بانو فاصله بگذارد . اما کتابه ها و اشاره های دکتر ساعدی از سنخ دیگری است . این بانوی مطرود و تنها که گوئی سالها پیش از اسب افتاده ولی هنوز قاج زین را رها نکرده است بعد از آنکه سراسیمه مرتکه لباس و کفش و کلاهش را از کسبی به عاریه می گیرد و کلاه گیس مضحکی روی موهای ناشور و کتیش می گذارد و آماده رفتن به میهمانی می شود ، ناگهان از یاد می برد به کجا دعوت شده است . درمی ماند و به همه دوستان و آشنایان تلفن می زند تا شاید بطور ضمنی و از طریق آنها میزبان کذابی را بشناسد ، گیرم بیفایده ، چراکه اصلاً او را بهجانی دعوت نکرده اند . او پیردختر زشت و پلاسیده ایست که روز به روز میان خرت و پرت ها و توهماتش می پوسد . پوچی و بیهودگی زندگی ، تکرار ، یاس و درماندگی و سرانجام نسیان و دیوانگی - منتها برای ما روشن نیست که این دنیای تاریک و مایخیوایی و بی چشم انداز چگونه و چرا پیرامون پیردختر حصار کشیده است ؟ چرا منزوی شده و تنها مانده و او را واگذار کرده اند ؟ زشتی او و یا ورشکستگی تاریخی و طبقاتی اش ؟ یا هر دو ؟ اگر نویسنده به جنبه تاریخی مرگ اشرافیت نظر داشته برخورداردی سطحی و عجولانه با این مسئله کرده است . اگر به دنیای درونی پیردختر زشت و مطرود و درمانده اشاره می کند علیرغم ادعایش در مورد فاکت های اجتماعی بیماریهای روانی ، سهل انگارانه از کنار زمینه های اجتماعی آن گذشته و خواننده سرانجام نمی فهمد چه عوامل و انگیزه هایی باعث دیوانگی و نسیان او شده اند . در این جا نیزه فکر و باور « نویسنده » یعنی مفهوم پوسیدگی و زوال اشرافیت خالق شخصیت های نمایش است . در حالیکه معمولاً رشد و تحول شخصیت ها می باید مارا آرام آرام با این مفهوم آشنا کنند . چون تضییع وارونه شده و نویسنده شیپورا از سرگشاد آن دمیده ، قهرمانهای مصنوعی ، لق و بی ریشه از آب درآمده اند و کمترین رابطه ای با خواننده برقرار نمی کنند . ولی نمایشنامه « چهره یک باکره مقدس » با همین کمیت و در یک پرده از کیفیت هنری و ارزش والائی برخوردار است . تنسی ویلیامز استادانه و بسیار زیبا برای خواننده تشریح می کند که چرا « پیردختر » سالها پیش به کسوت خواهران مقدس نرآمده و چرا تا آخر عمر نتوانسته از شروسوسه های انسانی و تمناهای جسمانی که او را بطور طبیعی بسوی مرد دلخواهش می کشاند رهایی یابد . تناقض قدسیست و ربانیت که خواستار پرهیز پاکدامنی است با واقعیت نیازهای جسمانی و روحی « زن » سرانجام او را دیوانه میکند . پیردختری که در نوجوانی معشوق زیبا و جوانش را از کف داده ، بعد از سالها ، مدام به صاحب هتلی که در آن سکنا کرده تلفن می زند و شکایت می کند که شبها مردی - همان معشوق سی سال قبل - با زود زینجره وارد اتاقش می شود و با زوریه او تجاوز می کند . و تازگی بچه ای حتی بیادگار گذاشته است . خواننده می داند که سی سال قبل ، معشوق با دخترش داد و زیبایی از بواج کرده و حالا صاحب فرزندانی هستند و او را پاک از یاد برده است . ما می دانیم که روزی ، معشوق خوش بروبالا ، پیش چشم باکره مقدس با همان دختر در جنگل ناپدید می شوند و دم غروب که با هم برمی گردند ، پشت و کپل دختر هنوز خاک آلود است و چشم هایش از لذت همغوشی پنهانی می درخشد . باکره از مشاهده بارقه سعادت لرنگاه دختر زیبا تحقیر می شود و با روحیه ای جریحه دار از خودش و واقعیت می گریزد تا در لباس خواهران مقدس مخفی شود و به خدا پناه ببرد . سال های آخر عمرش را مانند خفاش در اطراف ک پر از اوهام تاریک و کبوت هتلی زنج می نشیند بی آنکه لحظه ای خیال معشوق راحتش بگذارد . سرانجام نمی تواند دیو درویش را خفه کند و کارش به جنون می کشد . روزی که او را محترمانه و با دلسوزی به دارالمجانین می برند ، نامه ای نزد هتلداری برای معشوق می گذارد و شفاهی از او خواهش می کند تا درباره بچه - اصلاً بچه ای در کار نیست - حرفی نزند و او را نگران نکند . و با این حرکت خواننده را تا عمق روح متأثر می کند . نویسنده با این کار نشان می دهد که آنچه انسانی و زمینی است ماندگار است و لهیب این عشق لباس چرک قدیمی را می سوزاند . تنسی ویلیامز ما را با مهارت در عواطف خودش نسبت به قهرمان نمایشنامه اش شریک می کند و در پایان ، وقتی پیردختر را از کلبه نیمه تاریک و

غبارگرفته بیرون می برند همه با نوعی مودردی و احساس نگاه همراهی اش می کنند . عظمت رنجی که او طی سالها تحمل کرده همه را بخاموشی و احترام وا می دارد . ولی نرمانیاشنامه دعوت ، چون ما به علل تهائی و ریشه های اصلی مایخویای و نسیان پیردختر ساعدی بی نمی بریم ، درماندگی او نیز ما را به تأمل و تفکر وادارنی کند و درست نرمنین ماهاست که به تفاوت هنر و شبه هنراگاه می شویم . تفاوت نویسنده ای که فکریخته و یا خامی را به قهرمانش تحمیل کرده با نویسنده ای که قهرمانش ما را به اندیشیدن وا می دارد و حقیقتی را برایمان روشن و مسجل می کند . نرمانیاشنامه تنسی ولیامز دخترزشت ازمرحله معینی وارد داستان شده ، مسجری منطقی را می پیماید و درکش ها و واکنش های درونی و بیرونی رشد و تکامل می یابد و پخته می شود و ما را قدم به قدم تا آخریا خود می برد و درنتیجه دیوانگیش باورکردنی و گزیرناپذیراست ولی ببینید درداستان « سعادت نامه » (ازمجموعه گور و گهواره ) مرد نواتمند با چه شتابی بالاخانه را اجاره می دهد و بدنبال آن پرنده عجیب و غول پیکرو به جنگل راه می افتد تا نرمداب خفه شود . این پیرمرد ثروتمند با زن جوان و زیبایی ازواج کرده و با هم درویلابی ساکت و آرامی برحاشیه جنگل زندگی می کنند . تا اینجای داستان نرمالکی نظیرملکت عزیزما امری عادی است . این جماعت نه تنها حق دارند « یکعدد عیال » جوان اختیارکنند ، بلکه اغلب تعداد بیشتری هم بحرم سراهای آنها راه می یابند و جوازش را هم چهارده قرن قبل گرفته اند . باری ، مرد نواتمند ازسربیکاری همیشه رو بچنگل می نشیند و دربرحرفکرفرو می رود و زن جوان پشت چرخ خیاطی و پشت به پشت ، روزگارینکواخت و ملال آوری را می گذرانند . مرد نواتمند روزی برای شکستن این سکوت سنگین مستاجری می آورد . مرد مجرد جوان آرام آرام با آنها آشنا شده و به درون خلوتشان رخنه می کند و ببهائی تدریس به زن نزدیک می شود . با ورود مرد جوان و پیچ پچه ها و خنده های فرو خورده زن ، خیالات واهی بسراغ پیرمرد می آیند و هرچه نشاط و سرخوشی زن بیشتری می شود ، پیرمرد بیشتربه درون لاکش می خزد . این پریشانی روحی و اضطراب سرانجام او را مایخویایی کرده و روزها پشت پنجره کز می کند و با آن پرنده عجیب حرف می زند ( معلوم نیست چرا با همسرچوانش حرف نمی زند و ازاو توضیح نمی خواهد و یا چرا مستاجرچوان زن نرزد را جواب نمی کند ) ، نمی دانیم . پیرمرد خوش دارد با پرنده برهنه غول پیکراختلاط کند و سرانجام روزی بدنبالش راه بیافتد تا نرمداب به گل بنشیند و خفه شود . زن و مرد جوان که گویی منتظرغیبت کبرای او هستند بی تابانه بر آغوش هم می افتند و برزمین می غلتند و تمام . نراین داستان ، چون نویسنده ما کمترین اشاره ای به گذشته مرد نواتمند و زن جوان بی سوادش ندارد ، ما نمی دانیم زن انتخاب شده و یا خود انتخاب کرده است . آگاه بسرنوشت خویش است و یا چشم بسته به دام افتاده است . زنی جاه طلب و هوسرانست و یا دخترچشم و گوش بسته ای که احتمالاً پدرو مادربی بضاعتش او را ازسروا کرده اند ؟ این جزئیات و گذشته آنها مورد نظرنویسنده نیست . آنچه او را شیفته و ازخود بی خود می کند واکنش بیمارگونه مرد نواتمند است . زن هویت و شخصیت ندارد و مرد نواتمند بدون شناسنامه است و ما او را همیشه رو بچنگل می بینیم و غرق درافکاری که نمی شناسیم . ریشه این سکوت و آرامش ظاهری و آشفته حالی درونی او در چیست ؟ نمی دانیم ! بهرحال مردی که درآن سن و سال گرفتاربحران روحی می شود و با پرنده برهنه خیالی حرف می زند احتمالاً زمینه ها و انگیزه هایی ازقبل داشته و گرنه ، بدگمانی و سوء ظن او نسبت به همسرچوانش نمی تواند چنین لطمه جبران ناپذیری بزند و پاک دیوانه اش کند . خصوصاً که ما ازتعلق خاطر او به زن بی خبریم و ازطرفی این سوء ظن عمرچندان درازی ندارد . با این حساب وقتی ضریه روحی وارد می شود ، یعنی مرد جوان بسراغ همسرش می رود ، واکنش روحی او غیرقابل درک و اغراق آمیز می نماید . چرا ؟ چون ، آسیب پذیری او را و آسیب پذیرشدنش را درروند داستان ندیده ایم تا دیوانگیش را درآخریاورکنیم . کسی که دیوانه می شود و یا انتحارمی کند ، آدمی است که تحمل تنم زندگی را ندارد . اگرنویسنده نتواند بن بستری را که قهرمانش گرفتارآمده با هنرمندی نشان دهد و رنج جانکاه او را منتقل کند ، بی شک درکارش موفق نشده است و لاجرم این نتیجه حاصل می شود که گمان کنیم دیوانگی و یا سرنوشت تراژیک قهرمان ها ازروزازل برپیشانی آنها نوشته شده است . عدم توانایی نویسنده ما در تحلیل روانشناسانه و دقیق از پیچیدگی ها و گره ها و معضلات روانی شخصیت هایش سبب می شود که چنین تصویری برای خواننده بوجود بیاید . گاهی ، ضریه های روحی چنانند که قهرمانها بجای دیوانه شدن حتی می توانند پخته تر و عالترشوند و کارهای سنجیده تری انجام بدهند . درنمایشنامه چهره یک باکره مقدس ، پیردخترسرخورده ، سالهای سال درون لاک خواهرمقدس و زیر فشارعصبی باورهای مذهبی با نفس خودش می جنگد تا سرانجام عقلمش را کم می کند . صادق هدایت نیز چنین مضمونی را قصه کرده و آن خواهرزشت سرانجام خودش را درآب انبارخفه می کند و یا آن مرد معتمدی که زن زیبایی را به امانت به او سپرده اند ، پس ازدرگیریهای درونی و تحمل رنج بسیار با قیچی نفسش را می گشود . این دو نویسنده بزرگ انگیزه های تلاطم روحی

قهرمانهایشان را چنان بشیوایی و دقت توصیف می کنند که ما را به «شناخت» درستی می رسانند و درآخری می بریم گره و معضل اصلی کجاست و چرا آدم ها به چنین سرنوشت تلخ و تراژیکی دچارشده اند . رازنوام آثار آنها در همین نکته نهفته است . نگاه تیز آنها تا ژرفاهای روح آدمی را می کاود و رد پای او را بریسترجمعه دنبال می کند تا ما پی به سرکشنگی ها ، نامرادی ها ، یأس ها و درماندگی انسان ببریم و او را و جامعه اش را بهترشناسیم . دکترساعدی نیزدره حرف ، به این مهم باور داشت و درآخرین مصاحبه اش به قدرت هنر و آرزو هنر به عنوان «بزرگترین اسلحه انسان برای رهایی ازچنگ هنر و تسلط ، چشم پوشی ازبزاری که تمام ظرایف روح آدمیزاد را تنها به این وسیله می توان منعکس ساخت و به غیرخود منتقل کرد . . .» اشاره کرده است . گیرم تا آخریا این « هنر » بیگانه ماند و با شتابزدگی ازکنارش گذشت . هنر با عواطف و احساسات آدمیزاد سروکار دارد و هرهدنی را دنبال کند از همین معبرمی گذرد و به مرادش می رسد . درآثار ادبی موفق خواننده بی واسطه و مستقیم با قهرمانها ارتباط برقرار می کند و با آنها همذات می شود . حضورخالق اثر محسوس نیست و جانبداری او و قضاوتش به شناخت و شناساندن شخصیت ها و موفقیت ها صدمه نمی زند . ولی درکارهای دکترساعدی بیش « مرد روی بالکن » همه جا آشکارا دخالت می کند و به ما مجال نمی دهد تا خود جوانب مسائل را به بینیم و داوری کنیم . نفرت بیمارگونه نویسنده ازابتدال و پلشتی و آدم هایی که دراین شرایط دست و پا می زنند باعث می شود تا عمق واقعیت و پیچیدگی روابط اجتماعی و رفتارناشی ازآنها نبیند و بشکلی عصبی و غیرمنطقی چهره هایی مهوع ، باسهمی و مسخ شده ای خلق کند که کمترین شناخت درست و معتبری ازخود و جامعه شان به ما نمی دهند . گویی همین نفرت و انزجارانگیزه خلق آثار است که درآخرین نمایشنامه اش بنام « آینه داران آتش افروز » به اوج می رسد . . .

## شماقتی در میانه

سیاسگزار برلیان

من از چشمان خویش آنگاه

هجرت کردم

که دیگر نگاه،

همه ای نبود

و خواب ملوانی نمی یافت

خوهران خاموشی و خواب

چه سرگردان جدائی یکدیگر بودند

\*\*\*

من از چشمان خویش آنگاه

هجرت کردم

که مُرم همه های غریبیکی

هرچه تفاهم را یکجا سوخته بود

و مژگانم مرکز

دشمنی طمنه ای را حایل نمی شد

\*\*\*

از هم کلامی، روی گردانی، هم کلام را

کجا

کره ای کشود؟

گر این دانسته بود

چرا جز شماقت هر کلام

به سماجت خاموشی

هیچ نگر در میانه نمی رفت؟

\*\*\*

من آنگاه

از چشمان خویش

هجرت کردم

# آشیانه قناری

http://atalogt.del

کاروالوراموس نویسنده برزیلی متولد سال ۱۸۹۵ .  
دانشجوی رشته حقوق ، یکی از همکاران روزنامه  
مترقی گویانی بنام « امپرنزا » Imprensa بود.  
راموس در سال ۱۹۲۱ در سن ۲۶ سالگی به زندگی  
خود پایان داد .



کاروالوراموس  
ترجمه: مجتبی کولیوند

او مبار « اروتو » بود ، « اروتوی » وحشتناک ، که  
در مقابل زهرا و مصرف هردارویی بی ثمر بود ، هیچ  
نوی خانگی اثر نداشت و از گیاهان شفا دهنده دشت  
هم کاری بر نمی آمد . . .

از دست رفتن - بیهوده از دست رفتن !  
ماریا نشان دادن زبان نوبشاخ ، چشمانی از حدقه  
درآمده و لرزان که تهدید کتان جستجو می کردند ،  
خود را آماده حمله مجدد به کسی که برهم زنده  
آرامش و خواب روزانه او بود ، کرد . دهقان ساده  
همینکه از بی حسی به درآمد ، ناخود آگاه کاری را که  
همواره با خود داشت از غلاف بیرون کشید و با یک  
ضربه دقیق سرمار را از تن جدا کرد . سپس بدون یک  
لحظه تأمل ، دست مجروح خود را با آخرین رمق روی  
تنه درخت ، آنجا که گره خوردگی زیادی داشت  
گذاشت . و با ضربه دوم آنرا از قسمت مع قطع کرد .  
با دست زخمی پیچیده شده در پیراهنش که با دندان  
پاره کرده بود ، از راه پیشه قدم در راه خانه گذاشت .  
جان سخت و مغرور مانند یک جانور وحشی اما پیروزمند  
از جنگل بیرون آمد ، جنگل با سرشتی برادرانه اما  
در عین حال خونریز ، شریرو بی رحم . . .

توضیحات:

۱ - در مناطق گرم مورچگان بزرگی وجود دارند که لانه  
خود را شبیه کندوی عسل ولی کوچکتر از لای و لجن در  
روی زمین یا بروی درختان می سازند . در بعضی  
از این لانه های متروک پرندگان آشیان می کنند .  
۲ - « اروتو » ماریست با زهر کشنده در جنگلهای  
برزیل .

چرا نیاستی جوجه های پرنده را به حال خودشان  
گذاشت ؟

اما درست همان روز پسرش « جانیاو » ده سال  
از زندگی تیره خود را پشت سرمی گذاشت . و به همین  
دلیل ارزش نداشت که بچه را به خاطر انجام ندادن  
این خواهش کوچک افسرده کند . مرد روستایی  
دستهایش که بسته چوب را حمل می کردند به نرده  
های قسمتی از جنگل که درختهایش را انداخته بودند  
تکیه داد . خودش را به آن طرف نرده رساند و هنگامی  
که کفشهایش علفهای خشک را با صدا خرد می کردند  
، به حیرت افتاد ؛ زیرا که یک قطره آب نردشت به  
چشم نمی خورد . او شیب کنگره دار کناره را بالا  
رفت و به تنه درخت « ماریا- پرتا » نزدیک شد . درخت  
شاخ و برگ لاغر خود را که در اثر گرما و تابش بیش  
از حد آفتاب ، جمع و قهوه ای شده بود به دست پاد  
گرمی که هنگام غروب می وزید ، سپرده بود . درست  
آنجا که تنه درخت به دو قسمت تقسیم شده بود ،  
بر روی یک شاخه دهانه سیاه آشیانه متروک مورچگان که  
به سمت شرق خمیازه می کشید ، دیده میشد ، که  
هر ساله یک جفت پرنده در آن لانه می کردند . مرد  
دهقان دست زخم خود را با احتیاط داخل لانه برد و  
به جستجوی جوجه های پرنده پرداخت . اما ناگهان  
سریع و عصبی دستش را پس کشید ؛ سوزشی تند و  
درد آور در اثر گاز گرفتگی جای نو نقطه را در کف دست  
او بجا گذاشته بود . حیرت زده مقابل خود را نگاه  
کرد ؛ چهره دراز و چندش آوری که علامتی شبیه صلیب  
بر سرداشت در دهانه آشیانه پدیدار شد ، که با  
چشمانی کوچک ، گرد و آتشین به او زل زده بود . . .  
مرد ترس مرگ آوری را در تیره پشت خود احساس  
کرد . . .

غروب که از شدت گرما کاسته شد ، « دو مینگوس » که  
داخل نوری از الیاف بافته شده و پویان می زد ، پائین آمد  
، به آرامی مقداری کالیاس « یاکویا » که از آرد نرت و  
شکر قهوه ای تهیه می شود برداشت و به داخل حیاط  
قدم گذاشت . در آنجا با دقت مشغول تیز کردن داس  
خود با سنگ آتش زنه شد .

آن روز ، یکشنبه بود ، درست روز قبل از جمع آوری  
محصول مزرعه نرت که تا پائین زمینهای قدیمی و بی  
صاحب امتداد داشت ، از گرمای خشک تابستانی که  
حدود چهارده روز بود ادامه داشت ، به زودی گرانیده  
بود .

هنگامی که او تیغه را تیز می کرد ، تا با آن تعدادی  
شاخه « کویفارا » را برای اجاق بشکند ، پسرش «  
جانیاو » خیره به کاربرد خطوطی را با چوب روی  
زمین می کشید .

- : « پدر جوجه های قناری را فراموش نکنی که میان  
بوته های خار دشت ، کنار چمنهای قدیمی دریای درخت  
« ماریا- پرتا » آشیانه دارند . یادت نره برایم بیاوری  
» .

مرد بسمت چالیز رفت ، تا چند خیار تازه بچیند . سپس  
به انبار غله سرکشید ، می خواست ببیند که در آنجا  
برای محصول پس از دور جای کافی هست ؟

بعد از اینکه در جنگل مقداری میزم و چوب « کویفارا »  
شکست ، آنها را دسته کرد ، می خواست قدم در راه  
خانه بگذارد که خواهش پسرش به یادش افتاد .

## در این سه شنبه

ولفگانگ برشرت نویسنده و شاعر جوان که فقط ۲۶ سال عمر کرد، در سال ۱۹۲۱ در هامبورگ چشم بجهان گشود و در سال ۱۹۴۷ در یال سویس پس از یک بیماری طولانی چشم از جهان فرو بست. پیش از جنگ، نخست کتابفروش بود و سپس هنرپیشه شد. در ۲۰ سالگی در جنگ جهانی دوم به سربازی رفت. نو بازنندانی شد، از او سروده ها و داستانها و نمایشنامه هائی بجا مانده است که مهمترین آنها نمایشنامه « بیرون، پشت دره است که بر اساس آن فیلمی ساخته اند.

ترجمه: منیر میر محمدی

هفته يك سه شنبه دارد  
و سال نصف صد تا  
جنگ اما سه شنبه های زیادی دارد  
در این سه شنبه ،

در مدرسه ، حروف بزرگ را تمرین میکردند. آموزگار، عینکی با شیشه های کلفت و بدون قاب داشت، و شیشه ها بقری ضخیم بودند که چشمهایش بسیار ریز نظر می رسیدند.

چهل و نو دختر در مقابل تخته سیاه نشسته بودند و با حروف بزرگ مینوشتند :  
« فریتس پیرا بخوری ای حلیبی داشت . برتا خیل تا پاریس رفت . در جنگ ، همه پدران ، سربازند . »

« اولاً » زیانش را به نوک دماغش میرساند، که معلم به او تذکر داد : تو جنگ را با « گ » نوشته ای. جنگ با « گ » نوشته میشود نه با « ک » . با همان « گ » که گور را می نویسند . جقدر باید به تو گفت !

آموزگار دفترش را برداشت و جلوی اسم « اولاً » علامت گذاشت و گفت : -  
فردا این جمله را ده بار پاکیزه و زیبا مینویسی - خیلی پاکیزه - فهمیدی ؟  
« اولاً » گفت : بله ، اما در دلش گفت ، توام با اون عینکت !  
در حیاط مدرسه پرندگان مشغول خوردن خرده نانهای دور ریخته بودند .

در این سه شنبه

ستوان الیس Ehlers از طرف فرمانده گردان احضار شد :

- آقای الیس ! این شال قرمز را باز کنید .

- جناب سرگرد ؟

- البته الیس ! این چیزها در گروهان ؟ خوب نیست.

- مرا به گروهان ؟ میفرستید ؟

- بله آنها این چیزها را دوست ندارند - شما با این وضع نمی توانید آنجا ظاهر شوید. گروهان ؟ به نظم عادت کرده است. با شال قرمز. گروهان به شما بی اعتنائی خواهد کرد. سروان هسه ، چنین چیزی به گردنش نمی انداخت.

- هسه زخمی شده ؟

- نه او خیر داده که بیمار است. حالش خوب نیست. هسه از وقتی که سروان شده ، تبیل شده است. هیچ سربزمنی آورم. همیشه که منظم بوده. بهر صورت سعی کنید که خوب از عهده کارها برآئید. هسه نفرات را خوب آموزش داده است. این شال را هم باز کنید ، فهمیدید ؟

- البته جناب سرگرد.

به هنگام رفتن به سوی گروهان دوم، آقای الیس شال قرمز را از گردن باز کرد، سیگاری روشن کرد و با صدای بلند گفت « الیس فرمانده گروهان ». صدای تیری بلند شد.

آقای هانزن به نوشیزه زورین گفت : برای آقای هسه باید چیزهایی بفرستیم زورین جان ! سیگار و کمی خوراکی، چند تا کتاب و يك جفت دستکش.

جوانان زمستان سختی در پیش دارند - به میثناسم - متشکرم.

- هولدلین شاید آقای هانزن !

- بی معنی است زورین جان - بی معنی.

- نه کمی میتواند ساده باشد مثلاً ولوللم پوش یا شبیه آن.

- آقای هسه چیزهای آسان را دوست دارد.

- شما میدانید او با میل می خندد.

- پناه بر خدا چقدر آقای هسه میتواند بخندد.

زورین گفت بله او میتواند.

در این سه شنبه

سروان هسه را روی برانکار به بخش دفع شپش بردند. روی در نوشته بود : « چه ژنرال ، چه خمپاره انداز موهای همه در پرواز »  
موهای او را قیچی کردند. مدد کار انگشتانی باریک و دراز داشت، مثل پاهای عنکبوت. روی مفاصل انگشتانش کمی قرمز بود. به او چیزی مالیدند، بوی دارو خانه میداد. بعد آن انگشتان عنکبوتی نبض اش را شمردند و در یک کتابچه کلفت نوشتند.

درجه حرارت بدن ۴۱/۶ ، نبض ۱۱۶ - بیهوش - مطنون به تیفسوس. مددکار کتابچه را بست. روی کتابچه نوشته شده بود : بیمارستان بیماری های واگیر اسمولنسک . و در زیر آن نوشته شده بود : ۱۴۰۰ تخته خوابی .

برانکار را بلند کردند - روی پله ها سرش از پتو بیرون افتاد.

در هر پله ای کله قیچی شده او تلو تلو میخورد.

پارها به روسها خندیده بود.

یکی از مدد کارها سرما خورده بود.

در این سه شنبه

خانم هسه زنگ در خانه همسایه شان را زد.

وقتی دریا ز شد، خانم هسه نامه ای را که در دستش بود به همسایه نشان داد :

- او سروان شده است ، سروان و رئیس گروهان شده. سرمای آنجا بیش از ۴۰ درجه است ، نامه ۹ روز توی راه بوده . پشت نامه نوشته شده بود بدست خانم سروان هسه برسد .

او نامه را بالا گرفت ولی همسایه اش نگاه نکرد و گفت :

- سرمای ۴۰ درجه ، بیچاره جوان ها ، سرمای ۴۰ درجه .

در این سه شنبه

سرپزشک نظامی از سرپزشک بیمارستان بیمارهای واگیر اسمولنسک « می پرسد :

- هر روز چند نفر می آورند ؟

- شش نفر میشوند .

- وحشتناک است .

سرپزشک بیمارستان نیز گفت ، بله واقعاً وحشتناک است. در این موقع به صورت هم نگاه نمیکنند.

در این سه شنبه

فلوت سحر آمیز موتسارت نواخته میشود. خانم هسه لبهایش را با ماتیک قرمز کرده بود .

در این سه شنبه

الیزابت پرستار بخش به پدری مادرش نوشت :

بدون یاری خدا اینجا قابل تحمل نیست .

ولی وقتی پزشکیار آمد، او از چاپش بلند شد.

پزشکیار طوری خمیده راه میرفت که گویی تمام روسیه را روی پوشهای خود حمل میکند.

پرستار پرسید : - خبری باید بای بدهم ؟

پزشکیار گفت : نه . این حرف را چنان آهسته گفت که انگار خجالت میکشید. بعد، سروان هسه را بیرون بردند. بیرون ، صدائی آمد. یکی گفت ، چرا مرده ها را نمیتوانند آرام بزمین بگذارند ؟ آن ها را روی زمین میاندازند .

دیگری آهسته می خواند :

آهای آهای ای جوان توپ و تانک و مرگ الآن

پزشکیار از یک تخت به تخت دیگر میرفت - هر روز و هر شب و تمام شب ، با پشت خمیده اینکار را میکرد ، گویی تمام روسیه را روی نو شش می برد.

بیرون نو نفر کمکی، تلو تلو خوران با تخت خالی دور میشدند.

یکی شان گفت : این چهارمی بود .

همان که زکام بود .

در این سه شنبه

« اولاً » نشسته بود، عصر بود، و با حروف بزرگ در دفترش نقاشی میکرد

در جنگ ، پدران ، همه سربازند در جنگ ، همه پدران ، سربازند

ده بار نوشت ، با حروف بزرگ : و جنگ را با گ نوشت ، با همان گ که

گوررا مینویسند.

## ساده نویسی

## چشمگیر

□ پسرک و رامینی  
مجموعه ۱۹ داستان به زبان آلمانی  
□ نوشته مسعود عطایی

دکتر شاپور مشعوف

همین است که هست ، چه خوشستان بیاید چه بدتان  
بیاید . واقعیت این است ، حالا حقیقت در کجاست ؛  
نمی دانم .

نویسنده جهان سومی در غرب که بسی پیش می آید که  
سرو گردنی هم از همقطاران خویش برتر است و دانش  
آموخته ای معتبر و دانشمندی شناخته شده در حوزه  
تأثیر خویش ، گرفتار این «عقدہ جهان سومی» است .  
چقدر به خواننده خویش که او را نمی شناسد ، با آن  
نام جهان سومی خویش بفهماند که او فریخته است و  
تعالی یافته ؟ راهی نیست جز اینکه چنته سوادش را  
یکباره روی کاغذ خالی کند و آنقدر لغت ها را قلنبه  
بنویسد که خواننده متوجه شود با کی طرف است .  
درست در همینجاست که من با کتاب مسعود عطایی  
کار دارم . او استثنائی است بر این قاعده .

نثر آلمانی مسعود عطایی خودمانی است ، ساده است  
، خاکی است و بی ادعاست و نشانی از فخر فروشی  
در آن نیست . دلم می خواهد بگویم که از لابلای جمله  
هایش نسیمی شرقی می وزد که روحی به زبان آلمانی  
داده است - گوئی خود زبان آلمانی هم بر تعجب است  
که این طوری هم می توان با آن نوشت !

باز برگردیم به یک اصل دیگر . یکی از ویژگیهای  
تفکر آلمانی این است که به جزئیات بهمان اندازه اهمیت  
می دهد که به کلیات ؛ به تنه درخت بهمان اندازه که به  
شاخه ها و برگهایش . وقتی آلمانی میخواهد اندیشه  
ای را بشما بازگوید ، با سرسختی و سواسمندانہ ای  
همه شاخه و برگهای جانبی و حتی غیر لازم بر خاسته  
از اندیشه اصلی را هم گرد می آورد و می انباند در یک  
جمله و وقتی شما به آخر جمله رسیدید نستان بند آمده  
است ! خودشان این نفس را دارند که تا آخر جمله  
بروند - ما و دیگران نداریم . انگلیسی ها و فرانسوی  
ها و دیگر اروپائیان هم از این حال زبان و اندیشه  
آلمانی خود را در تنگنا حس می کنند .

و باز اینجا برمی گردیم به آلمانی نویسی مسعود  
عطایی که او این حالت زبان آلمانی را تعدیل کرده و  
لطافتی در آن آورده است . از آن جمله های « قانون  
نویس ها » و « دیوان سالاران » که حتی « نرم نویس »  
های آلمانی همه گاهی گرفتارش می شوند در اینجا  
خبری نیست . او ساده و دهاتی حرف می زند ،  
شرقی حرف می زند ، حرفهایش از احساس می آید نه  
از آموخته هایش ، بدون « عقدہ جهان سومی » و بدون  
پیچ و پیچ های ذهن آلمانی .

کتاب ۱۹ داستان کوتاه در خود دارد از خاطره های  
نویسنده که نیمی از آنها در ایران گذشته است و  
آنچنان قبول خاطر در جامعه آلمانی یافت که در دو ماه  
کل تیراژش بفروش رفت - آنهم فقط در همین منطقه و  
دور و در خودمان .

چاپ کتاب ( بجز مقاداری غلط چاپی ) پاکیزه و  
صحافی و جلد بسیار نفیس است .

## یاد داشتی بر کتاب

## « پسرک و رامینی »

## نوشته مسعود عطایی

حکیمی روزی متوجه نکته ظریفی شد و آن را با من  
در میان گذاشت . او گفت :

وقتی که نویسندگان و دانشمندان جهان سومی بزبان  
غربی چیزی می نویسند ، یک ویژگی همگانی در آنها  
وجود دارد - بی پرده تر گفته شود - دردی در درون آن  
فریاد می زند . آن ویژگی چیست و آن درد کدام است ؟  
اینست که آنها خیلی « قلبه » می نویسند ، لغت های  
سخت بکار می برند ، اصطلاح های فیلسوفانه وارد  
می کنند و سطح اندیشه را آنقدر بالا می گیرند که  
خواننده متوسط گاهی باید به واژه نامه مراجعه کند که  
معنای این لغت یا آن اصطلاح را بیابد و گاه جمله ای  
را دو سه بار بردهنش مزمزه کند تا معنا را دریابد .  
خلاصه خیلی « لفظ قلم » و « بالاتر از دیلم » می نویسند  
، گوئی که کسرشان شان است که پیاده شوند تا با هم  
راه برویم . این ویژگی بخصوص در نویسندگان  
انگلیسی نویس شبه قاره هند خیلی فراوان است .  
چرا چنین است ؟

نویسنده جهان سومی که اسمش را بالای نوشتارش  
دارد ، اغلب « مایر » و « توماس » و « شومان »  
نیست . « عارف » و « مشکان » و « رامایانا » است و  
این خود مسئله است . این اسم چه چیزی را تداعی  
می کند ؟ - آن جهان سومی مهاجر را که با گیوه  
سوراخ دارو گونه ی کبره زده با زیر پیراهنی پر لکه و  
خیس از عرق که یک کیسه پلاستیکی مچاله شده با  
مقداری « خنزرینز » با خود می آورد و سلانه سلانه در  
« ریجنت استریت » قدم می زند و با نگاهی ساده  
در خلأ می نگرد . ظاهرش دعوت کننده نیست و نشانی  
از فرهنگ پاکیزگی و حسن شمایل در خود ندارد .

طرف های عصر وقتی به خانه آمدم ، پدرم را دیدم که  
گوشه ای از حیاط کمین کرده بود و سخت مراقب چیزی  
بود . نزدیک شدم و با نگاه دنباله نگاهش را گرفتم :  
گریه ای روی خاک باغچه پهن شده بود و بدون اینکه  
تکان بخورد ، خیره خیره گنجشکی را نگاه میکرد :

گنجشک ، انگار از خود بی خود بود . روی لبه باغچه  
مدام می رفت و می آمد ، می رفت و می آمد ، انگار نمی  
توانست تصمیم بگیرد که چکار کند ، میرفت -  
اما پیشیمان می شد و بازمی گشت . تعجب کردم  
از اینکه می دیدم پر نمی کشد که برود - تا آنوقت گریه  
و گنجشک را اینقدر به هم نزدیک ندیده بودم .  
کم کم گریه شروع به پیشروی کرد بطرف گنجشک .  
بابام آهسته گفت : « نگاه کن ، گریه هم مسخرش کرده  
، نمیتونه بپره . » گفتم : « بابا حوصله داری ها ... »  
خواستم بروم که دوباره پدرم گفت : « وایسا ، نرو ،  
تمرکز کنش از دس میده . » خنده ام گرفت . نه حوصله  
داشتم بمانم نه دلم می خواست مانع سرگرمی پیرمرد  
باشم . خواه نا خواه دوباره نگاهشان کردم حالا  
دیگر دو وجب بیشترین گریه و گنجشک فاصله نبود ،  
در همین موقع خواهرم از اتاق به حیاط آمد و گریه را  
که خیز برداشت و گنجشک را گرفت ، دید ، با شتاب نوبد  
بطرف گریه و لنگه کفشش را برداشت و کوبید به  
کمر گریه ، که گریه گنجشک را انداخت و دور شد و  
کنار دیوار کمین گرفت ، تا ببیند بر سر شکارش چه می  
آید .

خواهرم گنجشک را برداشت و گرفت توی دستهایش و  
با حرفهایش از گنجشک زخمی انگار دلجوئی کرد : «  
وای - بمیرم - حیوانکی باش شکست . بعد رو کرد به  
گریه : « پدر سوخته ای بی عاطفه ... بی چشم و رو .  
... خواهرم گمشده بود در دنیا ی گنجشک زخمی ،  
اشک توی نی نی چشمانش حلقه زده بود ، دست می  
کشید به سر گنجشک و نازش می کرد . گفتم : « چرا  
نذاشتی گریه هم اونو بخوره ؟ دلخور نگام کرد .  
گفتم : « تو خیال میکنی با این کار می تونی جلوی این  
قانون بگیرد ؟ - اگه بدونی روزی چند میلیون دفعه  
این بازی تکرار میشه - نه فقط بین حیوانا که حتی بین  
آدمها . هنوز عاطفه ای را که زخم خورده توی نگاهش  
موج می زد می دیدم . دوباره گفتم : « دلت بر اش  
سوخت ؟ آره - دلت بر اش سوخت ؟ پس چرا دلت  
برای اون گریه بیچاره نسوخت ؟ شاید اونم اگر چیزی  
گیرش نیاد از گشنگی بمیره ! » . برانرم به طرفداری او  
گفت : « آقا جون موضوع بودنه - الان تو تا موجود  
زنده داریم ، یه گریه - یه گنجشک - اما اگر گریه هم  
اونو می خورد ، یه موجود زنده باقی می موند .  
فکر کردم : « یه گنجشک زخمی ... یه گریه گشنگه ...  
آره ، موضوع بودنه ... »

## خاطره کوتاهی

از

## آلبرتو خوان توره نا

آلبرتو خوان توره نا مشهورترین نونده کوبا درحالی که لیخدنی برلب دارد، میگوید:

بعقیده من «تتو فیلاستینوسون» - بوکسور صاحب نام کویانی - بزرگترین ورزشکار نژد کویانی هاست اما اگر نظر او را در این مورد چویا شوید ، خواهد گفت «خوان توره نا»!

بی شک این هردو بعنوان قهرمانان ملی کویا شناخته شده اند و احترامشان نزد مردم به جرات می توان گفت که همیای فیدل کاسترو رهبر کویا است.

خوان توره نا قهرمان بوهای ۴۰۰ و ۸۰۰ متر المپیک و استینوسون قهرمان بلانازع دسته فوق سنگین بکس سه نوره المپیک، کساکان از بالاترین موقعیت و وجهه در کویا برخوردارند. استینوسون در تلاش جهت ارتقاء تیم ملی بکس کشور برای آینده میکوشد و خوان توره نا که فارغ التحصیل اقتصاد است، ریاست تربیت بدنی و آماده سازی محصلان پیش دانشگاهی را بعهده دارد. او همچنین کار تمرین «روبرتو هرناندز» جانشین خودش را در نوبی ۴۰۰ متر بعهده دارد.

خوان توره نا ۴۰ ساله بزرگترین عنوان قهرمانی اش را در المپیک ۱۹۷۶ مونتreal کانادا بدست آورد. او در این سال، علاوه بر کسب عنوان اولی در بوهای ۴۰۰ و ۸۰۰ متر، نخستین ورزشکاری شد که در یک زمان فاتح هردو ماده گردیده است. کار پرچسته «خوان توره نا» در المپیک ۱۹۷۶ باعث شد به او لقب «ال کاپالی» بمعنای اسب را بدهند.

او که به همراه زن و دو فرزندش در آپارتمانی چهارطاقه بسمری برد و یک اتومبیل لوکس با راننده در اختیار دارد، از زندگی اظهار رضایت میکند. وی موفقیت ورزشی اش را مروهی انقلاب ضد امپریالیستی کشورش می داند. خوان توره نا در مورد احتمال مهاجرت از کشورش می گوید: «ترك كویا؟ ترك زادگاه خودم؟ هرگز. من در کویا دنیا آمده ام و در کویا نیز خواهم مرد. من عاشق کشورم هستم و طبیعی است که عاشق کارم و سیستم موجود مملکتی نیز باشم. باید بگویم که از بوتم در کویا بسیار خوشحال و راضی هستم. ناگفته نماند که در عین حال دوستان زیادی در کشورهای آمریکا، شوروی، فرانسه، اسپانیا و سایر نقاط جهان و تمام جاهانی که ورزش هست، دارم چرا که بدون وجود

مربی در سال ۱۹۷۵ تحت دو عمل جراحی پا قرار گرفت. او در مورد زابیرزکی می گوید:

او هیچگاه در مورد برنامه اش کلمه ای به من نمی گفت و تمریناتمان نیز مرمزانه بود. زیگمونت تنها دو ماه مانده به شروع مسابقات، برنامه کارش را با من در میان می گذاشت. هنگامی که زیگمونت مسئله شرکت مرا در بو ماده ۴۰۰ و ۸۰۰ متر بر ملا کرد، به سختی مخالفت کردم و گفتم:

کی، من، نه هرگز! اصلاً قضیه را فراموش کن. اما زابیرزکی به پافشاری اش ادامه داد. اگرچه خوان توره نا به قهرمانی اش در ماده ۴۰۰ متر مطمئن کامل داشت.

«خوان توره نا» صحنه رقابتش را اینطور بازگو می کند:

من اینطور درک کرده بودم که با شرکت در ۸۰۰ متر که اولین مسابقه بود و نیروی زیادی را می طلبید، شانس موفقیت در ۴۰۰ متر را از دست خواهم داد و به همین خاطر بسیار عصبی بودم. ولی چاره ای نداشتم جز انجام آنچه را که مربی ام از من خواسته بود.

او قبل از حضور در صحنه المپیک ۱۹۷۶ تنها دو بار ۸۰۰ متر را نوبده بود، معیذاً علاوه بر کسب مدال طلا، رکورد جهانی این ماده را نیز جابجا کرد. زمانی که او بجا گذاشت ۴۲+۵۰-۱ دقیقه بود. یک روز پس از شرکت در ماده ۸۰۰ متر، او می بایست در دو مقدماتی نوبی ۴۰۰ متر حضور می یافت. سپس بدنبال یک روز استراحت در رقابت نهایی این دو نیز حاضر میشد.

روز بعد، یعنی ۲۹ جولای ۱۹۷۶، خوان توره نا بهترین رکورد دوران زندگی اش را در این ماده با زمان ۴۴/۲۶ ثانیه بجا گذاشت که این زمان نومیکن مدال طلا را برایش به ارمغان آورد.

پس از آن او بار دیگر رکورد جهانی ۸۰۰ متر را بر صوفیای بلغارستان با زمان ۴۴+۴۲/۱ دقیقه جابجا کرد و دو بار توسط نشریات دو میدانی آن زمان، لقب نونده سال را بخود اختصاص داد.

آخرین حضور رسمی و رقابت بزرگ وی، افتتاحیه رقابت های قهرمانی جهان در هلستینکی بسال ۱۹۸۲ بود که در نونیمه نهایی وی درحالی که یقیناً مقام سوم را تصاحب میکرد، پس از برخورد با مانعی در کنار زمین از ناحیه قوزک پا بسختی مجروح شد و از بو مسابقات در همین مرحله خارج شد.

و بالاخره آخرین حضور خوان توره نا در میدان، شرکت در بازیهای نوبی در مسکو، پس از تحریم المپیک لس آنجلس توسط کویا بود. خوان توره نا خود در این باره چنین می گوید:

اگر هم در مسابقات هلستینکی مجروح نمیشدم، تا بحال بازنشسته شده بودم. من دیگر نیروم را از دست داده بودم و طاقت جبران عقب افتادگی را نداشتم چرا که کلید موفقیت من، قابلیت تمرین مستمر روز بروز بود که مرا پیوسته تازه و سر حال و سرفرم نگه میداشت.

خوان توره نا در مورد خاطراتش می گوید: بزرگترین کاری که به نظر خودم انجام دادم، پیروزی در میدان مونتreal و قهرمانی جام جهانی در بوسلدورف آلمان غربی است.

در سال ۱۹۷۷ نشریات ورزشی او را یکی از بدشانس ترین قهرمانان دو میدانی معرفی کردند که در اوج آمادگی و در حالیکه شانس مسلم قهرمانی بود بواسطه صدمه ای که دیده بود هرگز قادر نگردید مدال طلای مسابقات پان آمریکن را از آن خود کند.

او در مورد سرانجام کار قهرمان می گوید: هیچکس برای همیشه نمی تواند با همان قدرت در میدان ظاهر شود.

گرفته شده از نشریه  
دنیای ورزش

ورزش، ما قادر نخواهیم بود یکدیگر را درک کنیم، حتی نمی توانیم رشد کنیم، رقابت کنیم و یا صحبت کنیم. «خوان توره نا» در خانواده بسیار فقیری در سانتیاگو بدنیا آمد. پدرش یک کارگر ساده بود و مادرش معلم زبان اسپانیائی. او خود در این باره می گوید:

قبل از انقلاب، وضعیت زندگی ما بسیار ناگوار و یا بهتر است بگویم وحشتناک بود. گاهی اوقات حتی چیزی برای خوردن نداشتم و از طرف دیگر بیکاری نیز زجرمان میداد. برای من، آن موقع دوران بسیار تلخی بود. تنها درسالهای پس از ۱۹۶۵ بود که شانس تمرینات ورزشی را پیدا کردم و توانستم به مدرسه بروم و همچنین قهرمان المپیک گردم.

او ۸ ساله بود که وارد مدرسه شد و الفبای رشته های چون بسکتبال، والیبال، ژیمناستیک و فوتبال را آموخت و حتی مدتی به رشته بیسبال که ورزش مورد علاقه مردم کویاست، پرداخت. در همین کیرو دار، او رشد قندی برابری ۱/۸۲ متر پیدا کرد که نتیجه آن تلاش ۱۰ ساله او در بسکتبال گردید و در این راه او موفق شد تیم منطقه خودش را به رقابت های قهرمانی ملی ۱۹۶۴ برساند که در آن زمان او فقط ۱۴ سال داشت. اما چند سال بعد، عمر ورزشی اش در بسکتبال بسر آمد. او در این باره می گوید:

آنها - مربیان - بمن گفتند: بسیار خوب، پیشرفت تو در این رشته دیگر به انتها رسیده است اما می توانی یک ستاره موفق دو میدانی از کار بر آیی. او تنها ۲۰ سال داشت که قدم در راه دو میدانی نهاد. مربی وی در شروع کارش «زیگمونت زابیرزکی» لهستانی بود. در واقع زابیرزکی اولین کسی بود که به او پیشنهاد تمرین در بو ماده ۴۰۰ و ۸۰۰ متر را داد و در همین راستا تمرین های استقامتی او را بیشتر نمود. او در برنامه هفتگی خوان توره نا، طی سه مسافت ۲۰ کیلو متری را گنجانده بود و در توجیه گنجاندن این برنامه سنگین به وی گفته بود که در نظر دارد نیروی بدنی و استقامت او را بالا ببرد. «خوان توره نا» دو سال پس از پی شکست ماندنش در نوبی ۴۰۰





## شهامت يك قهرمان



دنیای عجیبی است. در شرایطی که دنیای حرفه ای ورزش، میلیونها دلار سود بازیها و تبلیغات را بجیب دست اندرکاران و بازیکنان میریزد، و اکثر بازیکنان حرفه ای، با حفظ وضعیت ظاهری خود، بفکر درآمد بیشتر و پس انداز برای آینده خود هستند. ناگهان بازیکنی در اوج قهرمانی حرفه ای، از ورزش وداع میکند.

«اروین جانسون» و یا به قول آمریکایی ها «جانسون جامونی»، محبوب ترین، معروفترین و

گراوترین بسکتبالیست کنونی جهان، در یک گفتگوی رادیو و تلویزیونی - که از سراسر جهان پخش میشد - اعلام کرد مبتلا به سید (ایدز) شده است، و برای احترام به محیط ورزش و ورزشکاران، از این پس دیگر هیچ مسابقه ای شرکت نخواهد کرد.

اروین با دو متریوشش سانتی متر قد و ۲۲ سال سن، بهترین و محبوب ترین بسکتبالیست سالهای اخیر آمریکا و جهان بود. با تحولی که در ورزش بسکتبال ایجاد کرده بود، نوجوانان سیاهپوستی را که در خیابانها، در زنگ تفریح مدارس و یا پشت دیوارخانه هایشان، سعی می کردند با توپ بسکتبال حرکات او را تقلید کنند، مسحور خود ساخته بود.

«اروین جانسون»، شوخ طبع، کنجکاو و راحت ساده است. او در ضمن اعلام بیماریش، مردم را از سلامت همسر یاردارش «کوکی کلی»، مطمئن ساخت.

و این که سید - این طاعون قرن - جان میلیونها انسان را در سراسر دنیا تهدید میکند، و اکثر بیماران مبتلا به سید از ترس آبرو باختگی، می کوشند بیماری خود را مخفی نگاه بدارند، شهامت یک قهرمان حرفه ای او را می دارد. علیرغم همجنس گرا نبودن، اعلام کند که مبتلا به سید است.

این خبر نه تنها آمریکا را تکان داد بلکه همه ورزش دوستان جهان را مبهور کرد.

جانسون بسادگی می گوید: «در مقابل سید خیلی ساده لوحانه برخورد کرده است، و در حقیقت این بیماری مهلك را دست کم گرفته است». او خطاب با آمریکایی ها می گوید: «این برای همه ممکن است پیش بیاید، حتی برای شخصی چون من».

در گذشته بودند افرادی مانند «راک هودسن» هنرپیشه معروف آمریکایی، که بیماری خود را اعلام کردند و نسبت به این بیماری مهلك به جهان هشدار دادند اما گفتگوی رادیو و تلویزیونی جانسون، با دیگران تفاوت بسیار مهمی که داشت، این بود که جانسون، همجنس گرا نیست.

در روز هفتم نوامبر که او بیماری خود را اعلام کرد، مثل اینکه تازه آمریکایی ها کشف کردند که سید، تنها بیماری همجنس گرایان و معتادان نیست. گفتگوی رادیو و تلویزیونی جانسون، اثری چنان فراگیر بر مردم آمریکا گذاشت که هیچ تبلیغات رسمی نمی توانست چنین اثری نداشته است.

در روز هفتم نوامبر خطوط تلفنی سازمانها و مراکز تخصصی سید ۴۰/۰۰۰ بار زنگ زده در حالیکه این رقم در روزهای عادی، حدود ۲۸۰۰ بار بوده است.

در روز ۷ نوامبر، شرکت تولید کفشهای کانورز، پیسی کولا، کنتاکی فراید چیکن و شرکت نستله، که از چهره جانسون برای تبلیغاتشان استفاده می کردند، ابتدا نگران شدند که مبادا بیماری جانسون و کناره گیری او، باعث سقوط بازار محصولات آنها شود. اما با مشاهده ی برخورد محبت آمیز مردم با جانسون و اطمینان از موقعیت خود، برای کمک به تبلیغ «رابطه جنسی سالم می تواند زندگیها را نجات دهد»، پیش قدم شدند.

اروین جانسون بعنوان مشاور اجرایی کمیسیون ملی بیماری سید در آمریکا انتخاب شده است. او در این کمیسیون، جای خالی «بلیندا متیسن» را که بتازگی در اثر این بیماری مرده است، پر خواهد کرد.

### نتایج مسابقات وزنه برداری قهرمانی کشور

دهمین دوره ی مسابقات وزنه برداری قهرمانی کشور، طی مراسم خاصی در سالن شهدای پنجم مرداد شهرستان اراک برگزار شد. در این دوره از مسابقات قهرمانی کشور، یک تیم نیز از ارمنستان شوروی شرکت کرده بود، که باعث شد که شوروی حال دیگری بر این مسابقات حاکم شود. هر چند که بخاطر آواژگون شدن مینی بوس حامل تیم ارمنستان بر راه اراک، و ضربیدگی عده ای از ورزشکاران تیم ارمنستان، باتیمی ناقص در مسابقات شرکت کرد. ولی با این وجود مقام قهرمانی از آن تیم ارمنستان شوروی شد. تیم تهران برخلاف چند سال گذشته که نزل چشمگیری داشت با همت و تلاش مهندس امینیان،

پرویز جلایر، و مریمان صاحب نام خود تقی روحانی و هوشنگ کارگر نژاد و مهدی عطاری شرفی با فاصله زیاد در مکان نخست قرار گرفت (البته بدون در نظر گرفتن امتیازات تیم ارمنستان). تهران با ۴۱۱ امتیاز اول و خوزستان با ۲۵۰ امتیاز دوم و توابع تهران با ۲۰۶ امتیاز در مقام سوم قرار گرفت.

### تیم التلال یمن ۵ صفر مغلوب تیم استقلال شد.

تیم فوتبال استقلال تهران، نماینده فوتبال ایران در رقابت های فوتبال جام باشگاه های آسیا، که در مسابقه رفت در شهر «عدن» یمن صفری صفر مساوی شده بود در مسابقه برگشت خود در استادیوم صد هزار نفری، در حضور بیش از ۷۰ هزار تماشاگر ۵ بر صفری تیم یمن پیروز شد. تیم استقلال با این پیروزی راهی مرحله دوم این مسابقات گردید، در مرحله دوم حریف استقلال تیم «الاتحاد» عربستان خواهد بود.

مردان پرتگشتی گردستان انتخاب شدند. مسابقات کشتی آزاد و فرنگی قهرمانی استان گردستان که در سالن تختی سنندج برگزار می شد پس از دو روز رقابت به پایان رسید.

در کشتی آزاد تیم سنندج با ۵۴ امتیاز اول شد و سقز با ۲۸ و ۲۷ امتیاز در رده های بعدی ایستادند.

در کشتی فرنگی سقز با ۱۵۲ امتیاز بمقام قهرمانی رسید و تیم های سنندج و قروه در مکان های بعدی ایستادند.

۲ مدال نقره، ره آورد جوو کاران از قهرمانی آسیا سرانجام پس از سالها انتظار، جوو کاران کشورمان به مدال آسیا دست یافتند.

«مجید زارعیان» و «علیرضا دهقانی» در پیکارهای سخت و سنگین جوووی قهرمانی آسیا، موفق به دریافت دو مدال نقره با ارزش شدند. این مسابقات در شهر «اوزاکا» ی ژاپن، و با شرکت ۱۵۰ جووکار برجسته آسیا از ۱۷ کشور، برگزار میشد. تیم ایران با پنج شرکت کننده در این مسابقات شرکت کرده بود. در این مسابقات ژاپن با ۱۶ مدال بمقام اول رسید و کره جنوبی با ۱۴ مدال و چین با ۹ مدال مقام های دوم و سوم را کسب کردند. ایران پس از مغلوب شدن و تایوان بمقام ششمی این مسابقات دست یافت.

کوبا جام جهانی والیبال زنان را فتح کرد تیم والیبال زنان کوبا یک روز پس از شکست دادن پرو و دفاع موفق از عنوان قهرمانی خود در مسابقات جام جهانی والیبال، متحمل یک شکست در مقابل تیم شوروی شد، اما به مقام نخست دست یافت. کره جنوبی، مقام دوم و شوروی مقام سوم این دوره از بازیها را بدست آوردند.

اعزام تیم امید والیبال به جام جهانی سرانجام، تیم والیبال امید ملی کشورمان اعزام مسابقات جام جهانی شد.

محمد حیدرخان مدیر تیم های ملی در مورد این مسابقات که در ژاپن برگزار میشود گفت: بازیکنان آزمادگی نسبی برخوردار هستند، اما در مقابل تیم های همگروه حرفی برای گفتن نخواهند داشت، ترکیب این دو گروه به قرار زیر است.

گروه الف: آمریکا، چین، شوروی، مکزیک، ژاپن، تونس

گروه ب: ایران، کوبا، برزیل، کره جنوبی، المان، الجزایر

نتایج جام جهانی والیبال از آغاز تا کنون  
۱۹۶۵ (لهستان) - ۱- شوروی ۲- لهستان  
۲- چکسلواکی ۴- ژاپن ۵- آلمان شرقی ۶- رومانی  
۱۹۶۹ (آلمان شرقی) ۱- آلمان شرقی ۲- ژاپن ۳- شوروی ۴- بلغارستان ۵- چکسلواکی ۶- برزیل  
۱۹۷۷ (ژاپن) ۱- شوروی ۲- ژاپن ۳- کوبا ۴- لهستان ۵- چین ۶- بلغارستان

۱۹۸۱ (ژاپن) ۱- شوروی ۲- کوبا ۳- برزیل ۴- لهستان ۵- چین ۶- ژاپن

۱۹۸۵ (ژاپن) ۱- آمریکا ۲- شوروی ۳- چکسلواکی ۴- برزیل ۵- آرژانتین ۶- ژاپن

۱۹۸۹ (ژاپن) ۱- کوبا ۲- ایتالیا ۳- شوروی ۴- آمریکا ۵- برزیل ۶- ژاپن

۱۹ کشتی گیر آذربایجان به شوروی رفتند. تیم های کشتی آزاد و فرنگی استان آذربایجان شرقی، از طریق مرز آستارا جهت حضور در تورنمنتی اعزام آذربایجان شوروی شدند.



**چانداری هنر و خصلت ایدئولوژیک آن**  
شهریار، م. حاصل بررسی خود را از نظرات بعضی اندیشمندان و فلاسفه ی نو قرن اخیر درباره ی ایدئولوژی و هنر، در کتابی ۶۸ صفحه ای با نام «چانداری هنر و خصلت ایدئولوژیک آن» در سوئد منتشر کرده است. در آغاز کتاب می خوانیم: «این نوشته بر آن است تا با نگاهی کلی و عمومی نسبت به رشد تاریخی هنر و بویژه ادبیات، جایگاه آن را در پهنه فرهنگ انسانی مشخص سازد... و در دو بحث جداگانه تحت عناوین «هنر مقوله ای چانداری است» و «خصلت ایدئولوژیک هنر» در برخورد با نظرات و دیدگاههای متفاوتی که نسبت به این مقوله ابراز شده اند، بر اهمیت تاریخی و اجتماعی آن تاکید ورزد».

### ای کوتاه آستینان

انتشارات مزدا و کتابفروشی ایران در واشنگتن، کتاب تازه ای از علی اکبر سعیدی سیرجانی را در ۲۶۶ صفحه منتشر کردند. «ای کوتاه آستینان» مجموعه ی یک مقدمه (با عنوان «به جای مقدمه») و هفت مقاله (با موضوع) است به نام های: با طوطیان هند، بهار کشمیر، خودم کردم که، سالتامونیت، مروت و مدارا، ز تندباد حوادث، ای کوتاه آستینان، در این کتاب، قبل از شروع مطالب، نویسنده با خط خود نوشته است: «کارهای چاپی مجموعه حاضر سه سال پیش انجام گرفته بود اما مثل هر مال بدی بیخ ریش - نداشته - صاحبش ماند زیرا هیچ ناشری حاضر نبود به استقبال زبان مسلم رود». از سعیدی سیرجانی قبلاً «در آستین مرقع»، «ضحاک مارنوش»، «سیمای دوزن»، «گزارش خفیه نویسان انگلیس» را خوانده ایم. چاپ دوم «در آستین مرقع» در ایران اجازه ی انتشار نیافت و قبل از پخش، خمیر شد. کلیه ی آثار سعیدی سیرجانی در ایران هنوز ممنوع انتشار است.

### مژده

سومین شماره ی «مژده» (ماهنامه ادبیات، هنر و فرهنگ در قلمرو زبان پارسی) به دستمان رسید. این نشریه ی ادبی که در مسکو و نوشنبه (مرکز تاجیکستان) منتشر می شود، عمدتاً حاوی آثاری ست از قلم و معاصران شعر و ادبیات فارسی. آثار منتشره در سومین شماره ی «مژده» به این ترتیب است: پاسخ های آشکار به پرسش های آشکار (درباره ی مسائل ملی در شوروی) نوشته لایق شیرعلی؛ ترانه کوچک - سروده ی احمد شاملو؛ نشان آتشین، نغمه ی شب - فریدریش نیچه، ترجمه شجاع الدین شفا؛ پیامی پس از هشت سده (به مناسبت ۸۰۶مین زادروز مولانا جلال الدین محمد بلخی) نوشته ی محمد بشیر؛ ای قوم به حج رفته - سروده موای؛ بازداشت امیر - از تاریخ بیهمتی؛ و نامه های رسیده، بنیانگذار و سرربیر «مژده»، اسکندر عیدی زاده هتلاتی است که زیر نظر گروه دبیران، این نشریه را منتشر میکند.

### انقلاب زیر چادر

(زنان مسلمان ایران)

«انقلاب زیر چادر» اثری ست پژوهشی و مستند از فریبا عادلخواه که اخیراً به زبان فرانسه توسط انتشارات کارتالا KARTALA در این کشور منتشر شده است. این کتاب، بر پایه ی گفتگو با بیش از هفتاد زن مسلمان ایرانی در سطوح مختلف فکری و زندگی نوشته شده و نویسنده برای بررسی دقیق تر نظرات زنان مزبور، به منابع گوناگونی که طی سالهای اخیر در این باره انتشار یافته، مراجعه کرده است. فریبا عادلخواه، واژه نامه ای نیز در پایان کتاب درج کرده که در آن واژه های مذهبی - سنتی مندرج در متن کتاب را توضیح داده است. این بررسی پژوهشی، از قبل از انقلاب، آغاز میشود و تا امروز را دربر میگیرد. فصل های این کتاب نویست و هشتاد صفحه ای عبارتند از: ۱- زن، از امپراطوری تا جمهوری؛ ۲- زن در انقلاب، زن در مذهب؛ ۳- زن در مجامع؛ ۴- زن برای ازواج؛ ۵- زن و پوشش؛ ۶- زن در شهر.

### کوتاه پیرامون شعر و گفتگو با شاعران

«کوتاه پیرامون شعر و گفتگو با شاعران» عنوان کتابی است از سهراب مازندرانی در ۸۰ صفحه که توسط انتشارات آرش سوئد در ماه دسامبر منتشر می شود. این کتاب حاوی یادداشتهایی پیرامون جنبه های جلوه هایی از شعرمدردن در کنار نظریه ی مؤلف از شاعران: بداله رویایی، پرتو نوری علاء، میرزا آقا عسگری، محمود فلکی، م. نورد آموز و روزبهان پیرامون تلقی شان از جنبه های شعر و شعر معاصر و مدردن است. عناوین مطالب دیگر کتاب از این قرار است:

شعر: غرقابۀ نیلی (بحثی در معیارها)؛ معیارها و ستاره ها در شعر (معاصر) فارسی؛ فروغ، ستاره ای در نسل گذشته؛ شعری نمونه از نسلی نو (بررسی انتقادی اشعار بابک متینی)، «ارزیابی شتابزده» از شعر جوان فارسی در خارج؛ شعر آسان - نمونه حسن حسام، شعر آسان - نمونه نسیم خاکسار.

### در سرزمین خوشبختی

فیلمنامه «در سرزمین خوشبختی» نوشته علی اصغر عسگریان، توسط انتشارات نوید و گروه فرهنگی «تارا» در آلمان منتشر شد. این فیلمنامه که در ۹۱ صفحه به چاپ رسیده، به زبان های انگلیسی، آلمانی، و فرانسه نیز ترجمه شده است. علی اصغر عسگریان پیش از این، سه فیلم سینمایی بلند (۱۳۵۲ تا ۱۳۶۴) و پنج فیلم کوتاه (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴) ساخته و یازده فیلمنامه نوشته که برخی از آنها (نگاشته سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰) به زبان فارسی منتشر نشده اند. «در سرزمین خوشبختی» نخستین فیلمنامه عسگریان است که در خارج از کشور، به فارسی منتشر شده و قرار است سه فیلمنامه دیگر (گمشده، انتظار، فرش)، نیز در آینده نزدیک به فارسی منتشر شوند.

**رعد و برق بی باران**  
انتشارات بزرگمهر (تهران) نخستین رمان محمد محمدعلی را در ۱۱۰ صفحه منتشر کرده است. «رعد و برق بی باران» رمان کوتاهی است شامل دو قسمت. حوادث قسمت اول که بیست صفحه کتاب را در بر می گیرد در اواخر سلطنت احمدشاه قاجار و قسمت دوم در اواسط سلطنت رضاشاه اتفاق می افتد. محل وقوع هر دو حادثه تهران است و قهرمانان اصلی داستان حاج معمار و حاج کیهان هستند که مردم محله را در دو حادثه رهبری می کنند.

در قسمت اول حاج معمار مردم محل را برای نجات از خشکسالی به مصلا میکشانند بدون اینکه از دعا و نماز نتیجه ای بگیرد و حال آنکه حاج کیهان آب باغ ثروتمند اشرافی محله را بکمک مردم و بزور به خانه های محله برمیگرداند.

در قسمت دوم حاج معمار میخواهد از تخریب خانه های مردم بوسیله شهرداری برای ایجاد خیابان جلوگیری کند. با استفاده از تجربه قبلی و بخلاف آن به دعا و نماز متوسل نمیشود و برای این کار مردم را بسیج میکند ولی این بار حاج کیهان با بسیج مردم مخالفت میکند و میگوید «بازی عوض شده»، «حالا با زمانی که من مردم را بسیج کردم... فرق کرده»، «هوا پس است» علاوه «خیابان کشی کار بدی نیست، حتی عام المنفعه است، چیزی شبیه آبرسانی، آب انبارسازی»، گذشته از اینها «ایستادگی در مقابل بلدی که آمده به وظیفه اش عمل کند کاری معقول نیست». حاج معمار بالاخره در برابر مقاومت شهرداری و هجوم نظامیان شکست میخورد و خانه خراب در آوارگی جان میسپارد.

### کارتنامه اسماعیل خونی

نشر باران در سوئد، کلیه ی آثار اسماعیل خونی را در سه جلد، با عنوان «کارتنامه اسماعیل خونی (شعر)» منتشر خواهد کرد. جلد اول این آثار که بالغ بر ۷۱۰ صفحه است، تا یکماه آتی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

# اخباری از جهان دانش و تکنولوژی

یوسف صدیق

## تدبیرهای جدید برای اجتناب از تصادفات

آمار تصادفات در جاده ها حاکی از آنست که از هر ده مورد حادثه رانندگی، هفت مورد آن ناشی از خطای راننده است. کمپانی های بزرگ اتومبیل سازی مانند جگوار، مرسدس بنز، فورد و کمپانی جنرال موتورز در صدد ایجاد تکنولوژی جدیدی جهت کاهش تعداد تصادفات هستند.

گروهی از مهندسين طراح اتومبيل در بریتانیا در فکراسفاده از سیستم پیچیده «علائم شبانه» (Night-Sights) هستند؛ شبیه به آنچه بمب افکن های تورناتو در جنگ خلیج (فارس) به آن مجهز بودند. بر اساس طرح این دسته از مهندسين، دوربینی در بالای سر راننده، نزدیک آینه نصب می شود و تصویرشینی، مانع و یا شخصی را که به علت نور بودن، تاریکی هوا و یا شرایط بد جوی با چشم قابل رؤیت نیست بر پرده تلویزیون نصب شده برداشته و منعکس می کند.

کمپانی فورد در صدد نصب دوربین کوچکی در داشبورد اتومبیل است که میزان پلک برهم زدن های راننده و حرکت های سر او را در نظرمی گیرد تا کامپیوتر متصل به آن اطمینان حاصل کند که راننده هشیار و بیدار است. این کامپیوتر سرعت اتومبیل را می سنجد. اگر راننده خسته، خواب آلود یا مست باشد، چراغ خطر جهت هشدار به راننده روشن و خاموش میشود.

کمپانی جاکوار نیز در حال ساختن سیستم پیش گیرنده ای است که سرعت اتومبیل را چنان کنترل می کند که همواره فاصله معینی از اتومبیل جلویی داشته باشد. جدا از این که هر دو اتومبیل با چه سرعتی رانده شوند!

مأخذ: روزنامه تایمز - ۱۷ اکتبر ۱۹۹۱

## سمعک نامرئی

شرکت هلندی فیلیپس تا پایان سال ۱۹۹۱، یک سمعک بسیار کوچک «نامرئی» را به بازار عرضه خواهد کرد. کسانی که مشکل شنوایی دارند، می توانند این دستگاه را در درون گوش پنهان کنند.

بنا به گفته ویم منته مدیر بخش تحقیقات فیلیپس در آمستردام، سمعک نامرئی از نوامبر سال جاری در بازار فرانسه فروخته می شود. این سمعک از نظر آرایشی نسبت به انواع دیگر سمعکها ارجحیت داشته، ارتعاشات سمعک های معمولی را نیز ایجاد نمی کند. قیمت این دستگاه جدید ۲۲۰۰ تا ۲۵۰۰ مارک آلمان است که حدوداً ۹۰۰ مارک گرانتر از سمعک های رایج است.

مأخذ: روزنامه تاگس اشپیگل - ۲۱ اکتبر ۹۱

## در جستجوی حیات از طریق امواج رادیویی

ناسا (آژانس فضایی ایالات متحده آمریکا) پژوهش تازه ای را برای اثبات وجود حیات متمدن در خارج از جو زمین آغاز می کند. در این راستا تلسکوپ های رادیویی، در فرکانسی به میزان ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ مگا هرتس امواج رادیویی را که فقط توسط تمدن های رشد یافته قابل تولید است، جستجو خواهد کرد.

پژوهش در این زمینه روی ستارگانی مشابه خورشید تمرکز خواهد یافت. همچنین یک جستجوی وسیع تا حد ۱۰۰۰۰ مگا هرتس نیز انجام خواهد گرفت. به گفته لاری و بستر «سرپرست پروژه مزبور، پژوهش از سال آینده آغاز خواهد شد.

مأخذ: تایمز ۱۷ اکتبر ۱۹۹۱

(به گزارش روزنامه آلمانی تاگس اشپیگل مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۹۱، بتازگی اولین مرکز تحقیقاتی ناسا در خارج از آمریکا، در دانشگاه کیسن واقع در شهر کیسن آلمان فدرال تاسیس گردید.)

## ضد عفونی آب با یک ماده رنگی

درانستیتو وایزمن و مرکز واکانی واقع در رهوت اسرائیل شیوه جدیدی برای استفاده از انرژی خورشیدی جهت ضد عفونی کردن آب آشامیدنی مورد آزمایش قرار گرفته است.

بر اساس تکنیک فتو شیمیایی ای که پرفسور آنورل آخر به کار گرفته است، مقدار ناچیزی از یک ماده رنگی - مثلاً نسبت یک به هزار - به آب آشامیدنی افزوده می شود. این ماده رنگی، انرژی نور را جذب و اکسیژن آب را یونیزه می کند. اکسیژن آماده برای فعل و انفعالات شیمیایی که از این طریق تولید می شود، یک ماده اکسید شده قوی است که میکرو ارگانیسم های موجود در آب را بدون آنکه موجب تولیدات مضر جانبی شود، می کشد.

مأخذ: بیلد در ویسن شافت - سپتامبر ۹۱

## برندگان جوایز نوبل فیزیک، شیمی و اقتصاد

جایزه نوبل فیزیک امسال به فیزیکدان ۵۹ ساله فرانسوی «پی یرژیل د ژن» از کالج د فرانسه پاریس تعلق گرفت. این محقق فرانسوی را نیوتون عصر ما می نامند. وی از سال ۱۹۷۱ در کالج د فرانسه تدریس می کند و مسئولیت های علمی متعددی بر عهده دارد.

تحقیقات او در عرصه کریستال های مایع انجام گرفته اند. کریستال های مایع در ساختمان ماشین حساب، نما سنج و صفحه تلویزیون به کار میروند.

«ریچارد ارنست» ۵۸ ساله برنده جایزه نوبل شیمی، پیشاهنگ تکنیک رزونانس مغناطیسی هسته ای (NMR) است. روش این شیمیدان سوئیسی، برای گرفتن تصاویر روشن و واضح از مغز، در بیمارستان ها مورد بهره برداری قرار می گیرد. طبق گفته پرفسور لاری هال از دانشگاه کمبریج، تکنیک پرفسور ارنست انقلابی در استفاده از NMR اسپکتروسکوپی در بیوشیمی محسوب می شود. ان. ام. ار. یکی از شاخه های علم اسپکتروسکوپی است. اسپکتروسکوپی برای مطالعه هسته اتم بکار می رود.

ریچارد ارنست در دانشگاه زوریخ تدریس می کند. جایزه نوبل اقتصاد نیز از آن اقتصاددان انگلیسی پرفسور رونالد کاوز شد که درباره برخی از تئوری های اقتصادی آثار مهمی تدوین کرده است. «ماهیت مؤسسات» و «مساله ارزش اجتماعی» در شمار آثار این دانشمند ۸۱ ساله هستند.

مأخذها: روزنامه های فرانکفورتروند شاو - ۱۷ اکتبر ۹۱

تاکس اشپیگل - ۱۷ اکتبر ۱۹۹۱

تایمز - ۱۷ اکتبر ۹۱

زود لویچه سائوتنگ - ۱۶ اکتبر ۹۱

## موسیقی و سرزندگی نوزادان

بر اساس کشف روانشناسان دانشگاه مونیخ (آلمان)، موزیک موجب فعال شدن نوزادانی که در مکیدن تبیل اند، می شود.

بدین منظور بطری های سرپیستانک دار به فشار سنجی مجهز خواهند شد که تعداد مکیدن های نوزاد را ثبت می کند. پاداش هر جرعه نوشیدن یک قطعه موزیک (به کوتاهی یک لحظه) و امتناع از آن سکوت است.

طبق نوشته هفته نامه پزشکان در این رابطه برای کاهل ترین نوزادان هم آینده مطبوعی پیش بینی می شود.

مأخذ: ماهنامه بیلد در ویسن شافت - نوامبر ۱۹۹۱

## امید تازه برای درمان ایدز (سیدا)

در مرکز پزشکی دانشگاه نیویورک، آزمایش کلینیکی داروی جدیدی برای درمان ایدز آغاز شده است. این دارو از گیاهی بنام Hypericum گرفته شده است. تست های آزمایشگاهی نشان می دهند که داروی Hypericin می تواند از آلودگی سلول های بدن توسط ویروس ایدز، جلوگیری کند.

قرار است به منظور تعیین میزان بی خطری داروی نامبرده آزمایشات اولیه ای روی دو گروه نوزده نفره از بیماران مبتلا به ایدز انجام گیرد.

«های پرسیس» از اصل برانستیتو وایزمن اسرائیل تولید گردیده است.

مأخذ: تایمز - ۷ نوامبر ۱۹۹۱

## حفظ جنین دختر

دلمی نو - پارلمان هندوستان، استفاده از تکنیک PND برای تشخیص جنسیت جنین و نیز تبلیغ چنین آزمایشاتی را ممنوع اعلام کرد. نقض کلمه کلیدی فین قانون به پرداخت ده هزار روپیه و سه سال زندان محکوم خواهند شد. قانون مزبور برای جلوگیری از سقط جنین جنس موث وضع گردیده است. در جامعه ای که پسر پر دختتر ترجیح داده میشود، تعداد کلینیک هایی که جنسیت جنین را تشخیص داده، به سقط آن کمک می کنند، بشدت افزایش یافته است.

بر اساس آمار منابع غیر رسمی، سالانه فقط در شهر بمبئی ۲۲۰۰ مورد سقط جنین انجام میگیرد.

مأخذ: هفته نامه نیچر - ۱۷ اکتبر ۱۹۹۱

سرنای شاه میرزا مرادی در پاریس  
شاه میرزا مرادی و حاج قربان سلیمانی،  
دو تن از موفق ترین هنرمندانی که امسال در  
چشمنواره ی اوبنیون فرانسه، برخشیده بودند، در  
شب پایانی نوامبر (۲۹ و ۳۰) را نیز در پاریس به  
اجرای برنامه پرداختند. شاه میرزا مرادی را که از  
«بورود» آمده بود و آهنگ های محلی بختیاری را در  
سرنای جادویی اش میدمید، پسرش با دهل همراهی  
میکرد. و همراه با بوتار حاج قربان سلیمانی (از  
علی آباد قوچان)، علیرضا سلیمانی بوتار میزد و  
همسرا با حاج قربان، ترانه های محلی خراسان را  
میخواند. شاه میرزا مرادی که بیش از هفتاد سال  
دارد، میگوید: «چون هیچیک از فرزندانم سرنای نمی  
زنند، می خواهم با سرنایم دفن شوم».

### ادبیات در تبعید

«کتابخانه ایرانیان» در شهر «استرانگر» نروژ، برنامه  
ای به مدت سه روز (از هفتم نوامبر) با نام «ادبیات  
در تبعید» برگزار کرد.

در این برنامه که شعرا و نویسندگان و هنرمندان  
فنلاندی، شیلیایی، لهستانی، و کرد شرکت داشتند،  
از میرزا آقا عسگری (مانی) و فریدون شایان  
نیز دعوت به عمل آمده بود. مانی برای برنامه، دو  
سخنرانی با نام های «ادبیات و تبعید» و «مرزهای  
ملی و بین المللی ادبیات» ایراد کرد. متن سخنرانی  
های مانی، قبلا به زبان نروژی ترجمه شده و  
در اختیار شرکت کنندگان خارجی در برنامه قرار گرفته  
بود. علاوه بر اینها، مانی، چند سروده ی خود را که به  
زبان نروژی ترجمه شده بود، برای حاضران خواند.  
فریدون شایان نیز در این برنامه، دو سخنرانی ارائه  
داد، تحت عنوان «فلسفه مرگ و زندگی در آثار صادق  
هدایت» و «تاریخ فلسفه در ایران». فریدون شایان  
بعد از سخنرانیهای خود، طی نشست با ایرانیان  
شرکت کننده به گفتگو پرداخت و پیرامون زیبایی  
شناسی هنر، سخنانی ایراد کرد.

اجرای قطعاتی از موسیقی ایرانی و نیز نمایشگاهی  
از آثار دایره زندیان، بخش های دیگر برنامه ی سه روزه  
ی «کتابخانه ایرانیان» در «استرانگر» بود.

### موسیقی و آواز گردی

مؤسسه ی جهان عرب (du Mond Arab) در پاریس، برگزارکننده ی  
برنامه ی موسیقی و آواز گردی خواهد بود. در این  
برنامه که روز هفدهم دسامبر برگزار خواهد شد، «  
گروه کاوک و اسماعیل ماملی» شرکت خواهند کرد.

### گروه فرهنگی لاهوتی

گروه فرهنگی لاهوتی نمایشنامه هایی کوتاه  
از ساموئل بکت (فاجعه)، برتولت برشت (تنهایی  
کلمات - مکاشفه هشت) و هاینر مولیر (نمایش  
شب) را در ماه نوامبر در آلمان بر صحنه آورد. این  
برنامه که به کارگردانی هایده ترابی و بازیگری  
هوشنگ امین، فرهنگ کسرای و نیز هایده ترابی  
اجرا شد، در روزهای ۲۵، ۲۸ و ۲۹ نوامبر در  
فرانکفورت بر صحنه بود.

## خبرهایی از ...

### رضا علامه زاده در برمن

جمعه هشتم نوامبر، فیلم های «چند جمله  
ساده» و «شب بعد از انقلاب» ساخته رضا علامه  
زاده، در جشنواره ی هنری شهر برمن در آلمان به  
نمایش گذاشته شد. در این جشنواره، رضا علامه  
زاده نیز حضور داشت و به سؤالات تماشاگران  
پاسخ گفت.

### شناخت و تحلیل شعر و ادبیات داستانی

از پانزدهم نوامبر، محمود فلکی، جلسات  
توضیحی - آموزشی با نام «شناخت و تحلیل شعر و  
ادبیات داستانی» در مرکز آموزشی امیرکبیر در  
هامبورگ برگزار کرده است. در این جلسات، که هر  
جمعه در مرکز مزبور برگزار می شود، محمود فلکی  
به موضوعات مختلف مربوط به شعر فارسی (کهن،  
نیمایی، سپید) و داستان نویسی (عناصر داستان،  
داستان کوتاه، رمان) می پردازد.

### پری ثمر در فرانکفورت

لیست بین المللی سوسیال دمکراتها برای  
انتخاب نمایندگی خارجی های فرانکفورت، جشنی  
در این شهر با نام «جشن بزرگ بین المللی» برگزار  
کرد. در این جشن، که از پری ثمر، خواننده ی  
ایرانی اپرا دعوت شده بود، با اجرای موسیقی و  
رقص یونانی، ترانه های فرانسوی، موسیقی  
ایتالیایی، رقص یوگسلاوی و قفقازی و... آمیزه ای  
هنرمندانه از موسیقی و رقص و آواز کشورهای  
مختلف جهان، به نمایش گذاشته شد.

### نگاهی دوباره به تئاتر ایران

بهمن فرسی - نمایشنامه نویس و بیکتر تراش  
- طی برنامه ای در استکهلم (سوئد) به سخنرانی  
پیرامون تئاتر ایران پرداخت. عنوان سخنرانی او در  
این برنامه که توسط اعضای کانون نویسندگان ایران  
(در تبعید) - مقیم سوئد، برگزار شده بود، «نگاهی  
دوباره به تئاتر ایران» بود. بهمن فرسی، علاوه بر  
سخنرانی درباره ی موضوع مذکور، نمایشنامه ای  
از آثار خود با نام «سقوط آزاده» را برای حاضران  
قرائت کرد.

### نقدی بر زندگی نو فرهنگی (فرهنگ دوگانه)

دکتر سونیا صدیقی، به دعوت کانون  
فرهنگی ایرانیان در نوسلدورف (آلمان) پیرامون  
زندگی دوگانه ی فرهنگی، در جمع ایرانیان این شهر  
سخن گفت. در این سخنرانی، که با عنوان «نقدی بر  
زندگی نو فرهنگی» برگزار شد، دکتر سونیا صدیقی  
به بررسی کتاب جنجالی «بلون دخترم هرگز»  
پرداخت.

### شب شعر میرزا آقا عسگری (مانی) در نروژ

مفدهم نوامبر، «کانون ایرانیان» نروژ در اسلو، شب  
شعر موفقی با حضور میرزا آقا عسگری (مانی)  
برگزار کرد. این شب شعر که بیش از دو ساعت به طول  
انجامید، در دو قسمت تنظیم شده بود: قسمت اول،  
شعرخوانی مانی و قسمت دوم آمیزه ای از شعرخوانی  
شاعرو نمایش اسلایدهای مربوط به بندهای مختلف  
شعری بود که از استقبال شایان حاضران برخوردار شد.  
گفتگو با شاعر، پایانبخش برنامه ی «کانون ایرانیان»  
اسلو بود.

### نامه سرکشاده

#### خطاب به ریاست جمهوری فرانسه

«از مدتها پیش که آقای میتران، رئیس  
جمهور فرانسه، تصمیم به انجام يك سفر رسمی به  
ایران گرفته است، هنوز هیچگونه مخالفت مهمی،  
خارج از کادر نشریات فارسی زبان خارج از ایران  
صورت نگرفته است».

این، توضیحی است که «همایون اندیشه»،  
دانشجوی ایرانی در پاریس، پیرامون نامه ای  
سرکشاده که در این زمینه تهیه کرده، می دهد.  
«همایون اندیشه»، نامه ی کوتاه و فشرده ای به زبان  
فرانسه خطاب به رئیس جمهور فرانسه نوشته و طی  
آن خواهان انصراف رئیس جمهور از سفر قریب  
الوقوعش به ایران و تقویت جمهوری اسلامی شده  
است. همایون اندیشه، این نامه را بصورت «کارت  
پستال» به چاپ رسانده و بطور گسترده در بین  
ایرانیان مقیم پاریس توزیع می کند و از آنان  
میخواهد که پس از امضای نامه، آن را به نشانی  
پشت کارت (کاخ ایژه) ارسال کنند.

### نامه پارسی

سومین شماره ی «نامه پارسی» (سال هفتم) در  
پایتز ۱۳۷۰ منتشر شد. نامه پارسی را «سازمان  
ایرانیان دمکرات در خارج از کشور» منتشر می کند  
و «ارگان تحقیقی، فرهنگی و ادبی» این سازمان  
است. «تهیهات اخیر جمهوری اسلامی، در برنامه  
مقتضاد در پشت جدال، املاک و اموال رضاشاه،  
غریبه کوچک بهرام بیضانی و غریبه بزرگ جمهوری  
اسلامی، نقدی بر «زنان بلون مردان» از عناوین  
مطالب «سومین شماره نامه پارسی» اند. نشانی  
نامه پارسی:

SAVABI

UNTERHOF 67-9412

6300 GIESSEN

GERMANY

## موسیقی و آواز گروه مشتاق

مقدمه دسامبر، گروه مشتاق در پاریس برنامه خواهد داشت. در این گروه محمود تیریزی زاده (کمانچه)، مجید خلیج (تنبک) و هما (آواز)، نوازنده‌ی پیچیده دست سه تار، رضا قاسمی را همراهی خواهند کرد. نشانی محل اجرا:

78, rue CARDINET  
Paris 75017

## قتل يك ایرانی توسط نفوذاشیست ها در سوئد

در ادامه‌ی موج جدید نفوذاشیسم در اروپا، ترور خارجی‌ها شدت گرفته است. اخیراً در سوئد پنج مهاجر مورد اصابت گلوله‌ی نفوذاشیست‌ها قرار گرفته و کشته یا مجروح شده‌اند. این پنج مهاجر، یونانی، اتویایی و دو تن ایرانی بوده‌اند که یکی از ایرانی‌ها به نام جمشید رنجبر (دانشجو، پدر دو فرزند) به قتل رسیده است. در برابر این موج وحشت‌وحشیگری، نیروهای انساندوست و مترقی سوئدی و نیز خارجی‌ان مقیم این کشور، حرکات و راهپیمایی‌های متعددی را تا کنون سازمان داده‌اند.

آرش، ضامن اظهار تأسف و تأثر از قتل جمشید رنجبر، به بازماندگان و دوستان و آشنایان او مراتب تسلیت عمیق خود را اعلام می‌دارد و از ایرانیان مهاجر در هر کشور اروپایی و نیز آمریکا و کانادا می‌خواهد تا با همیاری و همکاری نیروها و افراد مترقی خارجی، علیه این موج وحشیگری و جنایت، دست به افشاکاری گسترده بزنند و مردم این کشورها را هرچه بیشتر نسبت به پیامدهای سیاه این موج، هشدار دهند.

## شرکت آلمانی فروشی اسلحه

### برنامه‌ی فرهنگی برگزار می‌کند

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری شرکت صنعتی «تیسن» آلمان، برگزارکننده جشنواره‌ی هنری بزرگی در شهر دوسلدورف بود. این جشنواره، که مدت پانزده روز به طول انجامید، چنجال فراوانی آفرید و در محافل خبری و حقوقی آلمانی و ایرانی انعکاس یافت. علت چنجال بودن این برنامه، در واقع، هویت شرکت بزرگ «تیسن» و رابطه‌اش با جمهوری اسلامی بود. عفو بین‌الملل در اطلاعیه‌ای که در این رابطه انتشار داد، متذکر شد که شرکت «تیسن»، یکی از فروشندگان مهم اسلحه به جمهوری اسلامی ایران است. در روز پایانی این جشنواره، عفو بین‌الملل مراسمی در همان شهر برگزار کرد. طرح روی کارت اعلام این برنامه که در سطح شهر توزیع شد، برگرفته از طرح روی کارت مربوط به جشنواره‌ی هنری ذکر شده بود؛ با این ویژگی که به جای نقش قالی طرح کارت جشنواره، تصویر شکنجه‌شده‌ای نشسته بود و زیر نام شرکت «تیسن» نوشته شده بود «جنگ پس است. اسلحه نفروشید».

مراسم برگزار شده توسط عفو بین‌الملل، شامل نمایشگاه نقاشی، روخوانی داستانی از یک نویسنده ناشناس در ایران و سخنرانی حسن حسام تحت عنوان «خود سانسوری در ایران» بود. این مراسم، همزمان با مخالفت مسئولان نمایشگاه جهانی کتاب در فرانکفورت از حضور جمهوری اسلامی در آن نمایشگاه، برگزار شد.

## تدارک سه صد به جان ابوالحسن

### بنی صدر

فردی ناشناس بعد از گذشتن از کمربند حفاظتی پلیس محافظ محل اقامت بنی صدر در حال بالارفتن از دیوار خانه‌اش بود که پلیس متوجه حضور او شده و با تیراندازی هوایی موجب فرار او گردید. نیم ساعت بعد از این واقعه مجدداً صدای تیراندازی در منطقه بگوش رسید و پلیس فرانسه به بنی صدر اظهار داشت که حضور ناشناس دیگری در محدوده حفاظتی محل زندگی بنی صدر پلیس را به تیراندازی هوایی وادار کرده است. طی تماس تلفنی که با آقای ابوالحسن بنی صدر داشتیم، وی اظهار داشت: «عوامل ترور با این عمل خود خواسته‌اند ارزیابی دقیقی از نحوه حفاظت محل اقامت من کسب کنند».

## آهوی بخت من گزل (به زبان سوئدی)

آهوی بخت من گزل، نوشته‌ی محمود نولت آبادی به زبان سوئدی ترجمه شده و توسط «نشر باران» در سوئد منتشر خواهد شد. آهوی بخت من گزل، کتابی ست برای نوجوانان که بعد از انتشار کلیدر، بر ایران منتشر شد و برخلاف رمان ده جلدی کلیدر، داستانی ست کوتاه با زبان ویژه‌ی نولت آبادی. این کتاب، بعد از «جای خالی سلوچ»، دومین اثر محمود نولت آبادی است که به زبان‌های خارجی منتشر می‌شود.

## پایان کارکمیتة ایرانی همبستگی با زلزله زدگان

«کمیتة ایرانی همبستگی با زلزله زدگان»، طی اطلاعیه‌ای در پاریس، پایان کارخود را اعلام کرد. این کمیتة که بدنبال وقوع زلزله‌ی ویرانگر شمال ایران، با همیاری تعدادی از ایرانیان مهاجر در پاریس تشکیل شده بود، توانست مقادیر قابل توجهی دارو و کمکهای جنسی و نیز مبلغ ۵۵۰۰۰ فرانک وجه نقد، از راه‌های مناسب برای کمک به زلزله زدگان گیلان و زنجان ارسال دارد. اطلاعیه‌ی مربوطه، به شرح زیر است:

### اطلاعیه

پاریس-سوم آبان ۱۳۷۰

«کمیتة ایرانی همبستگی با زلزله زدگان» خوشوقت است که به این وسیله گزارش پایان کارخود را به اطلاع همگان برساند.

این کمیتة که در تاریخ سوم تیر ۱۳۶۹ به منظور سازماندهی کمکها و یاری رسانی به زلزله زدگان گیلان و زنجان از سوی حدود صد تن از هموطنان برگزیده شد، با استفاده از همکاریهای گوناگون هموطنان موفق گردید اقدامات زیر را انجام دهد:

۱- همچنانکه برگزاری کارمورخ ۲۵ دی ۱۳۶۹ به اطلاع همگان رسیده بود کمیتة توانست مقدار قابل توجهی دارو و وسایل کمکهای اولیه (به حجم چهارمتر مکعب) را از طریق «سازمان پزشکان جهان» به مناطق زلزله زده ارسال دارد. کمکهای جنسی نیز در همان زمان در اختیار سازمان نیکوکاری «آب پیر» قرار گرفت

۲- کمیتة توانست مبلغ ۵۵۰۰۰ فرانک وجه نقد جهت کمک به مناطق زلزله زده جمع آوری کند. با توجه باینکه نخستین مجمع عمومی تصمیم گرفته بود که

کمکهای گرد آوری شده تا آنجا که ممکن است از راههای مستقل از مجاری دولتی به مصرف امداد به آسیب دیدگان زلزله برسد و به دنبال تصمیماتی که در جلسه عمومی بیستم ژانویه ۱۹۹۱ گرفته شد، این کمیتة در بیستم ماه مه ۱۹۹۱ پس از تماسهای مکرر و کسب اطلاع از مجموع فعالیت‌های انجمنهای مشابه در کشورهای دیگر اروپا و آمریکا و پس از ارزیابی طرحها و فعالیت‌های این انجمنها تصمیم گرفت که کلیه کمکهای نقدی را در اختیار «انجمن همیاری» قرار دهد. «انجمن همیاری» از ادغام چندین انجمن مستقل کمک رسانی به زلزله زدگان در آمریکا و پس از جلب همکاری و کمکهای ایرانیان مقیم شهرواشنگتن و

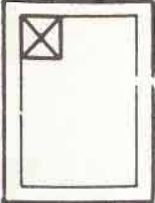
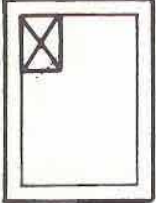
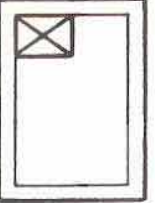
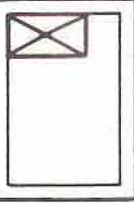
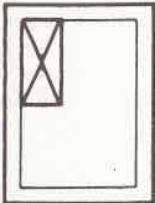
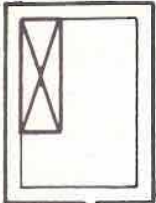
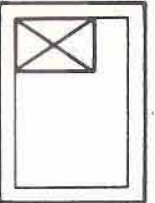
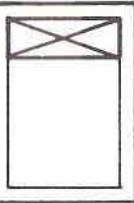
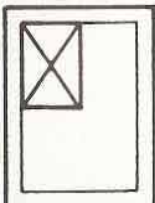
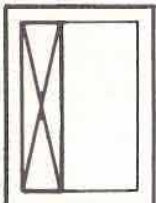
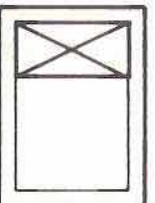
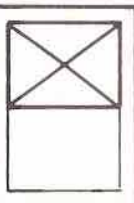
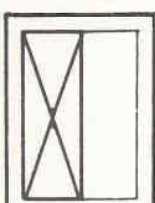
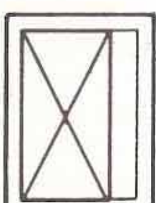
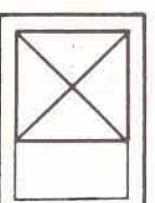
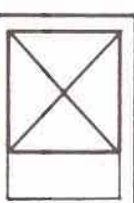
ایالت کانکتیکت به وجود آمده است. این انجمن تصمیم گرفته بود درمانگاهی به مساحت ۸۰۰ مترمربع (به اضافه یک خانه مسکونی به مساحت صد متر برای پزشک درمانگاه) در روستای چورزق در طارم علیای زنجان احداث کند (پیش از وقوع زلزله در همین محل درمانگاهی به مساحت ۶۰۰ مترمربع وجود داشت که بر اثر زلزله به کلی ویران شده بود). «انجمن همیاری» برای نظارت بر کلیه عملیات اجرایی این طرح، هیئت امنائی پنج نفره در ایران تشکیل داده بود. کمیتة که این طرح را از هر جهت مناسب تشخیص داد، پس از تماسهای نخستین با انجمن همیاری و حصول توافق در مورد مشارکت در بازسازی درمانگاه چورزق، کلیه کمکهای نقدی جمع آوری شده یعنی در مجموع مبلغ ۵۵۰۰۰ فرانک را در تاریخ هفتم ژوئن ۱۹۹۱ از طریق شعبه بانک صادرات ایران در پاریس به حساب «انجمن همیاری» در بانک صادرات در تهران واریز کرد.

کمیتة خوشوقت است که به اطلاع همگان برساند که ساختمان این درمانگاه اکنون به پایان رسیده است و در لوج یادبودی نیز که در این ساختمان نصب گردیده نام این کمیتة نیز جزو نام بانیاں درمانگاه ذکر شده است.

کلیه اسناد این فعالیتها، همراه با چندین تصویر از درمانگاه در مرکز اسناد و پژوهشهای ایرانی، برای مراجعه در اختیار علاقمندان قرار دارد. با نشر این اطلاعیه، کار این کمیتة به پایان می‌رسد.

# نرخ آگهی

## در ماهنامه آرش

			
صفحه ۱/۱۲	صفحه ۱/۹	صفحه ۱/۹	صفحه ۱/۶
			
صفحه ۱/۶	صفحه ۲/۹	صفحه ۲/۹	صفحه ۱/۴
			
صفحه ۱/۴	صفحه ۱/۳	صفحه ۱/۳	صفحه ۱/۲
			
صفحه ۱/۲	صفحه ۲/۳	صفحه ۲/۳	صفحه ۳/۴

فراشه	۱۷۰	صفحه ۱/۱۲
فراشه	۲۲۰	صفحه ۱/۹
فراشه	۳۳۰	صفحه ۱/۶
فراشه	۴۴۰	صفحه ۲/۹
فراشه	۵۰۰	صفحه ۱/۴
فراشه	۶۷۰	صفحه ۱/۳
فراشه	۱۰۰۰	صفحه ۱/۲
فراشه	۱۳۳۰	صفحه ۲/۳
فراشه	۱۵۰۰	صفحه ۲/۴
فراشه	۲۰۰۰	صفحه کامل

### قیمت های بالا، فقط برای حروفچینی

متن آگهی و تنظیم معمولی آنها است.

- تخفیف برای سه بار نرخ آگهی : ۱۰ درصد
- تخفیف برای شش بار نرخ آگهی : ۱۵ درصد
- تخفیف برای نوزده بار نرخ آگهی : ۲۰ درصد

**بهترین غذاهای ایرانی**  
برای مهمانی ها و جشن های شما

سفارش گرفته میشود

☎ ۴۸ ۹۹ ۲۲ ۳۶

مدرسه فارسی دکتر یدالله رویایی

مبتدی - متوسطه - نهایی

و کلاسهای مکاتبه ای

با همکاری : هما سیار

Association Persan

41, rue de la roquette

75011 Paris

Tél : 48.07.01.80

# صرافی عمومی پور

«شرکت ماروکس»

MGM MARWEX Geldwechsel GmbH

دوست نزدیک و مشاور امور بانکی ایرانیان عزیز

سما مسووند کلیه  
مسکلات و نیازهای  
اعور بانکی خود را  
به زبان فارسی یا ما  
در عمان کداسنه و  
بطرف سارند

صراف مجاز با سابقه متجاوز از ۳۰ سال

در امور بانکی و مالی

خدمات بانکی،

سرمایه گذاری، وام مسکن

- معاملات نقدی کلیه ارزها
- معاملات اسکناس نقدی و نقل و انتقال
- خرید و فروش سلفا ارزها
- قبول سرمایه گذاری
- حواله های ریالی ایران

«شرکت ماروکس»

MGM MARWEX Geldwechsel GmbH

دفتر مرکزی در «آلمان»

Taunus Str. 49, D. 6000 Frankfurt/M

Tel: 069-230334 - 230257 (فرانکفورت)

Tlx: 176990733 MARWEX D - Fax: 069/231 577

شعبه دوسلدورف: Königsallee 102, 4000 Düsseldorf 1

Tel: 0211-377046/7 (دوسلدورف)

Fax: 0211-377047

FOTO RIVOLI  
FOTO RIVOLI  
FOTO RIVOLI  
PROCESSEMENT EN 1h FUJICOLOR PHOTO COLLEF EN

فتوریولی  
تفید مخصوص برای ایرانیان  
- ۱۵٪  
بزرگ کردن عکس از روی نگاتیف یا اسلاید  
۱۰/۱۵ تا ۳۰/۱۵  
فتوکپی عکس رنگی یا سیاه و سفید و

۸۴, rue de Rivoli  
75004 Paris  
Tel: 42.77.81.97

• یکشنبه ها تعطیل

مرکز تهیه کتاب، حروفچینی، صفحه آرایی چاپ، صحافی

Sättning, Tryckning, Bokbinderi.

**B**  
BARAN FÖRLAG

Glommingegrand 12  
163 62 Spånga

نشر باران

Tel: 08 - 760 44 01  
Fax: 08 - 760 44 01  
P.g. nr. 251759 - 7

انجمن دوکتوس برگزار میکند

آموزش خوشنویسی فارسی

ترتیباً  
عبدالله کسایی

مدرس سابق و عضو انجمن خوشنویسان ایران

اطلاعات: ۴۲۰۴۲۰۱۳۰۴۴۱

اسباب کشی

**ADL**

حمل بار در  
پاریس  
و تمام نقاط  
فرانسه

شرکت عدل ترانسپورت

7 CITE JULY 75011 PARIS

48 07 87 88

# HOTEL CENTRAL

## هتل سنترال

فرانکفورت نبش میدان « بازل پلاتس »

تلفن: 16 - 49.69.23.30.14      تلکس: 41.85.154

هتل سنترال با اتاق های مناسب، يك نفره، دونفره و سه نفره با حمام و

بدون حمام آماده پذیرائی از هموطنان عزیز میباشد.

مسئولان هتل در جهت رفع مشکلات شما و در اختیار گذاردن مترجم و اطلاعات لازم

توریستی و پزشکی و غیره در خدمت شما می باشند.

لطفاً قبل از حرکت ، اتاق مورد نظر خود را به وسیله تلفن و یا تلکس رزرو فرمائید.



## بهترین ها را از ماهان بخواهید

ماهان اولین شرکت فرآورده های غذائی ایرانی در انگلیس

ماهان نامی آشنا

تلفن: ۰۸۱-۹۶۳۰۰۱۲

فاکس: ۰۸۱-۹۶۳۰۰۹۰

ماهان نامی بیاد ماندنی

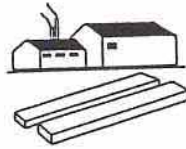
Unit 3A, 98 Victoria Road,  
London NW10 6NB

46

ماهان پیشرو صنایع غذائی



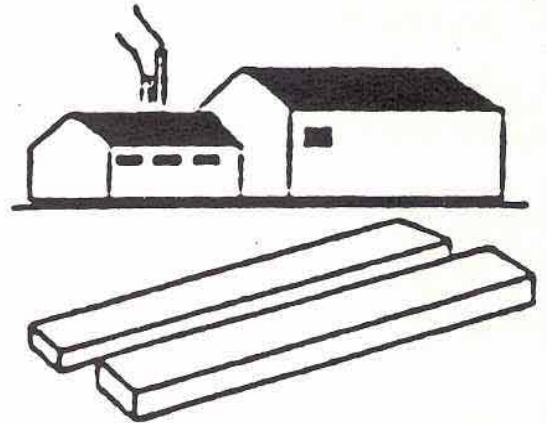
Ingenieurbuero  
Towfig  
Bau Statik



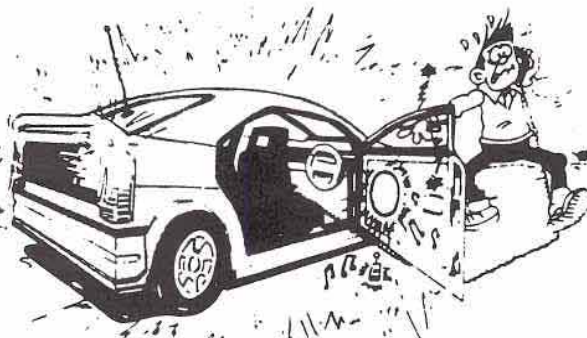
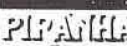
دفتر مهندسی توفیق  
( مهندسين مشاور )

تهیه نقشه و محاسبات ( با مدرنترین برنامه های کامپیوتری ) و مشاوره و اجرای  
کارهای ساختمانی، با کادر مجهز با سابقه در خدمت هموطنان میباشد.

Basler str 14  
Tel : 069 - 25381 3  
Fax : 069 - 231230  
6000 Frankfurt M 1  
GERMANY



### Car Stereo Car Alarm and Car Telephone Services



نصب رادیو ضبط استریو، دزد گیر و تلفن اتومبیل

"IT ALL BECOMES CLEAR WHEN YOU SEE AND HEAR"

\* CAR PHONES. - MOTOROLA - NEC - PANASONIC \* POWER WINDOWS \* CENTRAL LOCKING \* ALL SUPPLIED, FITTED  
& REPAIRED OPEN 6 DAYS A WEEK 9.30 AM - 6 O'CLOCK

LICENSED CREDIT BROKERS. INSTANT CREDIT SUBJECT TO STATUS WRITTEN DETAILS ON REQUEST.



**H & M ELECTRONICS**

مسعود و هوشمند

276 BARKING ROAD E6

**081-472 0545**

**LONDON**

اعتبار شش ماهه

با بهره رایگان

FAX: 081-471 7753

**CAR HI-FI CENTRE**

کامران

909 ROMFORD RD E12

**081-514 8782**

<http://diarlogt.de/>

عطر و طعم  
برنج دم سیاه  
با  
برنج پری براند



شرکت یونیموند ، توزیع کننده، اصلی برنج پری براند

**UNIMONDE**

65 Rue de Bicêtre

94240 L'Hay Les Roses

Tél : 45.60.58.99

Fax : 45.60.59.15

مرغوبترین محصولات شرقی را

از یونیموند دریافت کنید



# شرکت ساختمانی

در خدمت کلیه هموطنانی است که مایل  
به سرمایه گذاری در کارهای ساختمانی و یا

ساختن خانه شخصی هستند.

علاقمندان میتوانند با دفتر شرکت تماس بگیرند.



# R.E.S



DÜRERSTRABE 95  
6392 NEW - ANSPACH



06081 - 8978

FAX: 06081 - 43149

AUTO - TEL - 0161 - 2615463

Monthly published in Paris for Persian speakers

## ARTICLES :

- I wish we were not born  
*Massoud NOGHREHKÂR*
- Islamic writing in children's literature  
*A. SEYF*
- The problem of freedom of expression in Iran  
*Mehdi FALAHATI*
- Etymology of Gowran-Satan and Mâd-Zagros  
*J. MOFRAD*
- The number "Seven" in Persian literature  
*Mahmoud HEYDARI*
- A survey of history of the literature of Azerbaijan  
*Soleimanoglou*
- Service or betrayal ? Reza Shah's role in Iran  
*Mahmoud BEIGUI*
- The glory of Intifada and a nation's loneliness  
*Torâb HAGHSHENÂS*
- In the memory of Farhad SEMNÂR  
*Mehdi KHÂNBÂBÂ TEHRANI*

## INTERVIEWS :

- With Dr. Ehsân YARSHÂTER  
*Guissou SAFINYA*  
*M. PEYVAND*

## BOOKS :

- A survey of Dr. Ghôlam Hossein SA'EDI 's writings  
*Hossein DOWLAT ABÂDI*
- " The little boy from Varâmeen", a review  
*Shâpoor MASH'OUF*
- Book review

*Amir SHAMS*

## POETRY :

- Nemat AZARM - Yadollâh ROYAI (ROYA) - M. SAHAR*  
*- Mariam GHAFFÂRI - Majid SHOHRATI - Hossein AREZOO*  
*- Sh. AGHAI - Y.S. GUILRAD - Siagzâr BERELYAN*

## SHORT STORIES :

- To be (*Kiânvash SHAMS ESHÂGH*) - On this tuesday  
(translated by *Monir MIRMOHAMMADI*) - The canary's  
cage (translated by *Mojtabâ KOLIVAND*)

## SPORTS



Director :  
Parviz GHELICHKHANI

Editor-in-chief :  
Mehdi FALAHATI (M.Peyvand)

Address :  
**ARASH**  
6, S.Q. Sarah Bernardt  
77185 LOGNES  
FRANCE

Tel : (1) 40.09.99.08

**A.G.P.I.**

**CREATION**  
**IMPRIMERIE - PUBLICITE**